

تفسیر علمی قرآن

جلد ششم



آیت اللہ سید رضا حسینی نسب



سوره بقره – آیه ۲۲۸ تا ۲۴۲

وَالْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرِدَّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ
دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٢٨﴾ الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ
بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا
آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ
خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ
بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ
فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٢٩﴾ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ
بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ

يَتَرَجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا
لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٢٣٠﴾ وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ
فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ
ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا
تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُورًا وَادْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ
عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا
أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٢٣١﴾ وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ
أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا
بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَمْ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا
تَعْلَمُونَ ﴿٢٣٢﴾ وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ
كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ
وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ
وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ

ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِّنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ
 عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَزِضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ
 إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ
 بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢٣٣﴾ وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ
 أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ
 أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ
 بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٢٣٤﴾ وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ
 فِي مَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي
 أَنْفُسِكُمْ عِلْمَ اللَّهِ أَنَكُمْ سَتَذْكُرُوْنَهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ
 سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَّعْرُوفًا وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ
 حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ
 فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿٢٣٥﴾ لَا جُنَاحَ
 عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ
 فَرِيضَةً وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتَاعًا

بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ ﴿٢٣٦﴾ وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ
 قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا
 فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ
 تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا
 تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢٣٧﴾ حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ
 الْوُسْطَى وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ ﴿٢٣٨﴾ فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ
 رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا
 تَعْلَمُونَ ﴿٢٣٩﴾ وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا
 وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَّتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ
 فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَّعْرُوفٍ وَاللَّهُ
 عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٤٠﴾ وَلِلْمُطَلَّقاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى
 الْمُتَّقِينَ ﴿٢٤١﴾ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ
 تَعْقِلُونَ ﴿٢٤٢﴾ .

ترجمه

"و زنان طلاق داده شده، به مدت سه دوره پاک شدن از حیض، انتظار می کشند، و اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند، برای آنان روا نیست که آنچه را خداوند در رَحِمِ آنان آفریده است، پنهان دارند؛ و اگر سر آشتی دارند، شوهران آنها سزاوارتر هستند که آنها را باز گردانند.

و برای آن زنان، همانند آنچه که بر دوش آنهاست، حقوق شایسته‌ای قرار داده شده است؛ و برای مردان نیز، درجه ای نسبت به آنان هست، و خداوند توانا و حکیم است.

طلاق، دو مرتبه است. پس از آن، یا با خوبی نگاه داشتن، یا به شایستگی آزاد کردن. و برای شما مردان روا نیست که از آنچه به آن زنان داده‌اید، چیزی را بازستانید. مگر اینکه هر دو نسبت به اقامه حدود الهی بیمناک باشند. پس اگر بیم

آن می رود که آن دو، در مورد فدیة زن، حدود الهی را رعایت نکنند، گناهی بر ایشان نیست. این است حدود الهی؛ پس، از آن تجاوز نکنید. و کسانی که از حدود الهی تعدی کنند، ستمکارند.

و اگر پس از دو مرتبه او را طلاق داد، پس از آن، دیگری برای او حلال نیست، تا اینکه با شوهری غیر از او ازدواج کند، پس اگر وی را طلاق داد، اگر آن دو بپندارند که حدود خدا را مراعات می کنند، گناهی بر آن دو نیست که به یکدیگر بازگردند. و اینها حدود الهی هستند که خداوند برای قومی که می دانند، بیان می کند.

و هرگاه آنان را طلاق دادید و به پایان عِدّه خویش رسیدند، پس یا بخوبی آنها را نگاه دارید و یا بخوبی آزادشان کنید. و آنان را به قصد آزار و زیان، نگاه ندارید، و گرنه تجاوزکار

هستید؛ و هر کس چنین کند، یقیناً بر خود ستم کرده است.

و آیات خدا را به تمسخر نگیرید، و به یاد آورید نعمت خدا بر شما را، و آنچه را از کتاب و حکمت بر شما نازل فرمود، تا به شما پند بدهد. و تقوای الهی را پیشه سازید و بدانید که خدا به هر چیزی داناست.

و چون زنان را طلاق دادید، و آنان هم عِدّه خود را به پایان رساندند، آنان را از ازدواج با همسران خود، در صورتی که نسبت به یکدیگر رضایت داشته باشند، منع نکنید.

این امر، برای کسانی از شما که به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند، پند آموز است. این امر، برای شما پاکیزه تر و شایسته تر است. خدا می داند و شما نمی دانید.

و مادران به منظور تکمیل دوران شیرخوارگی، فرزندان خود را به مدّت دو سال کامل، شیر دهند. و خوراک و پوشاک

مادران به نحو مناسب، بر عهده پدران است که صاحب فرزند شده اند. هیچ شخصی موظف نمی شود مگر به آنچه توان آن را داشته باشد. هیچ مادری نباید به سبب فرزندش زیانکار گردد و همچنین، هیچ پدری نباید به خاطر فرزندش دچار زیان شود. و مانند همین امر، بر عهده وارث است. پس اگر آندو بخواهند با رضایت و مشاوره با یکدیگر، فرزند خود را از شیر بگیرند، گناهی بر آن دو نیست و اگر خواستید برای فرزندان خود دایه بگیرید بر شما گناهی نیست، مشروط به اینکه چیزی را که پرداخت آن را به عهده گرفته اید، به نحو شایسته پردازید. و تقوای الهی را پیشه سازید و بدانید که خدا به آنچه انجام می دهید بیناست.

و کسانی از شما که از دنیا می روند و همسرانی را بر جای می گذارند، همسران به مدت چهار ماه و ده روز عِدّه نگاه

می دارند؛ پس هرگاه عِدّه آنان به انجام رسید، در آنچه آنان به نحو پسندیده درباره خود انجام دهند، گناهی نیست.

خداوند، نسبت به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است.

بر شما گناهی نیست، در مواردی که خواستگاری از زنان را عرضه داشته‌اید و یا در دل خود، پنهان نموده‌اید. خداوند می‌داند که به زودی به یاد آنان خواهید افتاد. ولی با آنان قول و قرار مخفیانه نگذارید، مگر آنکه خواسته خود را با سخنی پسندیده بیان کنید. و برای عقد زناشویی تصمیم بگیرید، تا آنکه زمان مقرر – یعنی: عِدّه وفات - به اتمام برسد، و بدانید که خداوند آنچه را که در دل‌های شماست می‌داند. پس، از وی پروا داشته باشید، و بدانید که خداوند آمرزنده و بردبار است.

گناهی بر شما نیست، اگر زنان را قبل از آنکه با آنان نزدیکی کرده باشید یا مهریه‌ای برایشان معین کرده باشد، طلاق

دهید و آنان را به طور پسندیده با متاعی شایسته بهره مند سازید، توانگر به اندازه توان خود، و تنگدست به اندازه توان خویش. این، یک حق است که بر نیکوکاران فرض شده است.

و اگر پیش از آنکه با آنان نزدیکی کنید، آنها را طلاق دادید، در حالی که مهریه برای آنها معین کرده‌اید، پس نصف آنچه را مقرّر داشته‌اید بپردازید. مگر اینکه آنان ببخشند، یا آنکسی که پیوند نکاح به دست اوست صرف نظر کند؛ و اگر گذشت کنید، به تقوای الهی نزدیکتر است. و در بین خودتان، فضیلت و بزرگواری را فراموش نکنید. همانا خداوند به آنچه انجام می‌دهید بیناست.

نسبت به نمازها و نماز میانه، مواظبت کنید، و با فروتنی، برای خدا به پا خیزید.

پس اگر بیمناک بودید، پس پیاده یا سواره؛ و چون ایمن شدید، خدا را یاد کنید، که آنچه نمی دانستید را به شما آموخت.

و کسانی از شما که می میرند و همسرانی را بر جای می گذارند، برای همسران خویش وصیت کنند، به نحوی که آنان را تا یک سال بهره مند سازند، بدون اینکه آنها را اخراج کنند.

پس اگر آن زنان از خانه رفتند، نسبت به آنچه آنان برای خودشان با خیر و خوبی انجام می دهند؛ گناهی بر شما نیست. و خداوند، عزیز و حکیم است.

باید برای زنان طلاق داده شده، متاع و اموالی به شایستگی، مقرر گردد، این یک حقّی است که بر عهده تقوا پیشگان، قرار داده شده است.

خداوند، اینگونه نشانه های خود را برای شما بیان می کند،
باشد که بیندیشید."

توضیح

آیات یادشده، پیرامون برخی از احکام فقهی مانند موارد
ذیل، سخن می گویند:

- احکام طلاق و انواع آن
 - احکام رجوع از طلاق
 - احکام نگاه داشتن "عِدّه طلاق" و "عِدّه وفات"
 - احکام شیردادن به نوزادان
 - مراعات حقوق زنان مطلقه
- به منظور روشن شدن احکامی که در این آیات شریفه
پیرامون موضوع طلاق، رجوع از طلاق، انواع طلاق و لزوم

مراعات حقوق زنان مطلقه بیان گریده است، مجموعه ای از احکام شرعی را در این زمینه به صورت مدوّن، از نظر شما می گذرانیم.

مجموعه احکام طلاق در اسلام

مسأله 1. مردی که همسر خود را طلاق می دهد باید عاقل و بالغ باشد و به اختیار خود طلاق دهد و باید قصد جدّی داشته باشد. بنابراین طلاق از روی اجبار، و طلاق دادن به نحو مزاح و بدون قصد جدّی، صحیح نیست.

مسأله 2. مرد، صیغه طلاق را با رعایت سایر شروط مانند مراعات حقوق زن و باحضور دو شاهد عادل، باید به عربی صحیح بخواند و اگر نمی تواند، باید وکیل بگیرد که شرایط لازم را داشته باشد و بتواند صحیح بخواند، و اگر این هم ممکن نبود و اجرای صیغه طلاق ضروری باشد، می تواند

به زبان خودش بخواند، مشروط به اینکه عبارتی بگوید که کاملاً معنای صیغه طلاق شرعی را داشته باشد.

اگر خود شوهر بخواهد صیغه طلاق را بخواند و اسم زن او مثلاً فاطمه است می گوید: «زَوْجَتِي فَاطِمَةُ طَالِقٌ» (یعنی همسر من فاطمه از همسری رهاست) و اگر دیگری را وکیل کند، آن وکیل باید بگوید: «زَوْجَةُ مُوَكَّلِي فَاطِمَةُ طَالِقٌ» یعنی همسر موکل من فاطمه از همسری رهاست.

مسئله 3. در هنگام اجرای صیغه طلاق، زن باید از خون حیض و نفاس پاک باشد و نیز شوهرش در آن پاکی با او نزدیکی نکرده باشد.

مسئله 4. طلاق دادن در حال حیض یا نفاس در سه صورت صحیح است:

1. شوهر بعد از ازدواج مطلقاً با او نزدیکی نکرده باشد. 2.
 زن باردار باشد. 3. مرد از زن به مدت یک ماه یا بیشتر غایب
 باشد.

مسأله 5. هرگاه با همسرش نزدیکی کرده و بخواهد طلاقش
 دهد باید صبر کند تا حیض ببیند و پاک شود و آنگاه طلاق
 انجام شود، مگر اینکه زن باردار باشد و یا اینکه یائسه
 باشد.

مسأله 6. ازدواج موقت طلاق ندارد، بلکه هر زمان مدّتش
 تمام شود یا مرد بقیه مدّت را به زن ببخشد، از او جدا
 می شود.

عِدّه طلاق

مسأله 7. زنی که از شوهرش طلاق گرفته باید عِدّه
 نگاه دارد، یعنی برای مدت زمان معینی بعد از خوانده شدن

صیغه طلاق که در مسائل بعد بیان می شود، از ازدواج مجدد با شخص دیگری خود داری کند، مگر این که شوهر با او نزدیکی نکرده باشد و معاشرت جنسی صورت نگرفته باشد، یا زن یائسه باشد . در این صورت بعد از طلاق ، زن می تواند بلافاصله شوهر کند و لازم نیست عده نگاه دارد.

مسئله 8 . مقدار عده در مورد زنانی که صاحب عادت هستند، آن است که بعد از طلاق، دوبار حیض ببینند و پاک شوند و هنگامی که حیض سوم را دیدند، عده آنها تمام است.

مسئله 9 . مقدار عده زنی که عادت ماهانه نبیند ولی در سنّ زنانی است که عادت می بینند؛ سه ماه کامل است.

مسئله 10 . پایان عده زن باردار، آن است که وضع حمل کند.

مسأله 11. عدّه زن در ازدواج موقت بعد از تمام شدن مدّت، در صورتی که عادت ماهانه می بیند، به مقدار دوحیض کامل است و اگر عادت نمی بیند، چهل و پنج روز تمام است.

مسأله 12. ابتدای شروع عدّه طلاق از آن موقعی است که صیغه طلاق خوانده می شود.

عدّه وفات

مسأله 13. زنی که شوهرش از دنیا رفته باید چهارماه و ده روز عدّه نگه دارد و در این مدت، از ازدواج مجدد خود داری کند، خواه ازدواج دائم باشد یا موقت، شوهرش با او نزدیکی کرده باشد یا نه، حتّی زن یائسه نیز باید عدّه وفات نگه دارد و اگر باردار است باید تا هنگام وضع حمل عدّه نگه دارد و اگر پیش از گذشتن چهارماه و ده روز فرزندش

به دنیا آید باید تا چهارماه و ده روز از زمان مرگ شوهر،
عده را ادامه دهد.

مسأله 14. ابتدای عده وفات در صورتی که شوهر غایب
باشد و فوت کند بنا بر احتیاط واجب، از موقعی است که
زن از مرگ شوهر باخبر می شود.

طلاق بائن و رجعی

مسأله 15. طلاق بر دو قسم است: «طلاق بائن» و «طلاق
رجعی» طلاق بائن آن است که مرد در آن حق رجوع به زن
خود را ندارد، (منظور از رجوع آن است که مرد بدون عقد
با زن آشتی کند و او را مجدداً به همسری بپذیرد). طلاق
بائن بر پنج قسم است: 1. طلاق زنی که به سنی که حیض
می بیند نرسیده. 2. طلاق زن یائسه. 3. طلاق زنی که
شوهرش بعد از عقد، با او نزدیکی نکرده باشد. 4. طلاق

سوم زنی که او را سه بار طلاق داده اند. 5. طلاق خلع و مبارات که شرح آن بعداً خواهد آمد: و غیر اینها را طلاق رجعی گویند که تا وقتی زن در عدّه است مرد می تواند به او رجوع کند.

احکام رجوع

مسأله 16 . هرگاه مرد همسرش را طلاق رجعی دهد نمی تواند او را از خانه خود بیرون کند بلکه باید نفقه او را هم در مدت زمان عدّه بدهد (مگر اینکه رفتار زن طوری باشد که موجب آزار و اذیت برای اهل خانه گردد و تحمل آن مشقّت بار باشد)، همچنین بر زن نیز حرام است که برای کارهای غیر لازم از آن خانه بیرون رود، مگر با اجازه شوهر.

مسأله 17. در طلاق رجعی مرد می تواند در ایام عدّه، به زن خود رجوع کند و دوباره زندگی زناشویی را با او از سر گیرد، بدون آن که صیغه عقد تازه ای بخواند؛ و رجوع کردن بر دو قسم است: 1. سخنی بگوید که معنایش این باشد که آن زن را دوباره به همسری خود پذیرفته است. 2. کاری انجام دهد که همین معنی را برساند.

مسأله 18. واجب نیست مرد هنگام رجوع کردن شاهد بگیرد، ولی بهتر است دو شاهد عادل، بر رجوع مرد به زوجه گواه باشند.

مسأله 19. هرگاه مردی همسرش را با شرایط لازم طلاق دهد و در ایام عدّه به او رجوع کند و زندگی زناشویی را از سر بگیرد و دوبار در حالت طهارت از حیض بعدی او را طلاق دهد و مجدداً در ایام عدّه به او رجوع کند و زندگی زناشویی را از سر بگیرد و برای بار سوم در حالت پاکی از

حیض بعدی او را طلاق دهد، در این صورت آن زن بر او حرام می شود و حق رجوع دیگری ندارد و تنها در صورتی بر او حلال خواهد شد که آن زن بعد از گذشتن ایام عدّه به عقد دائم شوهر دیگری درآید و با او نزدیکی کند، سپس او را طلاق دهد، بعد از تمام شدن عدّه، شوهر اوّل می تواند با او ازدواج کند.

طلاق خُلْع

مسأله 20. اگر زندگی مشترک زن و شوهری به نحوی مختل شود که به دلیل مخالفت های زوجه که نشان دهنده عدم تمایل او به بقاء زندگی مشترک است ، بیم آن رود که ادامه همسری آنها باعث زیر پا گذاشتن حدود الهی شود ، زن می تواند مهر خود یا مال دیگری را به شوهر ببخشد که او

را طلاق دهد، در این صورت اگر مرد بپذیرد، طلاق انجام می شود. این را طلاق خلع می گویند.

مسأله 21. برای اجرای صیغه طلاق خلع ، اگر اسم زوجه مثلاً فاطمه است ، کافی است که مرد بگوید: «زَوْجَتِي فَاطِمَةُ خَلَعْتُهَا عَلَى مَا بَدَلْتُ ، هِيَ طَالِقٌ» (یعنی زنم فاطمه را در برابر چیزی که بخشیده است رها ساختم، او را طلاق دادم). اما اگر بخواهند وکیل بخواند و اسم شوهر مثلاً «محمد» و اسم زن «فاطمه» است، وکیل زن می گوید: «عَنْ مُوَكَّلَتِي فَاطِمَةَ بَدَلْتُ مَهْرَهَا لِمُوَكَّلِكَ مُحَمَّدٍ لِيَخْلَعَهَا عَلَيْهِ» پس از آن وکیل مرد بدون فاصله می گوید: «زَوْجَةُ مُوَكَّلِي خَلَعْتُهَا عَلَى مَا بَدَلْتُ ، هِيَ طَالِقٌ». مهر یا چیز دیگری را که زن به شوهر در قبال طلاق خود می بخشد، باید معین و معلوم گردد.

طلاق مبارات

مسأله 22. هرگاه زن و شوهر یکدیگر را نخواهند و زن مهر خود یا مال دیگری را که مبلغ آن کمتر از مهر است به مرد ببخشد که او را طلاق دهد آن را طلاق مبارات گویند.

مسأله 23. صیغه طلاق مبارات را باید به طریق زیر بخوانند، اگر خود شوهر صیغه را می خواند و مثلاً اسم زن «فاطمه» است، می گوید: «بَارَأْتُ زَوْجَتِي فَاطِمَةَ عَلَى مَا بَدَلْتُ، وَهِيَ طَالِقٌ» یعنی: مفارقت کردم از همسرم فاطمه در مقابل آنچه بخشیده است، و او طلاق داده شده است. و در صورتی که وکیل مرد بخواهد صیغه را بخواند می گوید: «بَارَأْتُ زَوْجَةَ مُوَكَّلِي فَاطِمَةَ عَلَى مَا بَدَلْتُ، وَهِيَ طَالِقٌ».

مسأله 24. مالی را که زن برای طلاق مبارات به شوهر خود می بخشد، باید بیشتر از مهر نباشد، ولی در طلاق خلع هر مقدار باشد، اشکال ندارد.

وکالت زوجه در امر طلاق

مسأله 25. اگر زن در موقع عقد، شرط کند که او از طرف شوهرش وکیل باشد که هرگاه شوهرش مثلاً برای مدتی معین نفقه او را ندهد یا معتاد شود یا زن دیگری بگیرد، خود را مطلقه کند؛ این وکالت صحیح است و در چنین صورتی، زن حق دارد خود را طلاق دهد.

این بود فشرده ای از احکام فقهی مربوط به طلاق و توابع آن.

مقام مرد و منزلت زن

در آیات مورد بحث از سوره بقره، به نکته ای در باره لزوم مراعات حقوق زن و مرد به صورت عادلانه و منصفانه، به شرح ذیل، اشاره شده است:

"وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ".

یعنی: "و برای آن زنان، همانند آنچه که بر دوش آنهاست، حقوق شایسته ای قرار داده شده است؛ و برای مردان نیز، درجه ای نسبت به آنان هست، و خداوند توانا و حکیم است".

برخی از کسانی که در صدد اثبات برتری جنس مرد نسبت به جنس زن در زمینه مقام و منزلت انسانی هستند، به این آیه تمسک جسته اند و عبارت: "وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَ دَرَجَةٌ"؛ یعنی:

"برای مردان نیز، درجه ای نسبت به آنان هست" را شاهی
برای سخن خود دانسته اند.

نخستین اشکال که بر این استدلال وارد می شود این است
که اگر به کلّ آیه توجه کنیم، می بینیم که تعادل در
فضیلت برای هر دو دسته از زنان و مردان رعایت شده
است. قرآن می فرماید:

"وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَ دَرَجَةٌ
وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ".

یعنی: و برای آن زنان، همانند آنچه که بر دوش آنهاست،
حقوق شایسته ای قرار داده شده است؛ و برای مردان نیز،
درجه ای نسبت به آنان هست، و خداوند توانا و حکیم
است."

بنا بر این، همانگونه که مردان دارای کمالات برتری نسبت به زنان هستند، زنان نیز دارای حقوق و امتیازاتی نسبت به مردان می باشند. پس وجهی ندارد که به صورت یک طرفه به آیه بنگریم و طرف دیگر را نادیده بگیریم.

اشکال دیگر اینکه داشتن درجه ای از کمال برای مردان به صورت کلی، دلیل بر آن نیست که بانوان از مراتب و درجات کمال مخصوص خود، بهره مند نیستند. به اصطلاح معروف: "اثبات شیء، نفی ماعداء نمی کند".

به منظور توضیح بیشتر در این زمینه، بحث علمی ذیل را تحت عنوان درجات کمالی زن و مرد از دیدگاه علوم روز؛ از نظر شما می گذرانیم، و سپس، دیدگاه آئین اسلام را یادآور می شویم.

بحث علمی

درجات کمالی زن و مرد از دیدگاه علوم روز

در اینجا، نقطه نظرهای علمی و تخصصی دانش‌هایی مانند زیست‌شناسی، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و علوم شناختی را تبیین می‌کنیم:

دیدگاه زیست‌شناسی

از نظر دانش بیولوژی و فیزیولوژی، این حقیقت به اثبات رسیده است که بیش از 98 درصد از ژنوم انسان‌ها، میان زن و مرد، مشترک می‌باشد.

بنا بر این، از نقطه نظر منزلت انسانی و ظرفیت‌های کمالی و شناختی، فاصله‌ای میان زن و مرد، وجود ندارد. تنها در عرصه‌هایی مانند دستگاه‌های مربوط به تولید مثل،

هورمون های مربوط به آنها، و برخی از موارد فیزیولوژیکی در مغز، دوگانگی هایی وجود دارد که لازمه نقش های منحصر به فردی است که بر عهده هریک از زن و مرد، در جامعه بشری نهاده شده است.

اما از دیدگاه علوم مغز و اعصاب مدرن، مغز هریک از زن و مرد، دارای یک طیف است که اصطلاح "Mosaic brain"، به آن اشاره دارد، و تفاوت هورمونی و فیزیولوژیکی مورد اشاره، تنها به منظور ایفای نقش، بر اساس سبک های متفاوت در ارتباطات، تصمیم گیری و ریسک پذیری است، نه اینکه شاهی بر کمال یا نقص باشد.

بر اساس پژوهش های دو تن از دانشمندان علوم شناختی در زمینه "عصب شناسی جنسیت" (Gender Neuroscience)، در سال های 2019 و 2020 میلادی، نتایج علمی روشنی بدست آمده است که به آنها اشاره می کنیم.

این پژوهش ها به صورت دو کتاب به شرح زیر، منتشر گردیده اند:

کتاب نخست: با عنوان "The Gendered Brain" (مغز جنسیت زده)، نوشته "جینا ریپون" (Gina Rippon) به عنوان یک متخصص در علوم اعصاب شناختی (Cognitive neuroscience) و محقق عصب پژوهی در دانشگاه آستون (Aston University) در انگلستان، که در سال 2019 میلادی منتشر گردیده است.

پژوهشگر یادشده در این کتاب، با بررسی صدها مطالعه بر روی تصویربرداری "MRI"، این نکته را به اثبات می رساند که تفاوت میان مغز زنان و مردان، بسیار کوچکتر از تفاوت میان مغزهای هر یک از آن دو جنس می باشد.

بنا بر این، یک مغز به عنوان "مغز انسان" وجود دارد که هم مردان و هم زنان از آن برخوردار هستند، و تفاوت های

مشاهده شده میان زن و مرد، برخاسته از تجربه، تربیت و فرهنگ جنسیتی می باشند، نه فقط نتیجه ژنتیک.

کتاب دوم: در زمینه روان‌شناسی جنسیت با عنوان

"Testosterone Rex: Myths of Sex, Science, and Society"

(تستوسترون رکس: افسانه‌های جنسی، علم و جامعه)،

نوشته استاد روان‌شناسی و فلسفه علم در دانشگاه

ملبورن در استرالیا به نام "کوردلیا فاین" (Cordelia Fine)،

که در سال‌های 2017 و 2020 میلادی منتشر گردیده

است؛ نکات یادشده در زیر را مورد تأکید قرار داده است:

■ دیدگاه پیشینیان در روان‌شناسی تکاملی که تفاوت‌های

رفتاری میان زن و مرد را عمدتاً به خاطر هورمون‌هایی

مانند "تستوسترون" (Testosterone) دانسته‌اند، مورد

نقد قرار می‌گیرد. زیرا تأثیر گذاری این هورمون، فقط

در برخی از شرایط تحت تأثیر انتظارات فرهنگی،

زمینه های اجتماعی و تجربه های ذهنی پیشین، صورت می پذیرد.

■ برخی از کلیشه ها در باره رقابت جویی و خطرپذیری بالا در مردان، و یا محتاط بودن و مردد بودن زنان، به دلیل آموزه های فرهنگی و انتظارات اجتماعی است، نه فقط تأثیرات هورمون "تستوسترون".

به عبارت دیگر، بسیاری از تصورات رایج درباره رفتارهای متفاوت مردانه و زنانه، بر مبنای افسانه های فرهنگی تبیین شده اند، نه بر پایه واقعیت های علمی.

■ بر اساس پژوهش های و آزمایش های انجام شده، زنانی با تستوسترون زیاد هم می توانند رفتارهایی لطیف و همدلی بالای اجتماعی داشته باشند؛

همانگونه که مردانی با تستوسترون زیاد می توانند محتاط، آرام و هال همدلی باشند.

از اینرو، این نویسنده به مزاح، عنوان "Tyrannosaurus Rex" را که اشاره به افسانه "دایناسور بزرگ" است، برای کتاب خویش برگزیده تا افسانه بودن بزرگمایی نقش هورمون "تستوسترون" (Testosterone) را در توجیه تفاوت میان زن و مرد، تبیین کند.

دیدگاه روانشناسی و علوم شناختی

پژوهش های تخصصی در این زمینه نشان می دهد که میانگین "هوش کلی" که "IQ" نامیده می شود، در زن و مرد، مشترک است و تفاوت معناداری ندارد.

زیرا گرچه مردان در "چرخش فضایی" (Spatial Rotation) نیرومند ترند، و زنان در "درک هیجانی و زبانی" (Emotional)

and Linguistic Comprehension) قوی تر هستند؛ اما این تفاوت، نتیجه تجربه های پیشین، ساختار فرهنگی و روشهای تربیتی است، نه یک امر ذاتی که نشانه برتری باشد.

در اینجا به دو فراتحلیل که توسط اساتید و متخصصان بزرگ روانشناسی انجام گردیده، اشاره می کنیم:

فراتحلیل نخست

این پژوهش گسترده ، توسط استاد روانشناسی به نام "جانِت شیبلی هاید" (Janet Shibley Hyde) تحت عنوان "فرضیه شباهت های جنسیتی" (Gender similarities hypothesis) انجام گردیده و در نشریه تخصصی "روانشناس آمریکایی" (American Psychologist) در سال 2014 میلادی منتشر شده است.

این استاد دانشگاه ویسکانسین، با بررسی بیش از 46 متاآنالیز در حوزه‌های هوش، شخصیت، هیجان، اخلاق، ریاضیات، زبان و و امثال آنها، فرضیه یادشده را مطرح کرد. برخی از نتایج فراتحلیل مذکور، بدین شرح است:

- هشتاد درصد از تفاوت های اندازه گیری شده میان زنان و مردان در زمینه های شخصی و استعدادهای ذهنی، بسیار محدود و ناچیز است. اما سایر تفاوتها، در موارد محدودی مانند رفتار جنسی، پرخاشگری فیزیکی وجود دارد.

- میان دو جنس (زن و مرد)، در زمینه هوش، همدلی، مدیریت و رهبری، استعدادهای ریاضیات، و خلاقیت؛ تفاوت معناداری وجود ندارد.

- تفاوت های مشاهده شده نیز، در پرتو تغییر معیارهای فرهنگی و شیوه های آموزشی، قابل کاهش

یافتن می باشند. بنا بر این، بسیاری از تفاوت های موجود، به دلیل وجود کلیشه ها، روش های تربیتی و انتظارات اجتماعی به وجود آمده اند و به عنوان اموری ثابت و طبیعی قلمداد نمی گردند.

فرا تحلیل دوم

این متاآنالیز، توسط روانشناس آمریکایی به نام دایان هالپرن (Diane Halpern) انجام گردید و به صورت کتابی تحت عنوان "تفاوت های جنسیتی در توانایی های شناختی" (Sex Differences in Cognitive Abilities) در سال 2021 میلادی، منتشر شد. نتایج این پژوهش، بدین شرح بوده است:

■ در هریک از حوزه های هوش، زبان، حافظه، استدلال، استعداد های ریاضی، و قدرت تصمیم

گیری، میانگین تفاوت ها میان زن و مرد، اندک است و دامنه افراد، هم پوشانی دارد.

■ در این پژوهش گسترده، بر " پلاستیسیته مغز " (Brain Plasticity)، تأکید شده و تغییر پذیری استعداد های شناختی در پرتو آموزش، تمرین و تجربه؛ مورد تأیید قرار گرفته است. بنا بر این، ساختار اصلی مغز، نه زنانه است و نه مردانه، بلکه دارای قدرت سازگاری است.

دیدگاه رشد روانی و اخلاقی

از نقطه نظر رشد روانی و اخلاقی، تفاوت میان زن و مرد، مبنی بر تمرکز مسیر رشد اخلاقی زنان بر مراقبت و مواظبت (Ethics of care)، و تمرکز مسیر رشد اخلاقی مردان بر عدالت (Ethic of Justice)؛ نشانه برتری یکی بر دیگری

نیست، بلکه دو خصوصیت مذکور، تکمیل کننده یکدیگر هستند.

استاد روانشناسی به نام "کارول گیلیگن" (Carol Gilligan) در سال 1982 میلادی، دیدگاه های خود را در این زمینه، در کتاب "با صدای متفاوت: نظریه روانشناسی و رشد زنان" (In a Different Voice: Psychological Theory and Women's Development) تبیین کرده است، اذعان دارد که تأکید مردان، بیشتر بر روی اخلاق عدالت است. از اینرو، به اموری مانند اصول و ضوابط، اهتمام می ورزند. و تأکید زنان، بیشتر بر روی اخلاق مراقبت از دیگران است. از اینرو، به اموری مانند همدلی، ارتباطات، و احساس مسئولیت نسبت به دیگران، توجه دارند.

دو مسیر یادشد، گرچه متفاوت هستند، ولی دارای ارزش برابر در زمینه رشد اخلاقی می باشند. زیرا جامعه ایده آل، باید از هر دو امتیاز یادشده، برخوردار باشد.

در عین حال، این تفاوت ها ذاتی نیست؛ بلکه ناشی از تجربه های اجتماعی و نقش های جنسیتی می باشند. علاوه بر اینکه، دو مسیر یادشده، در هردو جنس زن و مرد، وجود دارند، گرچه به طور میانگین، گرایش زنان به اخلاق مراقبت بیشتر است، و گرایش مردان به اخلاق عدالت.

بنا بر این، هیچ یک از دو گرایش مذکور، دلیل برتری یکی از دو جنس بر دیگری، قلمداد نمی گردد.

دیدگاه علوم اجتماعی

از نقطه نظر متخصصان علوم اجتماعی، مانند استاد دانشگاه کمبریج بنام "آنتونی گیدنز" (Anthony Giddens)،

تکامل تمدن بشری، مرهون این است که هر دو مسیر "اخلاق مراقبت و همدلی" زنانه، و "اخلاق عدالت و انضباط" مردانه، در ساختار قدرت و سطوح دانش، متوازن گردند و مکمل یکدیگر باشند.

یادآور می شود که پژوهش های سازمان "یونسکو" (UNESCO) با عنوان "گزارش جنسیتی - گزارش پایش جهانی آموزش در سال 2024 میلادی"، مراتب فوق را در صورت فراهم شدن امکانات آموزشی و اجتماعی به نحو متساوی برای زنان و مردان، مورد تأیید قرار می دهد.

تساوی منزلت زن و مرد از دیدگاه اسلام

در بررسی مکونات اجتماعی، شایسته است بر مبنای مستندات علمی، فرهنگی و جامعه شناسی، نظریه پردازی و قضاوت کنیم.

مقام و موقعیت زن به قدری والا و رفیع است که نه از تفریط نظریه پردازان مردسالار رادیکال در تحقیر منزلت زن بیمناک است، و نه به افراط برخی گرایش های تندروانه فمینیستی نیاز دارد.

در تبیین منزلت زن بر اساس آموزه های علمی ، دینی ، و جامعه شناختی مردان و زنان ، می توانیم به اصل اساسی تساوی زن و مرد و برابری جنسیتی آندو ، اشاره می کنیم:

اصل تساوی زن و مرد در انسانیت

مطالعات جامع در زمینه تساوی زن و مرد و برابری جنسیتی آنان در عرصه های نظری و عملی ، دو نتیجه گرانبها را به ارمغان می آورد:

1. این بررسی ها که به اثبات برابری زنان و مردان

می انجامد، زمینه لازم را برای احقاق حقوق

زنان و ممانعت از ظلم و ستم زن ستیزان فراهم می سازد و از این رهگذر، یکی از ناهنجاری های بزرگ جامعه را محو می گرداند.

2. این بررسی های علمی و جامعه شناختی در عرصه تساوی زن و مرد، علاوه بر تأمین حقوق طبیعی زنان، سلامتی و سعادت افزون تری را برای نیمه دیگر جامعه یعنی مردان نیز، فراهم می سازد، و در نتیجه، به رشد و بالندگی کل جامعه منتهی می شود.

پژوهش های علمی و آماری سازمان جهانی بهداشت در سال 2016 میلادی نشان می دهد که برابری جنسیتی زنان با مردان در برخی از کشورها مانند سوئیس و کشورهای اسکاندیناوی، نه تنها موجب افزایش شاخص سلامت زنان بوده است، بلکه همزمان، سبب کاهش استرس، بیماریهای

قلبی و عروقی، افسردگی و اضطراب، در میان مردان گردیده و در نتیجه، موجب طول عمر بیشتر مردان آن جوامع و افزایش امید به زندگی آنان شده است.

در حالی که امید به زندگی در کشورهای معمولی در سال 2016 کمتر از هفتاد درصد بوده، شاخص امید به زندگی در کشوری مانند سوئیس که تساوی زن و مرد و برابری جنسیتی را به نحو مطلوبتری رعایت می کنند، بیش از هشتاد و یک درصد بوده است.

دلیل این امر هم در این حقیقت نهفته است که اگر در جامعه ای برابری جنسیتی نباشد، امکان زورگویی مردسالارانه و ستم های زن ستیزانه گسترش می یابد و در نتیجه، سطح خشونت و درگیری های خانوادگی و اجتماعی افزایش می یابد و این ضایعه، موجب افزایش آسیب های روحی و جسمی خطیری مانند اضطراب، افسردگی، فروپاشی

خانوادگی و اجتماعی می گردد و در نتیجه، مرگ و میر
زودرس بخاطر گسترش بیماری های قلبی و عروقی و
ناهنجاری های روانی، افزایش می یابد.

اما در صورتی که قوانین برابری جنسیتی منصفانه به نحو
شایسته و عادلانه وضع شوند و به اجرا در آیند، هُمای
امنیت و آرامش بر سر مردم سایه می افکند و از بروز
تنش ها، درگیری ها، افسردگی ها، کینه ها و عوارض آنها
پیشگیری می نماید.

از اینرو، در قرآن مجید، به تساوی زن و مرد در مقام و
منزلت انسانی اشاره شده است.

به عنوان مثال، در سوره "نساء" چنین می خوانیم:
"يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ
وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً ...".

یعنی : " ای مردم! برای پروردگارتان پروا پیشه کنید! همان کسی که همه شما را از "نفس واحدة" (یعنی یک جان) آفرید؛ و جفت آن را از همان (نفس واحدة) خلق کرد؛ و از آن دو، مردان و زنان فراوانی منتشر ساخت ... " .

همانگونه که در آیه یاد شده ملاحظه می فرمایید ، منشأ پیدایش انسان ، اعمّ از مرد و زن ، حقیقتی یگانه به عنوان "نفس واحدة" که یک روح مقدس است دانسته شده و هیچ تمایزی میان آنان به عنوان یک انسان (چه مرد باشد و چه زن) وجود ندارد.

بنا بر این ، روح زن و مرد در پیشگاه خداوند ، از منزلت یکسان برخوردار است و تساوی آنان در مقام خلقت ، مورد تاکید قرآن مجید قرار دارد.

بر این اساس، تفاوت های نفسانی و جسمانی زن و مرد ، تنها به این خاطر است که زنان و مردان مکمل یکدیگر

هستند و از اینرو، هریک از آنان دارای کمالات ویژه برای خویش می باشند؛ اما هردو در مواهب اساسی الهی و کمالات عالی انسانی با هم برابرند.

پاسخ به یک اعتراض

برخی از نظریه پردازان، در اعتراض به نظریه تساوی مرد و زن از دیدگاه اسلام، شبهه ای را مطرح می کنند و آن اینکه چرا قرآن، مردان را به عنوان "قَوّامون" نامیده است؟ آیا این امر، به معنای برتری مردان نسبت به زنان نیست؟ به منظور پاسخ به این شبهه، متن آیه یاد شده و ترجمه و شرح آن را از نظر گرامی شما می گذرانیم:

"الرجال قَوّامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض و بما أنفقوا من أموالهم فالصالحات قانتات حافظات للغيب بما حفظ الله". (سوره نساء، آیه 33).

یعنی: "مردان ، پشتیبانان زنان و متکفل امور آنان هستند به آنچه که خداوند برخی از آن مردان را بر بعضی دیگر از آنان برتری داده و به آنچه که از اموال خویش می بخشند. پس زنان شایسته ، فروتن و رازدار امور نهانی هستند به آنچه خداوند آن را نگاه داشته است".

به منظور توضیح پاسخ یادشده، شایسته است تا معنای واژه "قَوّامون" را که در این آیه آمده است، توضیح دهیم.

معنای قَوّامون

واژه "قَوّام" یعنی کسی که قوام و اعتماد امری به او می باشد. به همین دلیل در علم لغت عربی، کلمه مذکور را به معنای "المتکفل بالأمر" دانسته اند ؛ یعنی کسی که عهد دار کاری می باشد.

از آنجا که وظیفه تأمین معاش و پشتیبانی مالی خانواده از نظر اسلام برعهده مردان است ، خداوند بزرگ در این آیه

شریفه از قرآن، مردان را به عنوان پشتیبانان زنان که مسئولیت تأمین هزینه زندگی اعضاء خانواده را بر عهده دارند، معرفی فرموده است.

بر این اساس، آیه مذکور، به معنای اثبات فضیلت و برتری دادن به مردان در مقابل زنان نیست، بلکه تبیین یک مسئولیت و وظیفه را برای مردان در برابر خانواده خود، در بر دارد.

نتیجه:

در پرتو آنچه بیان شد معلوم می گردد که زن و مرد در مقام و منزلت انسانی با هم برابر هستند، و بر این اساس، برابری جنسیتی زنان با مردان در زمینه قانونگذاری و مدیریت جامعه و کشور، امری مسلم و غیر قابل اغماض است.

گرچه هریک از مرد و زن، دارای درجه ای از کمالات هستند که میان آنان مشترک است اما ممکن است یکی از آندو نسبت به دیگری در سطح بالاتری قرار داشته باشد، مانند "امتیاز اخلاق همدلی و مراقبت" در زنان ، و یا "امتیاز اخلاق عدالت و انضباط" در مردان؛ اما این امر برای این است که هریک از آندو در مسیر رشد اجتماعی و اخلاقی، مکمل دیگری باشد، نه دلیل برتری زنان نسبت به مردان، و یا برتری مردان نسبت به زنان.

سوره بقره – آیه ۲۴۳ تا ۲۵۲

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ
فَقَالَ لَهُمْ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى
النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٢٤٣﴾ وَقَاتِلُوا فِي
سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٤٤﴾ مَنْ ذَا الَّذِي
يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ
يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢٤٥﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَإِ مِنْ
بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ابْعَثْ لَنَا
مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ
الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ
أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا
إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٢٤٦﴾ وَقَالَ لَهُمْ
نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ

الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِّنَ
 الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ
 وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ
 عَلِيمٌ ﴿٢٤٧﴾ وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ
 التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ
 هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُمْ
 مُّؤْمِنِينَ ﴿٢٤٨﴾ فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ
 مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَن شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَن لَّمْ يَطْعَمْهُ
 فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا
 مِّنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا
 الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلاَقُوا اللَّهَ
 كَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ
 الصَّابِرِينَ ﴿٢٤٩﴾ وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا
 أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبَّتْ أَقْدَامُنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ

الْكَافِرِينَ ﴿٢٥٠﴾ فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ
وَأَتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ
النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ
عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٢٥١﴾ تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ
بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٢٥٢﴾.

ترجمه

"آیا ندیدی آنکسانی را که از ترس مرگ، از خانه‌های خود
خارج شدند، در حالی که آنان، هزارها نفر بودند؟ و خدا به
آنها فرمود: بمیرید! سپس آنان را زنده کرد. خداوند دارای
فضل و احسان بر مردم است ولی بیشتر مردم، شکرگزار
نیستند.

و در راه خدا مبارزه کنید، و بدانید که خداوند، شنوا و
دانا است.

کیست که به خدا "قرض الحسنه" بدهد؟ پس خدا آن را برای او چندین برابر بیفزاید، و خداوند تنگ می گیرد و یا گسترش می دهد، و همگی به سوی او بازگشت داده خواهید شد.

آیا ندیدی گروهی از بنی اسرائیل را که پس از موسی به پیامبر خود گفتند: پادشاهی را برای ما برانگیز تا در راه خدا مبارزه کنیم.

آن پیامبر گفت: آیا برآنید که اگر جنگ بر شما مقرر شود، از نبرد در راه خدا خودداری کنید؟ گفتند: ما را چه می شود اگر در راه خدا نجنگیم در حالی که از خانه ها و فرزندانمان رانده شده ایم.

اما هنگامی که نبرد بر آنان مقرر گردید، همه جز گروه کمی از آنان، روگردان شدند. و خداوند از ستمکاران، آگاه است.

و پیامبرشان به آنان گفت: خداوند، "طالوت" را به عنوان پادشاه، برای شما برانگیخته است. گفتند: چگونه او بر ما فرمانروایی کند، در حالی که ما از وی به حکومت، سزاوارتریم و توسعه در اموال به او ارزانی نشده است؟

گفت: خداوند او را برای شما برگزیده و بر دانش و نیروی جسمانی او افزوده است. و خداوند، هرکه را بخواهد، فرمانروایی می دهد. و خداوند، توانگر و داناست.

و پیامبرشان به آنها گفت: نشانه فرمانروایی او این است که صندوقی به نزد شما می رسد که آنچه مایه آرامش است از جانب خداوند، و آثاری از آنچه خاندان موسی و دودمان هارون به جا گذاشته اند، در آن صندوق قرار دارد، و فرشتگان، آن را حمل می کنند. در این امر، نشانه ای است، اگر اهل ایمان هستید.

و آنگاه که "طالوت"، با سپاهیان خود به راه افتاد، به آنان گفت: خداوند شما را به وسیله رودخانه ای، خواهد آزمود. پس هرکه از آن بنوشد، از من نیست. و آنکه ننوشد، همانا از من است، مگر آنکه کسی یک جرعه از آن با دست بنوشد.

پس لشکریان او، از آن آب نوشیدند، مگر گروه اندکی. هنگامی که او همراه با آنان که اهل ایمان بودند از آنجا گذشت، آنان گفتند: ما تاب نبرد با "جالوت" و سپاهیان او را نداریم. اما گروهی از کسانی که آماده لقاء خداوند بودند گفتند: چه بسا گروه کمی با اذن خدا، بر گروه زیادی، پیروز شده اند. و خدا با شکیبایان است.

و آنگاه که در برابر "جالوت" و لشکریان او قرار گرفتند، گفتند: پروردگارا! صبر و مقاومت را بر ما فروریز و گامهای ما را استوار فرما و ما را بر گروه کافران، پیروز کن.

پس به اذن خدا، سپاهیان "جالوت" را شکست دادند و "داوود"، جالوت را به قتل رساند، و خداوند به او فرمانروایی و حکمت بخشید، و آنچه را می خواست، به او تعلیم فرمود.

اگر خداوند، برخی از مردم را توسط بعضی دیگر، دفع نمی فرمود، فساد و تباهی، زمین را فرا می گرفت. ولی خداوند، صاحب فضل و بخشش بر همه جهانیان است. اینها، آیات الهی است که به راستی بر تو می خوانیم، و تو از فرستادگان خدا هستی".

توضیح

آیه نخست از مجموعه آیات یادشده، در باره گروهی سخن می گوید که به خاطر خودباختگی و ترس از دشمن، با آنکه جمعیتی بزرگ بودند، شهر و دیار خود را رها کردند. اما این

جماعت، با فرار خود نتوانستند از چنگال مرگ رهایی یابند. آنان به امر خدا مُردند. خداوند دوباره آنان را زنده ساخت. در پاسخ به این سؤال که آن جماعت، چه کسانی بوده اند؟ دو نظریه ارائه گردیده است:

نظریه نخست

بعضی از مفسران با استناد به روایاتی که در این زمینه رسیده، مانند حدیث امام صادق که در کتاب "الاحتجاج" آمده است؛ بر این امر تأکید کرده اند که مضمون آیه مذکور، داستانی واقعی است و آن اینکه جماعتی از مردم در زمان یکی از پیامبران به نام "حزقیل" (به عبری: חֲזַקְיָאֵל با تلفظ: Yehezqel) یا "حزقیال" (Ezekiel)؛ که از ترس مرگ، از منازل خود فرار کرده بودند، همگی آنها بر اثر

بیماری "طاعون"، مُردند. سپس به امر خدا و بادعای آن پیامبر زنده شدند و به زندگانی عادی خود بازگشتند.

نظریه دوم

اما برخی دیگر از مفسّران، مضمون آیه یادشده را، بیان سمبولیک جامعه بشری، دانسته اند. بدین معنا که قومی و یا ملّتی، به خاطر ترس از جنگ با دشمنان، صحنه نبرد را خالی می سازند و از شهر و دیار خود فرار می کنند. از اینرو، دشمن بر آنان پیروز می گردد و بدین سان، آن گروه ترسو در ذلّت و خواری که مرگی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است فرو می روند.

آنگاه خداوند با فراهم ساختن رهبران مبارز و شجاع و در پرتو فرمان نبرد، انگیزه آن جماعت را تقویت می کند و با

بازگشت آنان به میدان مبارزه، به پیروزی و سرافرازی که
حیات اجتماعی و سیاسی است، نائل می گردند.

از اینرو، در آیه بعدی، خداوند بزرگ، مسلمانان را به نبرد
در راه خدا بر ضدّ دشمنانی که به سرزمین پیروان اسلام
حمله می کنند، فرا می خواند و چنین می گوید:

"وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ".

یعنی: "و در راه خدا مبارزه کنید، و بدانید که خداوند، شنوا
و داناست".

همچنین، قرآن شریف، مسلمانان را به حمایت مالی از
مبارزانی که در راه خدا پیکار می کنند فرا می خواند و چنین
می فرماید:

"مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ
أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ".

یعنی: "کیست که به خدا "قرض الحسنه" بدهد؟ پس خدا آن را برای او چندین برابر بیفزاید، و خداوند تنگ می گیرد و یا گسترش می دهد، و همگی به سوی او بازگشت داده خواهید شد."

حمایت مالی از مبارزان راه عدالت و آزادی و دین الهی در این آیه شریفه، به عنوان "قرض دادن به خدا" تعبیر شده است.

گرچه برخی دیگر از تفسیر کنندگان قرآن، آیه اخیر را در جهت تشویق و ترغیب مردم به دادن "قرض الحسنه" به نیازمندان، به صورت عام و فراگیر، دانسته اند.

داستان نبرد "طالوت" و "جالوت"

بخش مهمی از آیات مورد بحث، به پیکار میان لشکر "طالوت" و سپاهیان "جالوت" می پردازد.

بر اساس احادیث اسلامی و برخی از کتب تاریخ ادیان؛ پس از زمان حضرت موسی (ع)، قوم بنی اسرائیل دچار شکستهای پیاپی شدند. از اینرو، از پیامبر زمان خود که در برخی متون، "صَمُوئیل" (به عبری: שְׁמוּאֵל و به لاتین: Samuel) نامیده شده است، درخواست کردند تا سرداری را به عنوان پادشاه و فرمانروای آنان معرفی کند، تا تحت فرماندهی او، با دشمنان خود، بجنگند.

پیامبر یادشده، یک فرمانده را به نام "طالوت" (Talut) به عنوان پادشاه و فرمانده لشکر بنی اسرائیل، معرفی کرد. در برخی از منابع، طالوت را همان "شائول" (Saul - به عبری: שְׁאֻל) دانسته اند که پیش از پادشاهی "داوود"، به قدرت رسیده است.

سپاهیان بنی اسرائیل، تحت فرماندهی این پادشاه، به جنگ دشمنان خود که تحت فرماندهی سردار تنومندی به نام "جالوت" (Goliath – به عبری: גִּלְיָת) بودند، شتافتند.

یکی از جنگجویان جوان به نام "داوود" که در میان سپاهیان طالوت بود، توانست "جالوت" را از پا درآورد. از اینرو، نبرد یادشده، با پیروزی لشکریان بنی اسرائیل، به پایان رسید.

پس از پیروزی در این جنگ، "داوود" (David) - به عبری: דָּוִד) به خاطر شهامت خود در این نبرد، پس از "طالوت"، به مقام فرمانروایی بر قوم بنی اسرائیل، نائل گردید.

یادآور می شود که روایت های متعدّد دیگری نیز، در این زمینه، وجود دارد که به خاطر رعایت اختصار، به همین مقدار، بسنده می شود.

بحث علمی

تاریخ اجتماعی وقواعد آن

علم تاریخ به صورت عامّ و کلیّ، عبارت است از بررسی رویدادهای گذشته در یک نظام زمانی متوالی. این مبحث کلیّ، شامل موضوعاتی مانند تاریخ آفرینش کیهان، تاریخ شکل گیری خورشید و منظومه شمسی، تاریخ پدید آمدن و مراحل طبیعی کره زمین، تاریخ به وجود آمدن حیات موجودات زنده بر روی کره خاکی، و تاریخ زندگانی و احوال گذشته انسانها در طول زمان می گردد.

قسم اخیر که بررسی و روایت سرگذشت اقوام بشر است، به عنوان "تاریخ اجتماعی" نامیده می شود.

تاریخ اجتماعی

دانش "تاریخ اجتماعی"، عبارت است از روایت کردن و تحلیل رویدادها و فرایندهای سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و طبیعی که در محیط زندگی انسان ها در طول زمان گذشته به وقوع پیوسته اند.

استنباط قواعد کلی از تاریخ اجتماعی

یکی از مهمترین بخش های فلسفه تاریخ، استنباط ضوابط عام و کلی از رویدادهای تاریخی گذشته است. به عنوان مثال، هنگامی که علل سقوط تمدن های بزرگ را مورد مطالعه قرار می دهیم، با جمع بندی آنها و مطالعه موارد مشترک، می توانیم یک سری از قواعد کلی را در زمینه ظهور و سقوط تمدن ها، بدست آوریم.

این قواعد کلی، درس های عبرتی که از دانش تاریخ اجتماعی می آموزیم و از آنها پند می گیریم. قواعد و قوانین کلی یادشده، در دانش هایی مانند "فلسفه تاریخ اجتماعی" و "فلسفه سیاسی"، مورد استنباط و استفاده قرار می گیرند.

"فلسفه تاریخ اجتماعی"، دانشی است که با روش های عقلانی و تحلیل های فلسفی به بررسی ماهیت تاریخ، معیار های اعتبار آن، نحوه شکل گیری آن، اهداف و الگوهای آن، نقش تاریخ در حیات بشر معاصر، شیوه تفسیر پدیده های تاریخی، و تبیین علل توسعه جوامع بشری در طول زمان ؛ می پردازد.

این دانش، با تجزیه و تحلیل رویدادهای تاریخی، آن دسته از قوانین کلی را که حاکم بر حوادث تاریخی می باشند استنتاج می کند.

در این دانش، به پرسش های مهمی به شرح ذیل، پاسخ داده می شود:

- آیا تاریخ، دارای هدفی معین است؟
- آیا امکان درک گذشته به صورت واقعی وجود دارد؟
- چگونه می توان حوادث تاریخی را تفسیر کرد؟
- آیا تاریخ در خط سیر خود، از قانون معین و ثابتی پیروی می کند، و یا تابع رفتار افراد و جریاناتی است که به آن شکل می دهند؟
- چه نوع از رفتارهای فردی، ساختارهای اجتماعی، و جریان های مؤثری، در شکل دادن و هویت بخشیدن به تاریخ، نقش داشته اند؟

● آیا خط سیر جریان تاريخ به صورت خط ممتد است

يا به نحو چرخه ای عمل می کند و تکرار می شود؟

● تأثير تاريخ در سامان دادن به وضعیت کنونی جوامع

بشري چگونه و در چه حدی است؟

در پرتو "فلسفه تاريخ" ، تشخیص مراحل حیات یک

حکومت از ظهور تا سقوط آن، و یا تشخیص وضعیت آینده

یک تمدن، امکان پذیر است. به همین دلیل ، دولتهای بزرگ

جهان به منظور جلوگیری از سقوط زودرس حکومت خود،

ستادهای مطالعاتی و عملیاتی تشکیل می دهند و بزرگترین

استراتژیست ها، فلاسفه تاريخ و خبرگان و تحلیلگران کشور

خود را فرا می خوانند و از دیدگاه آنان به منظور پیشگیری

از آسیب های احتمالی جدی برای نظام، و جلوگیری از

عواملی که به فروپاشی حکومت منجر می شوند، بهره مند

می گردند.

نظریه پردازان مکاتب گوناگون فکری و فلسفی ، مانند مکتب های ساختارگرایی، ایدالیسم، ماتریالیسم تاریخی، پراگماتیسم یا عمل گرایی، پوزیتیویسم یا اثبات گرایی، آمپیریسم یا تجربه گرایی، اگزیستانسیالیسم یا وجودگرایی و امثال آن ها، دیدگاه های خود را در این عرصه تبیین کرده اند که در این نوشتار، به شرح آنها خواهیم پرداخت.

همچنین، دانشمندان بزرگی مانند عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ (معروف به ابن خلدون)، ایمانوئل کانت، گئورگ ویلهلم فریدریش هگل، آرنولد جوزف توینبی، فرانسوا ماری آروئه (معروف به وُلْتِر) و امثال آنها، با کاوش های عمیق فلسفی، نقش مؤثری در پاسخ دادن به پرسش های یادشده ایفا کرده اند.

"فلسفه سیاسی"، عبارت است از دانشی که ماهیت، علل، ارکان، اهداف، ساختار و مکانیسم قدرت سیاسی را با روش انتزاعی فلسفی تحلیل می کند.

در این دانش، از حقوق طبیعی انسان ها، آزادی های مدنی، مالکیت، ضرورت تشکیل دولت، حدود اختیارات حاکمیت، مشروعیت حکومت، تفکیک قوا، عدالت اجتماعی، قانون حکمرانی، تعهدات و اختیارات شهروندان در قبال دولت، قراردادهای اجتماعی و امثال آن ها، بحث می شود.

خطر غفلت از فلسفه سیاسی

بی اعتنائی حاکمان و کارگزاران دولت ها به دستاوردهای ارزشمند این دانش، موجب تباهی حکومت ها و ناکامی آنان در نیل به مقاصدشان بوده و خواهد بود.

از یکسو، غرور و ناآگاهی بسیاری از سردمداران تمدن مغرب زمین، مبانی آن تمدن را در معرض سقوطی هولناک قرار داده است، که شاهد نشانه های آن هستیم.

علائم فروپاشی تمدن غرب

تمدن معاصر غرب، نتیجه میراث های مهمی از تمدنهای کلاسیک یونان و روم، تجارب دوران رنسانس، دستاوردهای انقلاب علمی و صنعتی در اروپا، و حاصل دسترنج بسیاری از متفکران و فرهیختگان قرن های اخیر است. این تمدن توانسته بود در دوران معاصر، هیمنه خود را در سطح جهان به اثبات برساند.

اما در حال حاضر، نمونه هایی هشدار دهنده علائم فروپاشی تمدن مغرب زمین، مانند نشانه های یادشده در زیر، مشاهده می شوند:

- نشانه هایی از فروپاشی ارزش های اخلاقی،
- آغاز محدود ساختن آزادی ها،
- رویکرد به خشونت پلیسی،
- بروز برخی از بحران های اجتماعی و اقتصادی،
- تنش های داخلی،
- دور زدن قانون توسط اقتدار گرایان بانفوذ،
- بروز تبعیض نژادی، قومی و دینی سیستماتیک،
- فراری دادن نخبگان مهاجر.

از سویی دیگر، عدم آگاهی و یا احساس بی نیازی کاذب توسط حاکمان کشورهای منطقه، نسبت به بهره گیری از دستاوردهای این دانش، و علل و مکانیسم دوام یا زوال حکومت ها، موجودیّت آن ها و نظام حکمرانی آنان را در معرض خطر سقوط قرار داده است.

علل فروپاشی حکومت ها

برخی از علل سقوط زودهنگام چنین نظام های حکومتی به شرح ذیل هستند:

- ناآگاهی رهبران و کارگزاران نسبت به مبانی علمی کشورداری و شیوه های پیچیده حکمرانی.
- ناآگاهی آنان با قوانین فلسفه تاریخ و مبانی فلسفه سیاسی ، اقتصاد و اجتماعی.
- ناتوانی در همگام شدن با تغییرات اجتماعی و گسترش انتظارات عمومی که در عصر حاضر بدلیل انفجار اطلاعات و آگاهی عامّه مردم، سرعت بیشتری گرفته است.
- استبداد به رأی، به معنای نشنیدن و یا عمل نکردن به توصیه های جامعه شناسان باتجربه،

سیاستمداران خبره، اقتصاددانان آگاه، و دیگر صاحب نظران دلسوز.

- تبعیض و بی عدالتی اجتماعی در توزیع فرصت‌های مشارکت اقوام و اقشار مختلف مردم در امر کشورداری.

- نقض آزادی‌ها و حقوق اساسی مردم.

- بحران ناکارآمدی و روگردانی از شایسته سالاری.

- میدان دادن به نیروهای تندرو و مخرب که خروج سرمایه و نیروی فکری متخصصان را به دنبال دارد.

- روی آوردن به تحمیل خواسته های حکومت از طریق خشونت و نظامی گری.

- عدم برخورد قاطع با فساد اقتصادی.

- گسترش تنش های داخلی

● جنگ های خارجی

عوامل فوق و امثال آنها، حکومت نخبگان را در کشورهای اسلامی، به حکومت الیگارش و استبدادی تبدیل می کنند و از این رهگذر، زمینه سقوط و فروپاشی آنها را فراهم می سازند.

نتیجه

در پرتو آنچه بیان شد معلوم می گردد که گرچه علم تاریخ، از اهمیت زیادی برخوردار است، اما از دیدگاه اخلاقی و تربیتی و آینده نگری، درس گرفتن از تاریخ و استنباط قواعد کلی و عبرتهای آن، شایسته اهتمام بیشتر می باشد. از اینرو، قرآن به عنوان کتاب آسمانی که بر ابعاد اخلاقی و تربیتی، تأکید می کند، داستان های تاریخی پیامبران، سلاطین و امت های گذشته را بیان می کند. در عین حال،

هدف اعلای خود را از بیان حکایت های تاریخی، تبیین درسها و پندهایی می داند که انسان های دوران معاصر و زمان آینده، باید از رویدادهای گذشته و حوادث تاریخی پیشینیان، بیاموزند.

بدین جهت، در بخشی آیاتی که مورد بحث ماست، چنین می فرماید:

" فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ. تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ."

یعنی: "پس به اذن خدا، سپاهیان "جالوت" را شکست دادند؛ و "داوود"، جالوت را به قتل رساند، و خداوند به او فرمانروایی و حکمت بخشید، و آنچه را می خواست، به او تعلیم فرمود. و اگر خداوند، برخی از مردم را توسط بعضی

دیگر، دفع نمی فرمود، فساد و تباهی، زمین را فرا می گرفت. ولی خداوند، صاحب فضل و بخشش بر همه جهانیان است. اینها، آیات الهی است که به راستی بر تو می خوانیم، و تو از فرستادگان خدا هستی."

این حقیقت، در بسیاری از آیات دیگر قرآن شریف، مورد تأکید قرار گرفته است.

به عنوان مثال، در آیه های 137 و 138 از سوره "آل عمران"، چنین می خوانیم:

"قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ. هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ".

یعنی: "قبل از شما، رفتارهای امت های پیشین، سپری گردیده اند، پس در زمین سیر و سیاحت کنید و سرنوشت

تکذیب کنندگان را ببینید. این سخن، توضیحی است برای
مردم، و مایه هدایت و پندآموزی برای پرهیزکاران."

سوره بقره – آیه ۲۵۳ و ۲۵۴

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ
 اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ
 وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ
 بَعْدِهِمْ مَنْ بَعْدَ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ
 مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ
 يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴿٢٥٣﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا
 رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا
 شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٥٤﴾.

ترجمه

"ما برخی از رسولان را بر بعضی دیگر، برتری بخشیدیم.
 خداوند، با برخی از آنان سخن گفت. و درجات بعضی از

آنان را بالا برد. و به عیسی پسر مریم، دلائل روشن عطا کردیم و او را با "روح القدس"، تقویت کردیم.

و اگر خدا می‌خواست، مردمان پس از فرستادن دلائل آشکار، با یکدیگر به ستیز بر نمی‌خاستند، ولی آنان به اختلاف و دشمنی با یکدیگر پرداختند، پس برخی ایمان آورده و بعضی کافر شدند، و اگر خدا می‌خواست با هم بر سر جنگ نبودند، اما خدا آنچه را اراده کند، انجام می‌دهد.

ای کسانی که ایمان آورده اید! از آنچه روزی شما کردیم، انفاق کنید، پیش از آنکه آن روز فرا رسد که هیچ دوستی و شفاعتی به کار نیاید. و کافران، ستمکارانند."

توضیح

آیات یادشده در ابتدا، به فضیلت پیامبران و مراتب و درجات آنان اشاره می کند. به عنوان مثال، هم سخن شدن برخی از رسولان الهی را با خداوند، مانند حضرت موسی (ع)؛ و یا تأیید بعضی دیگر از آنان را با "روح القدس" مانند حضرت عیسی (ع)، یادآور می شود.

در پایان این دسته از آیات شریفه، به انفاق در راه خدا توصیه شده است.

اما پیام اصلی این آیات، عبارت است از: تأکید بر اراده آزاد مردم برای تعیین سرنوشت خود که "اختیار" نامیده می شود، و نفی تحمیل اراده خداوند بر مردم که "جبر" نامیده می شود.

از اینرو، قرآن مجید چنین می فرماید:

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ
الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَّنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَّنْ كَفَرَ وَلَوْ
شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ .

یعنی: "و اگر خدا می‌خواست، مردمان پس از فرستادن
دلائل آشکار، با یکدیگر به ستیز بر نمی‌خاستند، ولی آنان
به اختلاف و دشمنی با یکدیگر پرداختند، پس برخی ایمان
آورده و بعضی کافر شدند، و اگر خدا می‌خواست، مردم
با هم بر سر جنگ نبودند، اما خدا آنچه را اراده کند، انجام
می‌دهد".

قرآن مجید به این نکته اشاره می‌فرماید که اختلاف با هم،
و انتخاب ایمان یا کفر، و جنگ با یکدیگر توسط مردم،
پس از آن بوده که دلائل روشن و فرامین خدا به مردم
رسیده است. از اینجا می‌فهمیم که اراده تشریعی خداوند،
تحقق ایمان و پرهیز از اختلافات و خودداری از کشتار

یکدیگر بوده که به صورت دلائل واضح و اوامر الهی، به مردم عرضه شده است.

بنا بر این، مقصود از "خواست خدا" (وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ) در این آیات که می فرماید "اگر خدا می خواست، با هم بر سر جنگ نبودند"، اراده تکوینی و اجبار مردم بر ایمان آوردن و یا عدم اختلاف و یا خودداری از جنگ با یکدیگر است. این نوع از "خواست خدا" که به معنای جبر است، در این آیات شریفه نفی شده است. زیرا خداوند می خواهد امور مردم به صورت آزادانه و با اختیار و حق انتخاب، انجام شود؛ نه با اجبار و اکراه به صورت اراده تکوینی. زیرا ایمان و اطاعتی که از روی اجبار باشد، ارزشی ندارد و دلالت بر کمال انسان ندارد.

پژوهشی در تفسیر "کلام خدا"

از آنجا که در صدر آیات یادشده، "هم کلام شدن" با خداوند، به عنوان فضیلتی برای برخی پیامبران مانند حضرت موسی، بیان شده است (مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ. یعنی: خداوند، با برخی از آنان سخن گفت)؛ بنا بر این ممکن است پرسشی اعتقادی پیرامون نحوه کلام الهی با رسولان، مطرح شود.

در کتاب "الاحتجاج"، از امام رضا (ع) روایت شده است که در پاسخ به پرسشی در باره سخن گفتن خداوند با موسی، چنین می فرماید:

"معاذ الله أن يشبه خلقه أو يتكلم بمثل ما هم متكلمون ولكنه سبحانه ليس كمثله شيء ولا كمثله قائل فاعل".
 کلام الخالق لمخلوق ليس ككلام المخلوق لمخلوق ولا يلفظ بشق فم ولسان، ولكن يقول له كن فكان بمشيته".

یعنی: "به خدا پناه می بریم اگر خدا را شبیه به خلق او بدانیم. یا اینکه او مثل افراد مردم سخن بگوید!

و لیکن، خداوند سبحان، مثل و مانند ندارد و هیچ گوینده و انجام دهنده ای مانند او نیست. کلام خالق با مخلوق خود، مانند کلام یک مخلوق با مخلوق دیگر نیست. اینگونه نیست که با گشودن دهان و زبان، سخن بگوید. بلکه به چیزی می فرماید: باش ؛ آنگاه به اراده او ایجاد خواهد شد."

از این حدیث روشن می گردد که کلام خدا با پیامبر، از نوع کلام لفظی نیست که شبیه کلام خلق باشد. بلکه از نوع کلام وجودی حقیقی است که پیامبری که به مقام والای "کلیم الله" (هم سخن با خدا) نائل شده باشد، می تواند آن را ادراک کند.

بحث علمی

حقیقت "کلام" از دیدگاه علوم مدرن

در اینجا، به بررسی دیدگاه دانش‌هایی مانند زبان‌شناسی، فلسفه زبان، روانشناسی شناختی، و امثال آنها، در باره حقیقت "کلام" می‌پردازیم.

دیدگاه زبان‌شناسی شناختی

"زبان‌شناسی شناختی" (Cognitive Linguistics)، دانشی میان رشته‌ای است که از دانش‌هایی مانند علوم شناختی، روانشناسی عصبی، زبان‌شناسی و روانشناسی شناختی، استفاده می‌کند و با بررسی ارتباط میان زبان و فرایندهای شناختی مانند ادراک و مفهوم‌سازی، به تجزیه و تحلیل کیفیت پردازش، و عملکرد ذهن در تولید زبان، می‌پردازد.

از دیدگاه این دانش، زبان به عنوان یک عملکرد شناختی قلمداد می شود، و دانش زبانی، از طریق کاربرد و توانایی های شناختی عمومی، صورت می پذیرد. بنا بر این، حقیقت کلام، صرفاً مجموعه ای از الفاظ و صداها نیست، بلکه بازتابی از ساختار درک و تجربه می باشد.

در اینجا، دیدگاه دو دانشمند معروف در زمینه زبان شناسی شناختی، به نام های "جُرج لیکاف" (George Lakoff) و "مارک جانسون" (Mark Johnson)، که نتایج تحقیقات خود را در کتابی با عنوان "استعاره هایی که با آنها زندگی می کنیم" (Metaphors We Live By)، در سال 1980 میلادی منتشر ساخته اند، می پردازیم.

پژوهش های این دو دانشمند، بر این نکته تأکید می کند که زبان، برخاسته از تجربه ذهنی انسان در جهان واقعی است،

نه فقط یک امر انتزاعی صرف. حقیقت کلام نیز، در هماهنگی میان ذهن و معنا، نهفته است.

دیدگاه فلسفه تحلیلی زبان

"فلسفه تحلیلی زبان" (Analytic Philosophy of Language)، شاخه‌ای از فلسفه مدرن است که رابطه بین زبان، تفکر و واقعیت را مورد تجزیه و تحلیل دقیق فلسفی قرار می‌دهد. بر اساس نظریه "مطابقت" (Correspondence Theory) در این مکتب، حقیقت کلام، مبتنی بر مطابقت محتوای سخن با واقعیت جهان است. این نظریه، منسوب به دانشمندانی مانند برتراند راسل (Bertrand Russell) و ویتگنشتاین (Wittgenstein) است.

اما بر اساس نظریه "عمل گرایی" (Pragmatic Theory) در مکتب یادشده، حقیقت کلام به کارکرد و تأثیر و پیامد آن

در عمل، بستگی دارد. به عبارت دیگر، کلام واقعی آن است که در تجربه، نتیجه معناداری داشته باشد. این دیدگاه، به دانشمندانی مانند "جان دیوئی" (John Dewey) و "ویلیام جیمز" (William James) نسبت داده شده است.

دیدگاه علوم مغز و اعصاب

از نظر دانش اعصاب شناختی ارتباطات (Cognitive Neuroscience of Communication)، بررسی های دانشمندان علوم مغز و اعصاب بر روی تصاویر "fMRI" نشان می دهد که بخش هایی از مغز انسان مانند ناحیه بروکا (Broca)، ورنیکه (Wernicke)، سامانه های هیجانی (Emotion systems) و قشر پیش پیشانی (Prefrontal cortex)؛ به هنگام سخن گفتن یا شنیدن کلام، فعال می شوند.

از اینرو، حقیقت "کلام" از دید مغز انسان، یک حالت هماهنگی میان ادراک، احساس و واقعیت بیرونی است.

یکی از دانشمندان برجسته در زمینه دانش اعصاب شناختی ارتباطات، به نام آنجلا فریدریچی (Angela D. Friederici) در پژوهشی تحت عنوان "بنیان مغز در پردازش زبان" که در سال 2011 میلادی در نشریه تخصصی "بررسی سالانه علوم اعصاب" (Annual Review of Neuroscience) منتشر گردیده، مراتب فوق را تبیین کرده است و این نکته را توضیح داده که چگونه نواحی بروکا، ورنیکه، و قشر پیش‌پیشانی، در خلق و درک گفتار و معنا، نقش دارند.

همچنین، "فریدمان پولفرمولر" (Friedemann Pulvermüller) به عنوان یک صاحب نظر در زمینه معناشناسی عصبی (Neurosemantics)، به این نکته اشاره دارد که: معانی و

مفاهیم در مغز انسان، عبارتند از شبکه‌هایی از نورون‌ها که با تجربه‌های حسی-حرکتی پیوند دارند.

وی در مقاله‌ای با عنوان "چگونه نورون‌ها معنا می‌سازند" (How Neurons Make Meaning) که در نشریه علمی "روندهای علوم شناختی" (Trends in Cognitive Sciences) منتشر گردیده، دربارهٔ سازوکار عصبی معنا در مغز، به تفصیل سخن می‌گوید.

سوره بقره – آیه ۲۵۵ تا ۲۵۷

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا
 فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا
 بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ
 مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا
 يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ﴿٢٥٥﴾ لَا إِكْرَاهَ فِي
 الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ
 وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ
 لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٥٦﴾ اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا
 يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ
 الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ
 أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٥٧﴾.

ترجمه

جز "الله" ، هیچ معبودی نیست. زنده و پاینده است. خواب سبک و خواب عمیق، او را فرا نمی گیرد. هرچه در آسمان ها و هرچه در زمین است، از آنِ اوست. چه کسی در پیشگاه او شفاعت می کند، مگر به اذن او. آنچه حاضر است و آنچه گذشته است را می داند. و هیچکس به چیزی از دانش او احاطه پیدا نمی کند، مگر آنچه را خدا بخواهد.

"کرسی" او، آسمان ها و زمین را در بر گرفته است. و نگاهداری آسمان و زمین، او را به تعب نمی افکند. و او، متعالی و بزرگ است.

هیچ اجباری در دین نیست. راه رشد و هدایت از بیراهه ضلالت ، آشکار گردیده است. پس هرکه به طغیانگران، کفر ورزد و به خداوند ایمان آورد، به دستاویز مستحکم

الهی چنگ زده است، که ناگسستنی است. و خداوند، شنوا و داناست.

خدا، سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند، آنان را از تاریکی ها رهایی می بخشد و به سوی نور و روشنایی می برد؛ و کسانی که کفر ورزیدند، سرپرست آنان، طغیانگران هستند، که آنها را از روشنایی به سوی تاریکی سوق می دهند. آنان، اهل آتشند و در آن، جاودان خواهند بود."

توضیح

مجموعه آیات یادشده که به عنوان "آیه الكرسي" معروف است. از جمله آیه های پرمحتوای قرآن مجید به شمار می رود، و معارف سرشاری را در درون خود جای داده است.

در آغاز این آیات شریفه، به توحید در الوهیت اشاره شده و چنین آمده است:

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ .

یعنی: "جز "الله"، هیچ معبودی نیست. زنده و پاینده است. خواب سبک و خواب عمیق، او را فرا نمی گیرد. هرچه در آسمان ها و هرچه در زمین است، از آن اوست".

بنا بر این، "الله لا إله إلا هو" به معنای این است که هیچکس یا هیچ چیز دیگر غیر از "الله"، شایستگی پرستش را ندارد و نباید إله و معبود انسان باشد.

در کتاب "معانی الأخبار" نوشته شیخ صدوق، از امام علی (علیه السلام)، چنین روایت شده است:

"أما قوله "أشهد أن لا إله إلا الله..." كأنه يقول: اعلم انه لا معبود إلا الله (عزوجل) وان كل معبود باطل سوى الله".

یعنی: "عبارت "أشهد أن لا إله إلا الله" یعنی اینکه بگوید: می دانم که معبودی غیر از خداوند عزّ و جلّ، نیست؛ و هر معبود دیگری غیر از خدا، بیهوده است."

در ادامه آیه مذکور، به این نکته اشاره می شود که هیچ فردی نمی تواند بدون اذن خداوند، فرد دیگری را شفاعت کند. زیرا خدای متعال، امور حاضر و گذشته شفیعان را می داند و آنان نمی توانند بر چیزی از دانش او احاطه یابند:

مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ.

یعنی: "چه کسی در پیشگاه او شفاعت می کند، مگر به اذن او. آنچه حاضر است و آنچه گذشته است را می داند. و هیچکس به چیزی از دانش او احاطه پیدا نمی کند، مگر آنچه را خدا بخواهد."

در بخش دیگر، به وسعت مُلک خدا اشاره شده و چنین آمده است:

وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ .

یعنی: "کرسی" او، آسمان ها و زمین را در بر گرفته است. و نگاهداری آسمان و زمین، او را به تَعَب نمی افکند. و او، متعالی و بزرگ است.

کلمه "کرسی" به معنای تخت و اریکه، اشاره به قلمرو حکمرانی است. بنا بر این، همه آسمانها و زمین، در قلمرو فرمانروایی خداوند قرار دارند، و مدیریت و تدبیر امور این مُلک گسترده، او را به رنج و تعب نمی افکند.

یکی از نکات مهمّ در آیات مورد بحث، این است که قرآن مجید، به آزادی اندیشه در امر دین تصریح می کند و چنین می فرماید:

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ
بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنِ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا
انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

یعنی: "هیچ اجباری در دین نیست. راه رشد و هدایت از
بیراهه ضلالت ، آشکار گردیده است. پس هرکه به
طغیانگران کفر ورزد و به خداوند ایمان آورد، به دستاویز
مستحکم الهی چنگ زده است، که ناگسستنی است. و
خداوند، شنوا و داناست".

از آنجا که دین، از جنس ایمان قلبی و عقیده درونی است،
نمی توان با زور و اکراه، هیچ آئین و ایدئولوژی را بر مردم
تحمیل کرد. علاوه بر اینکه، اصولاً آن ایمان و عقیده ای
ارزشمند است که مردم با علم و آگاهی و از روی آزادی و
اختیار، آن را بپذیرند.

از اینرو، قرآن شریف، فقط نتیجه ایمان به خدا و کفر ورزیدن به طغیانگران را، با هدف تشویق و ترغیب انسانها به گرایش و ایمان به حق و حقیقت، تبیین می کند، و آن را موجب ورود به نور سعادت و نجات از ظلمت گمراهی، معرفی می نماید. همچنین، به کافران هشدار می دهد و چنین می فرماید:

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ
الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى
الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.

یعنی: "خداوند، سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند، آنان را از تاریکی ها رهایی می بخشد و به سوی نور و روشنایی می برد؛ و کسانی که کفر ورزیدند، سرپرست آنان، طغیانگران هستند، که آنها را از روشنایی به سوی تاریکی

سوق می دهند. آنان، اهل آتشند و در آن، جاودان خواهند بود".

بحث علمی

آزادی عقیده از دیدگاه علوم

در دانش های مدرن بشری، مانند علوم شناختی، نوروتئولوژی، روانشناسی، علوم اجتماعی و امثال آنها، به این نکته اشاره شده است که مغز انسان، و روح و روان انسان ها در جوامع بشری، عقیده و ایمان را تنها وقتی می پذیرند که با آزادی و اختیار، از درون انتخاب شود. بنا بر این، تحمیل ایمان و باورهای دینی با اجبار و توسل به زور و یا تلقین بدون حق انتخاب و اختیار آگاهانه، نه تنها کارساز نیست، بلکه نتیجه ی معکوس خواهد داشت.

دیدگاه علوم شناختی و عصب شناسی دین

ایمان، از نقطه نظر علوم شناختی و عصب شناسی دین (Neurotheology)، از جنس باور درونی آگاهانه، قلمداد می گردد و نیازمند فعالیت طبیعی بخش پیش پیشانی مغز (Prefrontal cortex) می باشد که مسئولیت معناجویی و تصمیم گیری اخلاقی را بر عهده دارد.

در صورت عدم آزادی اندیشه، و تحمیل عقیده از بیرون، بجای بخش پیش پیشانی مغز، ناحیه آمیگدال (Amygdala) که مسئول واهمه و ترس است، فعال می گردد و مغز انسان، حالت دفاعی به خود می گیرد، و اگر هم عقیده ای را به ظاهر بپذیرد، از روی ترس و اجبار است، نه رضایت درونی.

چنین باوری، پایدار نیست و به مجرد رفع عامل اجبار و فشار، از بین می رود.

تحقیقات اندرو نیوبرگ

"اندرو نیوبرگ" (Andrew Newberg) به عنوان متخصص در زمینه علوم مغز و اعصاب (Neuroscientist) و پزشک و پژوهشگر علمی در بیمارستان دانشگاه توماس جفرسون در فیلادلفیا، در کتاب "ذهن عرفانی" (The Mystical Mind) که در سال 2009 میلادی منتشر گردیده، با تکیه بر روش‌های تصویربرداری مغزی (مثل fMRI و SPECT)، به بررسی مبانی عصبی تجربه‌های معنوی پرداخته است.

تحقیقات وی، بر این حقیقت تأکید می‌کند که ایمان حقیقی، ناشی از انتخاب آزادانه و آگاهانه درونی است، نه فشار و اجبار بیرونی.

همچنین، آرامش آمیگدال در افراد، با ایمان درونی، و افزایش فعالیت آن در موارد ایمان تحمیلی و از روی اجبار، نشان می‌دهند که باوری که از روی رضایت و معناجویی

باشد، موجب آرامش روح و روان می گردد، زیرا اعمال عبادی آزادانه، آگاهانه و عاشقانه، سطح هورمون های دوپامین و سروتونین را منظم می سازد و از اینرو، موجب کاهش اضطراب، و افزایش احساس معنا، و بهبود خُلق و خوی انسان می گردد.

در حالی که اعتقاد از روی زور و اکراه، باعث افزایش استرس و اضطراب درونی و نارضایتی روانی می شود. بر اساس آنچه بیان شد معلوم می گردد که ایمان دینی، ریشه در ساختار مغز انسان دارد، لیکن باید از روی آزادی، آگاهی، و تجربه درونی باشد. نه تحت فشار و تحمیل بیرونی.

دیدگاه روانشناسی اجتماعی

از نقطه نظر این دانش، تحمیل عقیده و ایجاد محدودیت در انتخاب آزاد، موجب مقاومت درونی ذهن به صورت

طبیعی و خودکار می شود، و تعلق عاطفی آدمی را نسبت به آنچه به عنوان ایمان تحمیلی شناخته می شود، از میان می برد، و انسان را به سوی باور مخالف، متمایل می سازد.

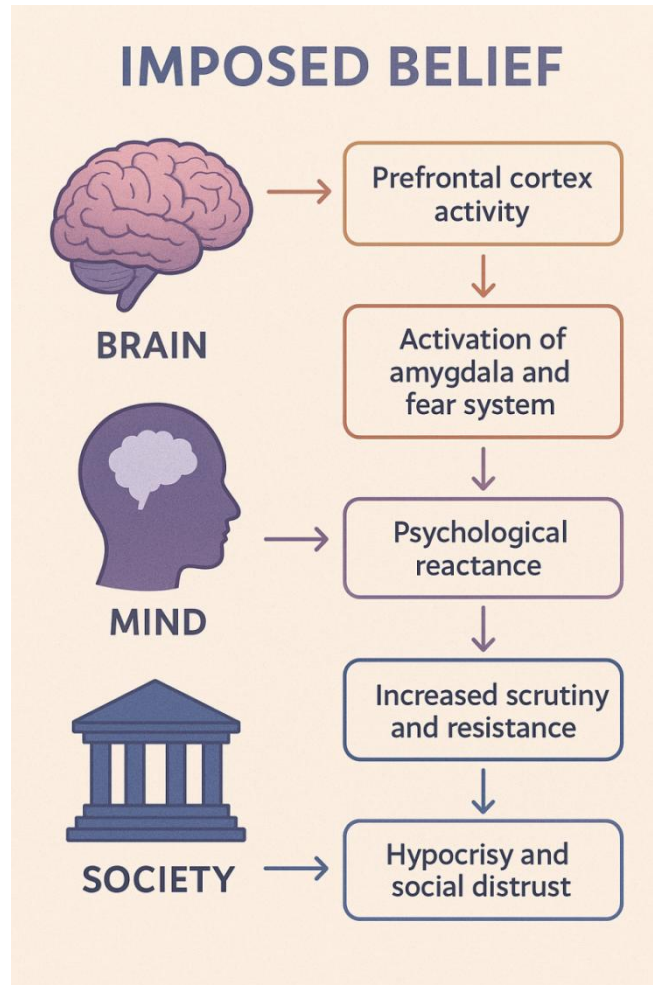
پژرش های جک برهم

تحقیقات استاد روانشناسی در دانشگاه "نورث کارولینا" (North Carolina) به نام "جک برهم" (Jack Brehm) که نتایج آن در کتاب وی تحت عنوان "نظریه واکنش روانشناختی" (A Theory of Psychological Reactance) منتشر گردیده، بر این نکته تأکید می کند که در صورت تهدید افراد به ایمان اجباری، و ایجاد محدودیت در حیطه آزادی انتخاب و باور درونی؛ نوعی واکنش روانشناختی و حالت برانگیختگی هیجانی به وجود می آید، و به مقاومت ذهن در برابر تحمیل

عقیده، و حتّی گرایش به عقیده ای متضاد با آنچه تحمیل می شود، منجر می گردد.

بر این اساس، اگر هدف ما پرورش باورها و یا رفتارهای اخلاقی و تربیتی باشد، لازم است حس خودمختاری و آزادی انتخاب را در افراد مخاطب، نگاه داریم. زیرا تحمیل عقاید و باورها - حتّی اگر هم صحیح باشند - موجب مقاومت ذهن مخاطبان به صورت خودکار، خواهند شد.

در صورتی که اگر ترویج همان عقاید و ارزش های درست، همراه با حسّ آزادی در انتخاب، و توأم با احترام به مخاطبان باشد، از اقبال مناسب و احتمال پذیرش در حدّ بالا، برخوردار خواهد بود.



نمودار فوق، نشان می دهد که از دیدگاه روانشناسی اجتماعی، ایمان تحمیلی که بر لوب پیش پیشانی در مغز،

تأثیر منفی می گذارد و آمیگدال و سیستم ترس را در مغز فعال می کند؛ در نتیجه، موجب "ریکتنس" روانی می گردد. "ریکتنس" (Reactance)، در اصطلاح روانشناسی، واکنش انگیزشی در برابر تهدید، و مقاومت القائی است که موجب احساس خشم یا ایجاد یأس می گردد و از اینرو، در برابر آن، توجه انتقادی و مقاومت ذهنی افزایش می یابد و هنگامی که عوامل تهدید از میان بروند، شخص به حق انتخاب آزادانه خود، باز می گردد.

علاوه بر آنچه بیان شد، تحمیل عقاید دینی، موجب افزایش نفاق و دورویی در جامعه می گردد و اعتماد عمومی را تضعیف می کند.

دیدگاه روانشناسی رشد

از دیدگاه روانشناسی رشد (Developmental psychology)، که به بررسی تحولات عاطفی، ذهنی، آموزشی، رفتاری، فکری و جسمانی انسان در طول زندگی می‌پردازد؛ آن ایمان و باوری پایدار است که در فرایند فهم، سؤال، تجربه و انتخاب آزادانه و آگاهانه، بدست آمده باشد.

تحقیقات جیمز فاولر

پژوهش‌های متخصص رشد و توسعه انسانی و پژوهشگر روانشناسی دین در دانشگاه "اموری" (Emory University) در آتلانتا، به نام "جیمز فاولر" (James Fowler)، که نتایج آن در کتاب معروف او به نام "مراحل ایمان" (Stages of Faith) در سال 1981 میلادی منتشر گردیده است؛ مراحل

روانشناسی رشد اعتقادی و روند تکامل ایمان را در ابعاد شناختی و اخلاقی، تبیین می کند.

وی می گوید: ایمان (Faith) - فارغ از نوع دین و مذهب - یک چارچوب درونی برای معنا دادن به زندگی است.

ایمان به معنای عامّ، دارای شش مرحله از رشد به شرح زیر است که متناسب با رشد ذهنی، هیجانی و اجتماعی افراد، یکی پس از دیگری تحقق می یابد:

مرحله 1: ایمان احساسی و بصری (Intuitive—Projective Faith)
مانند ایمان کودکانه که مبتنی بر تخیل و احساس است.

مرحله 2: ایمان اسطوره ای و لفظی (Mythic—Literal Faith)
که مبتنی بر پاداش و کیفر است.

مرحله 3: ایمان تصنعی یا عاریه ای (Synthetic—Conventional Faith)
که مبتنی بر تقلید از دیگران است.

مرحله 4: ایمان فردی همراه با تأمل (Individuative–Reflective)

(Faith) که مبتنی بر بازاندیشی و شخصی سازی است.

مرحله 5: ایمان تلفیقی و پیوند دهنده (Conjunctive Faith)

که مبتنی بر بلوغ فکری است، به نحوی که فرد به این نکته پی می برد که حقیقت، امری پیچیده و چندوجهی است و امکان تصوّر تضادّها و پارادوکس های معدّی وجود دارد.

مرحله 6: ایمان کلّی و جهان شمول (Universalizing Faith) که

مبتنی بر فراگیری عامّ و گرایش به عشق و عدالت جهانی برای همگان است.

بنا بر آنچه بیان شد معلوم می گردد که "ایمان"، پدیده ای است که به صورت ناگهانی به وجود نمی آید، بلکه رشد آن، در طّی مراحل متعدّی، تحقق می یابد.

از اینرو، تحمیل عقیده و ایمان، موجب توقّف مراحل رشد ایمان در مرحله دوم یا سوم می شود. زیرا مراحل بالاتر، تنها

در صورت آزادی آگاهانه و بازاندیشی عمیق و آرامش روانی و معنাজویی درونی، تحقق می یابند.

پژوهش کریستوس ماکریدیس

نقش آزادی عقیده و عدم تحمیل باورهای مذهبی در زمینه رشد انسانی و بهبود شرایط زندگی، توسط بسیاری از دانشمندان، مورد بررسی قرار گرفته است.

یکی از پژوهش های مذکور، تحت عنوان "شکوفایی انسانی و آزادی مذهبی" (Human flourishing and religious liberty)، توسط "کریستوس ماکریدیس" (Christos Makridis) از دانشگاه "استنفورد"، با بررسی وضعیت بیش از یکصد و پنجاه کشور جهان در بازه زمانی از سال 2006 تا 2018 میلادی، انجام گردیده و در سال 2020 میلادی در ژورنال علمی "PLoS ONE" (پلاس وان) در آمریکا، منتشر شده است.

این پژوهش، بر نقش آزادی دین در کشورهای مختلف، در ارتباط با شاخص های "رشد انسانی" (Human Flourishing)، تأکید می کند.

یکی از نتایج این تحقیقات از این قرار است که افزایش آزادی مذهبی، حتی پس از کنترل عوامل متغیر مثل فعالیت اقتصادی و کیفیت نهادها و ویژگی های ثابت کشورها؛ با افزایش شاخص های رشد انسانی و رفاه جامعه، همراه بوده است.

یادآور می شود که گرچه آزادی مذهبی نقش عملی در رشد انسانی و بهبود شرایط زندگی دارد، اما این عامل به تنهایی نمی تواند کارساز باشد. بلکه عوامل دیگری مانند اصلاحات حقوقی، آزادی های مدنی دیگر، سلامت حکومت و عدالت اجتماعی نیز، در بالابردن شاخص های رشد انسانی، نقش دارند.

دیدگاه جامعه‌شناسی مدرن

از دیدگاه جامعه‌شناسان برجسته مانند "امیل دورکیم" (Émile Durkheim) و "ماکس وبر" (Max Weber) و امثال آنها، آن دینی در جامعه‌ی مدرن و امروزی پایدار می‌ماند که از ایمان درونی مورد قبول شخص و در پرتو خردورزی بدست آید. نه از روی اجبار و با تکیه بر زور و قدرت. علاوه بر این، تحمیل دین در طول تاریخ، ملازم با نفاق و دورویی و دوگانگی فرهنگی و کاهش اعتماد عمومی در جامعه بوده است.

دیدگاه امیل دورکیم

امیل دورکیم به عنوان یکی از نخستین جامعه‌شناسانی که به‌طور علمی و نظام‌مند پیرامون "نقش دین در جامعه"

اظهار نظر کرده اند؛ در کتاب های مهم خود به شرح زیر،
به تبیین دیدگاه های خود پرداخته است:

● صورابتدایی حیات دینی (The Elementary Forms of Religious Life)

● خودکشی (Suicide)

دورکیم در کتاب های خود، با تأکید بر کارکرد جمعی دین،
بر این عقیده است که اگر دین در پرتو آزادی فکری ، از
درون اجتماع بجوشد، باعث انسجام جامعه می شود. در
حالی که اگر با زور و قدرت بیرونی بر انسان ها تحمیل
شود، کارآیی واقعی خود را در انسجام جامعه از دست
می دهد و به "قدرت ایدئولوژیک" با اجبار سیاسی یا نهادی
تبدیل می شود.

بنا بر این، در صورتی که ایمان دینی، از وجدان جمعی
برنخیزد ، آنگاه جامعه، پویایی خود را از دست می دهد و
نقش دین نیز در انسجام اجتماعی از میان می رود.

دیدگاه ماکس وبر

ماکس وبر در کتاب معروف خود "جامعه شناسی دین" (Sociology of Religion)، ابعاد گوناگون این موضوع را با بررسی رابطه دین با اقتصاد، اخلاق، فرهنگ و ساختار اجتماعی، به تفصیل بیان کرده است.

از دیدگاه این جامعه شناس، تنها در صورتی که دین، واجد شرایط یادشده در زیر باشد، بیشترین قدرت خلاق و انسانی خود را خواهد داشت:

- همراه با آزادی وجدان انسانی باشد،
- همراه با حق انتخاب و مبرا از تحمیل و اجبار باشد،
- همگام با درک عقلانی و اخلاقی از ایمان باشد.

دیدگاه اسلام

اسلام ، دین آزادگی و آزاد اندیشی است و قرآن کریم ، پیامبر بزرگ اسلام (ص) را به عنوان پیام آور رهایی و منادی آزادی معرفی می کند و چنین می فرماید :

"الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ". (سوره اعراف ، آیه 157).

یعنی : مؤمنان کسانی هستند که از پیامبر خدا پیروی می کنند که او را در تورات و انجیل یافته اند و آنان را به کارهای شایسته فرمان می دهد و از کارهای ناروا باز می دارد و امور پاکیزه را حلال و امور پلید را بر آنان حرام می کند و

آنان را از بار مشقت و یوغ هایی که بر آنها نهاده شده بود، رها می سازد.

همچنین، در زمینه آزادی انسان ، امام علی (ع) در نهج البلاغة چنین می فرماید:

"لا تكن عبد غيرك، وقد جعلك الله حراً".

یعنی: برده دیگران مباش، زیرا خدا تو را آزاد آفریده است.

آزادی اندیشه و انتخاب دین

آیین اسلام ، پیروان خود را به آزادمنشی و شنیدن افکار و اندیشه های گوناگون و انتخاب بهترین آنها فرا می خواند. قرآن مجید به روشنی به این حقیقت اشاره می کند و (در سوره الزمر ، آیه 17 و 18) در این زمینه چنین می فرماید :

"وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ. الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ

أَحْسَنَهُ أَوْلِيَّكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأَوْلِيَّكَ هُمْ أَوْلُوا
الْأَلْبَابِ".

یعنی: برای آنانکه از پرستش طغیانگران اجتناب کردند و به
سوی خدا بازگشتند، خبر رستگاری است. پس مژده ده
بندگان مرا، آنانکه سخنان را می شنوند و از بهترین آنها
پیروی می کنند. آنان راه یافتگان به سوی خدا و
خردمندانند.

این فراخوان افتخار آمیز به بررسی بینش ها و گرایش های
گوناگون و انتخاب بهترین آنها با آزادی فکر، بدان جهت
است که شریعت اسلام، مکتبی غنی و سرشار از دلایل
استوار است و بر مبنای منطق و استدلال بنیانگذاری شده
و طوفان های افکار و اندیشه های مخالف و ایدئولوژی
های متعارض، نمی تواند آن را متزلزل گرداند.

بر این اساس ، آیین اسلام ، هرگونه تقلید کورکورانه در اصول دین و مبانی جهانبینی را مردود می شمارد و آن را با ارزش های الهی، در تضاد کامل قلمداد می کند. قرآن کریم (در سوره زخرف ، آیات 23 تا 25) پیرامون این ویژگی اسلام چنین می فرماید :

"وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ . قَالَ أُولُو جِثَّتِكُمْ بَاهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءُكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ . فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ."

یعنی : اینچنین است که ما هیچ رسولی را پیش از تو به دیاری نفرستادیم ، مگر اینکه زر اندوزان و دنیا پرستان به آنان گفتند : ما پدران خود را بر آئینی یافتیم و از راه آنان پیروی

می کنیم. پیامبر به آنان گفت: اگر من بهتر از آیین پدرانتان
 بیاورم ، باز هم از آنان تقلید می کنید؟
 آنان گفتند : ما به رسالت شما کافریم.
 (خداوند می فرماید:) پس ما از آنان انتقام گرفتیم ، بنگر
 فرجام کار تکذیب کنندگان چگونه است؟.

از سوی دیگر، قرآن کریم در آیه 256 از سوره بقره، در
 زمینه آزادی انسان ها در انتخاب دین، چنین می فرماید:
 لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی.

یعنی: در پذیرش دین ، اکراه و اجباری نیست. (زیرا) راه
 هدایت از بیراهه و گمراهی ، تبیین و آشکار گردیده است.

نتیجه:

- انسان ها باید در انتخاب جهانبینی و ایدئولوژی و گزینش دین خود آزاد باشند. هیچکس حق ندارد مردم را با توسل به زور، وادار کند تا دین معینی را بپذیرند.
- بر اساس آیات روشن قرآن ، پیروی کورکورانه از گذشتگان و تقلید در اصول عقائد و مبانی جهانبینی، از دیدگاه اسلام پذیرفته نیست و هرکسی باید بتواند به فراخور حال خویش ، اصول دین خود را با دلیل و برهان به اثبات برساند.
- سختگیری های افراطی که به اسم اسلام در زمینه چاپ و نشر کتابها، مطبوعات و دیگر منشورات در برخی از کشورهای اسلامی صورت می گیرد، نباید به نام دین اسلام تمام شود. زیرا دین خدا، مبتنی بر آزادی انتخاب

مردم است تا سخنان موافق و مخالف را بشنوند و آزادانه آنچه را بهتر است برگزینند. همانطور که در ضمن آیات گذشته بیان شد، خدای بزرگ در قرآن شریف که مهمترین سند احکام شریعت اسلام است چنین می‌فرماید:

"مژده ده بندگان مرا ، آنانکه سخنان را می‌شنوند و از بهترین آنها پیروی می‌کنند. آنان راه یافتگان به سوی خداوند و خردمندانند".

- استنباط اکثر فقها از یک دسته از روایات که اخبار آحاد هستند، مبنی بر حکم اعدام هر مرتد فطری و عدم توبه دادن یا عدم پذیرش توبه او، باید مورد بازنگری قرار گیرد.

پژوهشی درباره مجازات ارتداد

در اینجا لازم است تا مبحث "مجازات ارتداد" را به توجه به نکات زیر، مورد بررسی قرار دهیم:

اولاً: حکم بسیاری از فقها مبنی بر اعدام مرتدّ، برگرفته از یک دسته از روایات ضعیفی و خبرهای واحد غیر قابل اعتماد است که برخی از آنها ظنّی الصدور و برخی دیگر هم ظنّی الدلاله هستند، و با نصّ صریح آیات قرآن که به آنها اشاره شد، منافات دارد. آیاتی که اکراه و اجبار در تحمیل دین و تقلید بی دلیل را صریحاً نفی می نمایند.

امّا آیاتی که در خصوص افراد مرتدّ وارد شده (مثل آیه 177 از سوره آل عمران) و مورد استدلال آن گروه از فقها قرار گرفته است، مشخصاً به حکم اعدام و عدم قبول توبه مرتدّ فطری، تصریح نمی کنند. به عبارت دیگر، آیه ای در

قرآن نیست که برای مرتدّ فطری با صراحت، حکم اعدام صادر کند.

اما در مقابل، همچنان که ملاحظه فرمودید، آیات واضح و روشنی در قرآن کریم، آزادی اندیشه و انتخاب دین و نفی اکراه و اجبار در تحمیل دین را به اثبات می‌رساند.

آیا دانشمندی که در آیات قرآنی که آزادی اندیشه و آزادی انتخاب دین را اثبات می‌کنند تدبّر کند می‌تواند از یک سو بگوید: بر اساس آیات قرآن که به آنها اشاره شد، هر مسلمانی باید به فراخور حال خود، اصول دین را با دلیل و برهان استدلال کند و با دلائل قانع کننده به صورت آگاهانه و آزادانه و بدون اجبار و اکراه بپذیرد، ولی از سویی دیگر، اگر یک فرد مسلمان مطالعه و بررسی کرد و قانع نشد و بر این اساس، اصول دین یا ضروریات دین را انکار کرد، باید

اعدام شود؟ حتی اگر هم توبه کند و به راه راست برگردد،
فایده ای ندارد و حکم اعدام او باید اجرا گردد؟!.

سخن یادشده مثل این است که به کسی بگویند: شما در
اعتقاد به اصول دین خود آزاد هستی با آگاهی و آزادی، دین
را پذیری یا اینکه نپذیری، ولی اگر بگویی که نمی پذیری و
انکار نمایی، باید اعدام شوی!!.

چنین سخنی، در تناقض با آیات روشن قرآن مجید است.

ثانیا: عقل سلیم، این حقیقت را روشن می سازد که دین،
عبارت است از مجموعه اعتقادات قلبی و معارف الهی، و
روشن است که اکراه و اجبار و تهدید به اعدام و امثال آن،
در زمینه باورهای قلبی، تأثیر ندارد و مفید فایده نیست.

ثالثاً: در میان روایات و خبرهای واحدی که گروهی از فقها برای اثبات حکم اعدام مرتدّ به آنها استدلال کرده اند، تعارض هایی آشکار مشاهده می شود.

مثلاً در زمینه توبه دادن مرتد فطری، برخی از روایات بر آنند که امام علی (ع)، از یکی از مسلمین که مرتد فطری شده بود (قبل از اینکه به اعدام او حکم کند)، از وی خواست که توبه کند. (وسائل الشیعه، أبواب حد المرتد، باب أن المرتد عن فطرة قتله مباح لكل من سمعه، حدیث 4).

در حالی که در حدیث بعدی (حدیث شماره 5 از همان باب) چنین می خوانیم که امام باید مرتد فطری را اعدام کند و نباید از او بخواهد که توبه کند.

از سویی دیگر، در روایت سوم از باب اول از ابواب حدّ مرتد در کتاب وسائل الشیعه، این عبارت آمده است: "علی الامام أن یقتله"، یعنی بر امام است که مرتدّ را بکشد. در

حالی که در ضمن همین روایت از همان باب چنین آمده است: "فان دمه مباح لمن سمع ذلك منه".

یعنی: خون مرتدّ حلال است برای کسی که از او این مطلب را بشنود.

بر مبنای بخشی از روایت مذکور، فقط امام است که می تواند دستور اعدام مرتد را صادر کند، در حالی که بر اساس بخش دیگری از همام روایت، هرکسی که از دیگری بشنود که مرتدّ شده است، می تواند وی را به قتل برساند.

عدم انسجام میان همه احادیث ابواب "حدّ مرتد" ، جای این سؤال را باقی می گذارد که با وجود آیات روشنی از قرآن که اکراه و اجبار در تحمیل دین را نفی می کند، آیا می توان به صورت یک طرفه به این دسته از روایات برای اثبات سخت ترین مجازات ها یعنی مجازات اعدام برای کسی که مرتد می شود و به صورت مسالمت آمیز، از دین اسلام خارج

می گردد، متمسک شد؟، یا (در صورت اثبات صدور روایات مذکور به صورت قطعی) باید به دنبال راه جمع میان آیات و روایات بود؟

این در حالی است که از دیدگاه دین مبین اسلام، ما مأمور به رعایت احتیاط فوق العادة در زمینه احکام مربوط به اموال و دماء مردم هستیم. از سویی دیگر، در کتاب "حدود" از کتب روایی آمده است که: "ادراًوا الحدود بالشبهات". یعنی: در صورتی که در مورد حدّی از حدود، شبهه ای به وجود بیاید، آن حدّ را دفع کنید. (وسائل الشیعة، کتاب الحدود، باب 24)

این امر به احتیاط، شامل مقام تبیین و صدور حکم و مقام اجرای آن می باشد.

دیدگاه ما در بیان راه جمع میان آیات قرآنی و روایات مذکور (در صورت اثبات صدور احادیث یادشده به صورت قطعی)

این است که آن دسته از روایات که مورد استدلال گروه مذکور از فقیهان قرار گرفته که قائل به اعدام مرتد فطری هستند، مربوط به کسانی بوده است که علاوه بر ارتداد لفظی در مرحله بیان، در مرحله عمل نیز، دست به شورش مسلحانه بر علیه نظام و جامعه مسلمانان می زدند و امنیت اجتماعی و موجودیت نظام را با توطئه و اقدام خشونت آمیز به خطر می انداختند، یا کسانی که پس از ارتداد، نقش ستون پنجم دشمنان اسلام را ایفا می کردند و در مسیر براندازی نظام و فروپاشی جامعه، تلاش می نمودند.

البته این حکم نیز، منوط به قطعی الصدور بودن و قطعی الدلالة بودن روایات مذکور است. مضاف بر اینکه به خاطر قرار گرفتن این مسأله در زمره احکام حکومتی و

مدیریتی، مشمول تطوّر و تغییر پذیر بودن مبانی حکومتی می باشد، و می تواند با حکم دیگری جایگزین گردد. اما فردی که صرفاً در مرحله بیان، نسبت به معتقدات اسلامی قانع نگردد و مرتدّ شود، و در عین حال، دست به حمله و شورش خشونت بار بر علیه نظام و جامعه اسلامی نزند، قطعاً مشمول حکم اعدام و عدم قبول توبه نخواهد بود.

راه صحیح اقناع چنین فردی، توضیح عقائد و اندیشه های اسلامی به صورت منطقی و استدلالی، و پاسخ مستدل به شبهات وی است، نه تهدید به مجازات اعدام و عدم قبول توبه او.

سوره بقره – آیه ۲۵۸ تا آیه ۲۶۰

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ
 إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ
 إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ
 الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
 الظَّالِمِينَ ﴿٢٥٨﴾ أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى
 عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ
 عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ
 يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ
 يَتَسَنَّهْ وَانْظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانْظُرْ إِلَى
 الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ
 أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٥٩﴾ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ

رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أُولِمَ تُوْمِنَ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٦٠﴾

ترجمه

آیا آنکس را که خدا به او سلطنت داده بود ندیدی که با ابراهیم در باره پروردگار او، احتجاج کرد؟ آنگاه که ابراهیم به او گفت: پروردگار من آنست که مرده را زنده می کند و زنده را می میراند. آن پادشاه گفت: من زنده می کنم و می میرانم.

ابراهیم گفت: خداوند، خورشید را از مشرق بر می آورد، پس تو آن را از مغرب برآور.

پس آنکه کفر ورزیده بود، مبهوت و سرگردان شد. و خداوند، گروه ستمگران را هدایت نمی کند.

یا آنکسی که بر یک آبادی که یکسره ویران شده بود و خالی از سکنه بود گذر کرد و گفت: چگونه خدا این را پس از مرگش زنده می سازد؟

پس خداوند او را به مدّت یکصد سال، میراند ؛ سپس او را برانگیخت. به او گفت: چه قدر درنگ کردی؟ گفت: یک روز یا بخشی از یک روز. گفت: بلکه یکصد سال درنگ کردی. بنگر به خوراک و نوشیدنیت که فاسد نشده اند. و نگاه کن به درازگوشت.

تو را آیت و نشانه ای برای مردم قرار خواهیم داد. و بنگر به استخوان ها که چگونه آنها را رشد می دهیم و سپس گوشت را بر آن می پوشانیم.

آنگاه که امر بر او روشن شد، گفت: می دانم که خداوند،
بر هرچیزی تواناست.

و آنگاه که ابراهیم گفت: پروردگارا! به من نشان ده که
چگونه مردگان را زنده می سازی؟
فرمود: آیا باور نداری؟

گفت: چرا، اما برای اینکه دلم آرام شود.
فرمود: چهار پرنده را برگزین و گوشت آنها را نزد خود در هم
آمیز و بر سر هر کوهی، بخشی از آن گوشت را قرار ده.
سپس آنها را فرا خوان. آنها به سوی تو خواهند شتافت. و
بدان که خداوند، عزیز و حکیم است.

توضیح

آیات یادشده در قالب سه داستان از گذشتگان، به تبیین
ربوبیت و قدرت بی مانند خداوند، و توانایی او بر احیاء

مجدّد و برانگیختن مردگان در روز رستاخیز، می پردازد. داستان اول، به جدال "نمرود" با حضرت "ابراهیم" (ع) در باره ربوبیت الهی و قدرت بی مانند پروردگار در اداره امور جهان اشاره می کند.

نمرود، پادشاهی مستبد در کشور باستانی "بابل" (Babylonia) بود که در منطقه "میانرودان" در حوزه رودخانه فرات و در سرزمین های عراق امروزی قرار داشته است.

در این داستان، نمرود که با کمال غرور، ادّعای ربوبیت جهان را دارد. هنگامی که با حضرت ابراهیم به بحث و محاجّه می پردازد، از او می خواهد که آن حضرت اوصاف "ربّ" و پروردگار مورد قبول خود را بیان کند.

حضرت ابراهیم می گوید: ربّ و پروردگار من آنکسی است که زنده می کند و می میراند.

نمرود می گوید: این من هستم که زنده می کنم و می میرانم،
یا اینکه من با آزاد کردن یک زندانی محکوم به مرگ، در
حقیقت دوباره او را زندگی می بخشم، و با کشتن یک فرد
زنده، در حقیقت یک زنده را بمیرانم.

ابراهیم می فرماید: پروردگار من آن خدایی است که
خورشید را از مشرق بر می آورد، پس تو آن را از مغرب برآور.
در این حال، نمرود از پاسخ باز می ماند و مبهوت می گردد.

در داستان دوم، به سرگذشت فردی که در متون دینی به
نام "عُزیر" نامیده شده و بر اساس روایات اسلامی، از
پیامبران الهی بوده، و در باره چگونگی احیاء اموات، از
خداوند سؤال کرده است، اشاره می شود.

بر اساس این داستان، خداوند، حالت مرگ را به مدّت
یکصد سال بر وی مستولی فرمود و هنگامی که او را
برانگیخت، با نشان دادن احیاء مجدّد استخوان های

حيوان سواری او که مرده بود، او را نسبت به قدرت الهی بر رستاخیز مجدّد جهان و چگونگی آن، آگاه ساخت.

داستان سوم، پیرامون پرسش حضرت ابراهیم در باره چگونگی زنده ساختن گذشتگان سخن می گوید. روشن است که آن حضرت به عنوان یک پیامبر بزرگ خدا، نسبت به اصل رستاخیز و قدرت خداوند بر احیاء درگذشتگان ایمان داشته است و در اینجا، از کیفیت و چگونگی بازگشت جان به کالبدهای بی جان، سؤال می کند تا با چشم خود، نحوه زنده شدن مردگان را به صورت بصری مشاهده کند و بر ایمان قلبی خود بیفزاید.

خداوند با تمثیل برانگیختن مجدّد پرندگان، چگونگی این امر را به حضرت ابراهیم، نشان می دهد.

بحث علمی

مغالطه ازدیدگاه علم منطق

در داستان اول که به آن اشاره شد، نمرود در برابر حضرت ابراهیم، به مغالطه رو آورد. زیرا هنگامی که حضرت ابراهیم می گوید: "پروردگار من آنکسی است که زنده می کند و می میراند؛" نمرود ادّعا می کند که من زنده می کنم و می میرانم. زیرا من با آزاد کردن یک زندانی محکوم به مرگ، در حقیقت دوباره او را زندگی می بخشم، و با کشتن یک فرد زنده، در حقیقت، یک انسان زنده را می میرانم."

این نوع استدلال، مغالطه است. زیرا منظور ابراهیم این بود:

1. پروردگار ابراهیم، فردی را که مرده است و روح از کالبد او رفته است، دوباره زنده می کند و به دنیا باز می گرداند. (این عبارت، صغرای در برهان است).

2. هرکه فردی را که مرده است و روح از کالبد او رفته است، دوباره زنده کند و به دنیا باز گرداند، پروردگار جهانیان است.

(این عبارت، کبرای در برهان است).

3. بر این اساس، پروردگار ابراهیم، پروردگار جهانیان است.

(این عبارت، نتیجه در برهان است).

اما نمرود در این احتجاج، که ادّعی خود مبنی بر اینکه او پروردگار جهانیان است را در مخاطره دید، به "مغالطه" رو آورد. از اینرو، در صغرای برهان، تقلّب کرد و از گفتن این

عبارت که "من، فردی را که مرده است و روح از کالبد او رفته است، دوباره زنده می‌کنم و به دنیا باز می‌گردانم" طفره رفت و به جای آن، آزاد کردن زندانی محکوم به مرگ را به معنای زنده کردن مردگان، قلمداد کرد. در حالی که آن زندانی، هنوز نمرده است و روح از کالبد او نرفته است. ادّعای ربوبیت و پروردگار بودن نمرود در محاجّه با حضرت ابراهیم در صورتی ثابت می‌شد که او بتواند جسد فردی را که به صورت فعلی و قطعی مرده و بی‌جان است، مجدّداً زنده سازد.

از مجموعه آیات یادشده معلوم می‌گردد که حضرت ابراهیم که متوجّه مغالطه نمرود شده بود، نخواست در باره آن مغالطه و غلط بودن استدلال او بحث کند. زیرا کسانی که در مجلس بحث بودند، نوعاً از عوام و حامیان نمرود بودند و سخن نمرود را باور داشتند. زیرا آنها از

قوانین برهان تامّ در علم منطق و راز و رمزهای مغالطه که
بر ضدّ برهان است، آگاهی نداشتند.

از اینرو، حضرت ابراهیم، به جای بحث در این زمینه،
سؤال دیگری را در نزد نمرود طرح کرد که او نتواند به
مغالطه، تمسّک جوید.

بدین جهت گفت:

فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ.

یعنی: "خداوند، خورشید را از مشرق بر می آورد، پس تو آن
را از مغرب برآور."

در این حال، نمرود نتوانست پاسخی بدهد و به مغالطه ای
دیگر پردازد و چنانکه قرآن می فرماید:

"فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ".

"پس آنکه کفر ورزیده بود، مبهور و سرگردان شد"

در اینجا به منظور آشنایی بیشتر با "صناعت مغالطه" در علم منطق، مبحث یادشده در زیر را از نظر شما می‌گذرانیم:

صناعت مغالطه

مغالطه، به قیاسی گفته می‌شود که از قضایای مشبّهات و وهمیّات تشکیل شده، یا آنکه شرایط صحّت قیاس، در آن رعایت نگردیده است.

سفسطه و مشاغبه

اگر مغالطه از مشبّهات یا وهمیّاتی تشکیل شده باشد که شبیه مقدمات برهان (یعنی: شبیه یقینیّات) است، آن را اصطلاحاً، "سفسطه" می‌نامند.

اما اگر مغالطه از مشبّهات یا وهمیّاتی تشکیل شده است که شبیه مقدّمات جدل (یعنی : شبیه مشهورات و مسلّمات) است، آن را اصطلاحاً ، "مشاغبه" می نامند.

زمینه های پیدایش مغالطه

زمینه پیدایش مغالطه ، دو چیز است :

- الف -** در برخی موارد ، شخصی می خواهد افراد دیگری را در بحث و مناقشه علمی بفریبد و سخن باطلی را با دلیلی به ظاهر درست ، اما در حقیقت باطل ، به دیگران بقبولاند. بنا بر این ، به ساختن قیاس مغالطه ای می پردازد.
- ب -** اما در بعضی موارد ، شخصی در صدد کشف و درک حقایق است ، اما به دلیل نا آگاهی از شرایط لازم ، در تشکیل قیاس صحیح ، اشتباه می کند و به جای برهان ، به مغالطه تمسّک می جوید.

بر این اساس ، آگاهی از صناعت مغالطه ، دو نتیجه ارزشمند دارد :

یکی اینکه : از اشتباه خود در تشکیل برهان و ادراک حقایق ، پیشگیری بعمل می آید.
دوم اینکه : با کشف مغالطه دیگران ، از فریب خوردن در بحث و مناظره ، جلوگیری می شود.

عوامل مغالطه

عوامل متعددی در پیدایش مغالطه نقش دارند ، که برخی از آنها لفظی ، و بعضی دیگر معنوی هستند.
در اینجا ، مهمترین عوامل پدید آورنده مغالطه را از نظر گرامی شما می گذرانیم :

الف - مغالطه به خاطر اشتراک ماده لفظ

مثل اینکه از کلمه "آزادی" که دارای معانی ارزشمند است استفاده شود ، ولی از سوی دیگر ، به معنای بی بند و باری به کار برود و چنین گفته شود :

"یکی از آرمان های انسان ها ، آزادی است".

"آزادی ، موجب بی بند و باری است".

نتیجه : "یکی از آرمان های انسان ها ، موجب بی بند و باری است".

منشأ مغالطه مذکور این است که دو معنای کاملاً متفاوت ، از یک لفظی که در دو مقدمه قیاس به کار برده شده است ، اراده گردیده.

مثال دیگر:

"آن مرد ، شیر است".

"شیر ، دم دارد".

نتیجه : "آن مرد ، دم دارد".

منشأ مغالطه یادشده این است که لفظی که دارای دو معنا (یکی حقیقی و دیگری مجازی) است به عنوان حدّ وسط ، در دو مقدمه قیاس به کار رفته ، و در مقدمه اول ، معنای مجازی شیر (یعنی فرد شجاع) اراده شده ، ولی در مقدمه دوم ، معنای حقیقی شیر (یعنی حیوان درّنده معروف) اراده گردیده است.

ب - مغالطه به خاطر اشتراک هیأت ذاتی لفظ

مقصود از مغالطه مذکور این است که : کلمه ای که هیأت و شکل تصریفی آن دو پهلوی باشد ، در قیاس به کار برده شود.

مثل واژه "مشتاق" که هم اسم فاعل برای کلمه اشتیاق است، و هم اسم مفعول برای آن. یا مثل کلمه "طاغیه" که هم به معنای یک زن طغیان کننده به کار می رود ، و هم به

معنای یک مرد بسیار طغیان کننده. زیرا تاء موجود در این کلمه ، می تواند تاء تأنیث باشد ، و می تواند تاء مبالغه باشد.

ج - مغالطه به خاطر اشتراک هیأت عرضی لفظ

مقصود از مغالطه یادشده این است که : کلمه ای که هیأت عرضی آن (مثلا نقطه داشتن و نقطه نداشتن ، یا جابجایی نقطه ها ، یا اختلاف اِعراب) موجب اختلاف معنا می شود ، در قیاس به کار برده شود.

مثل اینکه دو لفظ "شتر" و "شیر" بدون نقطه در قیاسی به کار رود و چنین گفته شود :

"حیوانی که کوهان دارد ، شتر است".

"شیر ، حیوانی درّنده است".

نتیجه : "حیوانی که کوهان دارد ، حیوانی درّنده است".

د - مغالطه به خاطر ترکیب کلمات

منظور از این مغالطه آن است که ترکیبی از کلمات ، به عنوان حدّ وسط در قیاس به کار روند ، ولی آن کلمات مرکّب به گونه ای تنظیم شده ، که معنایی دو پهلوی دارد. مثل اینکه از فردی که نمی خواست مردم بدانند از اهل تشیّع است یا از اهل تسنّن ، سؤال کردند : خلیفه بلا فصل پیامبر کیست ؟

او در جواب گفت : "آنکه دخترش در خانه اوست".

این عبارت ، دو پهلوی است . زیرا می تواند مراد ، ابوبکر باشد ، زیرا دختر ابوبکر ، همسر پیامبر بوده و در خانه او زندگی می کرده است.

همچنین می تواند مقصود او ، حضرت علی باشد ، زیرا دختر پیامبر ، همسر علی بوده و در خانه وی می زیسته است.

این نوع مغالطه را اصطلاحاً ، "مماراة" می نامند.

علاوه بر آنچه بیان شد ، گاهی توهم ترکیب در جایی که ترکیب نیست ، یا توهم عدم ترکیب در جایی که ترکیب هست ، موجب بروز اشتباه و مغالطه می گردد.

ه – مغالطه به خاطر جابجایی اجزاء قضیه

مثل اینکه به جای "هر طلا ، فلزّ و زرد است" ، بگویند : "هر فلزّ و زرد ، طلا است". آنگاه این قضیه را در قیاس به کار ببرند.

و – مغالطه با قراردادن عرض به جای ذات در قضیه

مثل اینکه به جای اینکه بگویند : "هر ستاره در مداری در فضا می چرخد" ، بگویند : "هر متشعشع در مداری در فضا می چرخد". یعنی متشعشع را که صفت ستاره و

عارض آن است به جای خود ستاره قرار دهند و آنگاه این قضیه را در قیاس به کار ببرند.

ز- مغالطه با افزودن قید ناروا یا حذف قید لازم

مثال برای اضافه کردن قید ناروا به جزء قضیه :

مثل اینکه به جای عبارت "شراب ، حرام است" ، بگویند :

"شراب ، از آنجا که مایع است ، حرام است".

مثال برای حذف قید لازم از جزء قضیه :

مثل اینکه به جای عبارت "آب مطلق ، پاک کننده است" ،

بگویند: "آب ، پاک کننده است".

در حالی که آب (بدون قید یادشده) ، شامل آب مضاف

(مثل آب میوه) هم می شود ، که پاک است ، ولی پاک کننده

نیست.

ح - مغالطه به خاطر عدم مراعات شروط قیاس

شروط مادّه و صورت قیاس را برای تشکیل قیاس صحیح ، در کتاب "دروس علم منطق، با ذکر مثال های متعدّد ، توضیح داده ایم.

بنا بر این ، در صورت عدم مراعات شروط یادشده ، قیاس مذکور ، مغالطه خواهد بود.

این بود مبحثی کوتاه در باره مغالطه و انواع آن.

در صورتی که فردی به این قواعد آشنا باشد، می تواند در برابر کسی که به مغالطه می پردازد، مقابله کند و بطلان استدلال او را به اثبات برساند.

بحث علمی دیگر

نقش ظلم در سدّ راه هدایت از دیدگاه علم

در پایان آیه نخست از سه آیه مورد بحث، قرآن مجید به این حقیقت اشاره فرمود که:

وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.

یعنی: "و خداوند، گروه ستمگران را هدایت نمی کند".

اینک، به تشریح این نکته از دیدگاه دانش های امروزی می پردازیم که چرا ظلم و ستمگری در وجود یک فرد، از هدایت شدن او، به معنای درک حقیقت، بینش معنوی و رشد اخلاقی او؛ جلوگیری می کند؟

دیدگاه عصب شناسی اخلاق

مبحث تخصصی "خاموشی همدلی" و به عبارت دیگر،

"سرکوب همدردی" (Empathy shutdown)، در دانشهای

ذیل، مورد مطالعه و بررسی قرار می گیرد:

■ روان‌شناسی اجتماعی (Social Psychology)

■ علوم شناختی اخلاق (Moral Cognitive Science)

■ روان‌پزشکی (Psychiatry)

■ عصب‌روان‌شناسی (Neuropsychology)

پدیده خاموشی همدلی، عبارت است از سرکوب شدن

فعالیت نواحی مغزی مرتبط با همدلی، مانند نواحی "ACC"،

"vmPFC" و "AI" (اینسولای قدامی) که مسئول درک

احساسات دیگران و داوری اخلاقی هستند.

در نتیجه، نوعی بی‌حسی عاطفی و بی‌تفاوتی نسبت به

دردها و رنج‌های دیگران، به وجود می‌آید.

یکی از عوامل بروز این پدیده این است که در رویارویی با

موارد مکرر از خشونت و ظلم، که موجب درد و رنج و

مشاهده حالات رقت بار دیگران می شود، سیستم همدلی در مغز، خاموش می شود، تا از تحت تأثیر قرار گرفتن عاطفی فرد، و یا از سرایت استرس شدید به او، و یا از احساس گناه، جلوگیری شود.

این پدیده همچنین، در افرادی با رفتارهای ضد اجتماعی، و یا افرادی که دارای اختلال شخصیت خودشیفته هستند، و یا افرادی که به صورت مداوم با صحنه های دردناک که برای دیگران اتفاق می افتد مواجه هستند نیز، مشاهده می شود.

این موضوع، در پرتو مطالعات تصویربرداری تشدید مغناطیسی کارکردی از مغز انسان، مورد بحث و بررسی علمی قرار می گیرد.

پژوهش های دو دانشمند در رشته عصب‌شناسی اخلاق (Neuroethics) و عصب‌شناسی اجتماعی (Social Neuroscience) به نام "جیسون کاول" (Jason M. Cowell) و "ژان دِسیتی" (Jean Decety)؛ چگونگی خاموش شدن سیستم همدلی در مغز افراد ستمگر و یا خودشیفته را توضیح می دهد.

نتایج تحقیقان آنها، با عنوان "همدلی، عدالت و رفتار اخلاقی" (Empathy, justice, and moral behavior) در سال 2015 میلادی، در ژورنال علمی "AJOB Neuroscience" در ایالات متحده آمریکا، منتشر گردیده است.

دیدگاه های جدید آن دو صاحب‌نظر همچنین، تحت عنوان "تکامل عصبی همدلی" (*The Neuroevolution of Empathy*)، در مجله دیگر به نام "سالنامه آکادمی علوم نیویورک" (Annals of the New York Academy of Sciences)، در سال 2011 میلادی، منتشر شده است.

بر اساس تحقیقات دانشمندان یادشده، همدلی و همدردی با دیگران، یک فرآیند عصبی-اجتماعی است، و طریق رسیدن به هدایت اخلاقی، و درک عدالت است.

اما ظلم و ستمگری، مانع این هماهنگی می گردد و به خاموشی همدلی، منتهی می شود.

همچنین، دو ویژگی یادشده (همدلی و عدالت) از دوران طفولیت در مغز انسان، نهادینه می شوند و با یکدیگر در شکل دادن به رفتار اخلاقی، تعامل دارند.

بنا بر این، در صورتی که کودک، دردها و رنجهای دیگران را نادیده بگیرد، مدارهای عصبی همدلی در مغز وی خاموش می شوند و زمینه برای ستمگر شدن او در بزرگسالی، فراهم می گردد.

در صورت خاموش شدن مدارهای همدلی در مغز یک شخص، او دیگر نمی تواند دردها و رنج ها را درک کند، و در

نتیجه، او نمی تواند خطا و گناه خود را ببیند و از درون به سوی عدالت و انسانیت، هدایت شود.

یادآور می شود که پژوهش های ارزنده دیگر اساتید دانشگاه و متخصصان "علوم مغز و اعصاب" مانند "رالف آدولفز" (Ralph Adolphs) از دانشگاه "Caltech" در کالیفرنیا، و "دانیل ترانل" (Daniel Tranel) از دانشگاه "آیووا"، و "کالین کمرر" (Colin Camerer) از دانشگاه "Caltech"، و "ایوو کراجبیچ" (Ivo Krajbich) از دانشگاه "اوهایو" نیز، نتایج فوق را مورد تأیید قرار می دهند.

دیدگاه روانشناسی شناختی

یکی از آثار منفی ظلم، حتی نسبت به خود فرد ظالم، این است که با ممارست ستمگری به صورت ممتد، به

"سوگیری خود-توجیهی" (Self-Justification Bias) مبتلا می شود.

ستمگری و رفتارهای ظالمانه، موجب می شود تا فرد ظالم به منظور فراهم کردن تصویری مثبت از رفتار خود، به توجیه ستمگری و مثبت دانستن عملکرد جائزانه خود پردازد. از آنجا که رفتارهای تجاوزکاران با مکانیسم دفاعی و توجیه کردن عملکرد ظالمانه فرد ستمگر همراه است، آن فرد در طول زمان، به "حلقه بسته شناختی" می افتد و از اینرو، بینش درونی او دچار اختلال می گردد و قدرت ادراک حقایق امور و شواهد اخلاقی درست را از دست می دهد.

پژوهش های تاوریس و ارنسون

تحقیقات دو دانشمند در زمینه روانشناسی اجتماعی به نام "کارول تاوریس" (Carol Tavris) و "الیوت ارنسون" (Elliot)

(Aronson) که در کتاب "اشتباهات رخ داده (اما نه توسط من)" (Mistakes Were Made (But Not by Me)، منتشر گردیده، بر این حقیقت تأکید می کند که ظلم و تعدی، به شکل گیری "نظام ادراکی بسته" منتهی می شود و آگاهی درونی و بینش اخلاقی را دچار اختلال می سازد.

آنان توضیح می دهند که اکثر انسان ها، هنگامی که ظلمی را مرتکب می شوند، به جای پذیرش خطا و گناه خود، ذهن خود را آنگونه بازسازی می کنند تا احساس گناه نکنند. یکی از مبانی سخن این دو دانشمند، قاعده ای است که دانشمند معروف دیگر روانشناسی به نام "لئون فستینگر" (Leon Festinger) به شرح زیر، تبیین کرده است:

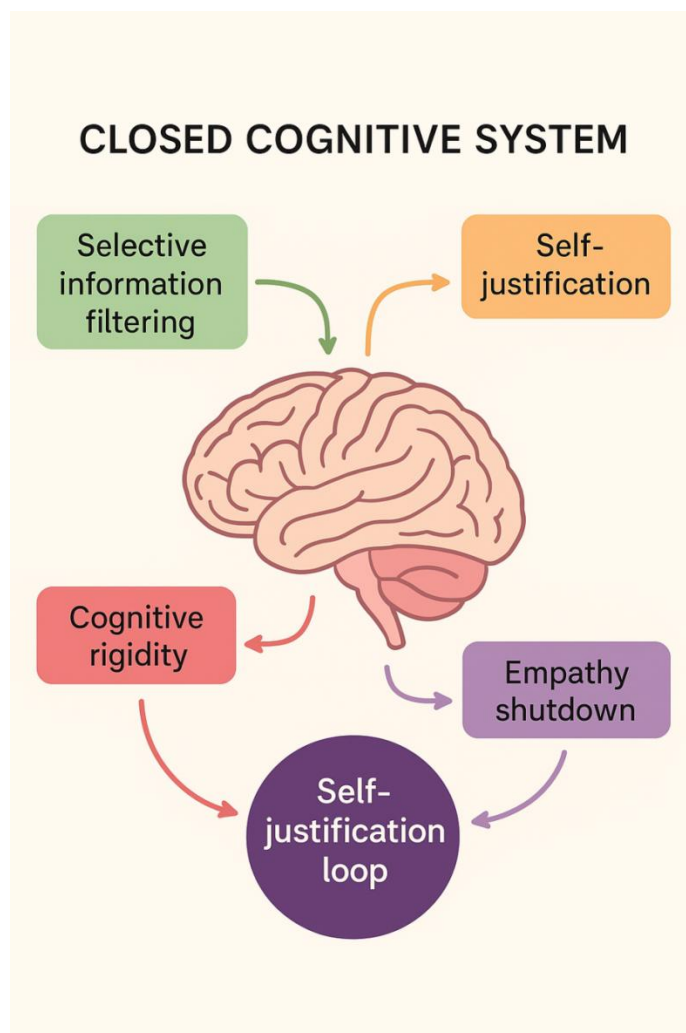
هنگامی که رفتارهای ما با ارزش ها در تعارض باشد، مغز ما به صورت فطری و طبیعی احساس ناراحتی می کند، وقتی بین باورها، ارزش ها و رفتار ما تعارض ایجاد می شود،

مغز احساس ناهنجاری و ناراحتی (Dissonance) می‌کند، و از اینرو، برای کاهش ناراحتی و احساس ناهنجاری، به تحریف واقعیت‌ها می‌پردازد و در ورطه "نظام ادراکی بسته" گرفتار می‌شود.

توضیح: منظور از آنچه به عنوان "نظام ادراکی بسته" (Closed Cognitive System) در دانش روانشناسی و علوم شناختی بیان شده، حالتی است که یک فرد، فقط اموری را قبول می‌کند که با عملکرد سابق او همخوانی داشته باشد، و هرگونه دلایل و شواهدی که بر خلاف آن باشد را نادیده می‌گیرد یا مردود می‌شمارد. این حالت ناهنجار، بر مبنای امور ذیل، تحقق می‌یابد:

- تحریف واقعیت (Cognitive Distortion)
- خودحق‌پنداری (Self-Justification)
- سماجت و عدم انعطاف شناختی (Cognitive Rigidity)

● خاموشی همدلی (Empathy Shutdown)



همانگونه که در تصویر بالا مشاهده می شود ، به هنگام

بروز ظلم فاحش و یا کاری ناروا توسط یک فرد ،
 "قشرکمربندی قدامی معز" (Anterior cingulate cortex)
 فعال می‌شود (احساس خطای ناروا و ناراحتی از ناهنجاری).
 از اینرو، ناحیه "قشرپیش‌پیشانی شکمی-میانی در مغز"
 (vmPFC)، به منظور رهایی از احساس ناراحتی و گناه، به
 توجیه عملکرد ناروای فرد می‌پردازد و آن را موجّه جلوه
 می‌دهد و از این طریق، آن حالت احساس ناراحتی و گناه را
 خاموش می‌کند.

این پدیده، "چرخه خود-توجیهی" (Self-justification loop)
 نامیده می‌شود.

این تفسیر، توسط "کارول تاوریس" و "الیوت ارنسون"، با
 بهره‌گیری از یافته‌های "علوم اعصاب شناخت اخلاقی"

(Neuroscience of Moral Cognition)، در سال 2020 میلادی،

تبیین گردیده است.

دیدگاه علوم رفتاری تکاملی

از منظر علوم رفتاری تکاملی (Evolutionary Behavioral Sciences)، طراحی ساختار مغز انسان، بر مبنای همکاری، همدلی و اعتماد متقابل صورت گرفته است و از اینرو، ظلم و ستم، موجب سرکوب احساس همکاری، و کاهش هم افزایی یادگیری متقابل، و زوال تعامل اجتماعی در جامعه می شود. زیرا تداوم ظلم و اصرار بر رفتارهای ناروا، شخص را از بازخورد آگاهانه و راستین، و بهره مندی از الگوهای صادقانه اخلاقی، و قدرت انتقاد پذیری، باز می دارد.

در نتیجه، تداوم ظلم و ستم، به انزوای شناختی و کاهش توان ادراک از طریق "هدایت جمعی" منجر می‌شود.

تحقیقات مایکل توماسلو

مایکل توماسلو (Michael Tomasello) در کتاب خود تحت عنوان "انسان شدن: نظریه‌ای در باب هستی‌شناسی" (Becoming Human: A Theory of Ontogeny)، که در سال 2019 میلادی منتشر گردید؛ دیدگاه‌های تجربی خویش را به رشته تحریر در آورده است.

این استاد روانشناسی و علوم اعصاب، در کتاب یادشده، چگونگی تکامل و تبدیل شدن انسان‌ها به موجوداتی منحصر به فرد و فرایندهای "آنتوژنی" (Ontogeny) در نخستین سال‌های زندگی افراد انسان (بویژه در هفت سال اول) می‌پردازد.

وی بر این نکته تأکید می‌کند که این ویژگی‌های منحصر به فرد در برهه یادشده، نوعاً از طریق تعاملات اجتماعی و فرهنگی، و "نیت‌مندی مشترک" (Shared intentionality) و همچنین "نیت‌مندی جمعی" (Collective intentionality)، تحقق می‌یابند، و آدمی را به صورت موجودی اجتماعی، اخلاقی و زبانی تبدیل می‌کنند.

بر این اساس، ستم کردن بر مردم و نادیده گرفتن حقوق مسلم افراد دیگر، بر خلاف مسیر تعاملات اجتماعی و فرهنگی مشترک، و در تضاد با نیت‌مندی جمعی است که مقتضای ساختار مغز انسان است؛ و در نهایت، به انزوای شناختی و زوال درک "هدایت جمعی"، منتهی می‌گردد.

از آنچه بیان شد معلوم می‌گردد که ظلم و ستم، موجب خاموش شدن سیستم همدلی در مغز می‌گردد، و احساس

همدردی را سرکوب می کند، و هم افزایی یادگیری متقابل را
کاهش می دهد، و رشد اخلاقی را راکد می سازد؛ و از این
رهگذر، راه هدایت و شناختن حق و حقیقت را می بندد.

سوره بقره – آیه ۲۶۱ تا ۲۷۴

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٦١﴾ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَّبَعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذًى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٢٦٢﴾ قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذًى وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ ﴿٢٦٣﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٢٦٤﴾ وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ

أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أَكْلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ
فَطَلَّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢٦٥﴾ أَيَوَّدُ أَحَدُكُمْ أَنْ
تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ
فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ
فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ
الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ﴿٢٦٦﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا
مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا
تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ
تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴿٢٦٧﴾
الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ
مَغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٦٨﴾ يُؤْتِي الْحِكْمَةَ
مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ
إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٢٦٩﴾ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ
نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴿٢٧٠﴾

تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ
فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِّنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
خَبِيرٌ ﴿٢٧١﴾ لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن
يَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنفُسِكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ
وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا
تُظْلَمُونَ ﴿٢٧٢﴾ لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا
يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ
التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا
تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿٢٧٣﴾ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ
أَمْوَالَهُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ
وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٢٧٤﴾ .

ترجمه

"مثل کسانی که اموالشان را در راه خدا انفاق می کنند ،

مانند دانه‌ای است که هفت خوشه برویاند، و در هر خوشه ای یکصد دانه باشد، و خدا برای هر که بخواهد مضاعف گرداند. و خداوند، فراگیر و داناست.

آنان که اموال خود را در راه خدا می بخشند و در پی آن، منت نمی گذارند و آزار نمی دهند، پاداشی نیکو در نزد خدا برای آنان خواهد بود، و هیچ بیم و اندوهی برای آنان نخواهند بود.

سخن پسندیده و آمرزش، بهتر از صدقه ای است که به دنبال آن، آزار باشد. و خداوند، بی نیاز و بردبار است.

ای کسانی که ایمان آورده اید، صدقات خود را به خاطر منت نهادن و آزردن، تباه نکنید، مانند آنکسی که مال خود را از روی ریا و اینکه مردم ببینند انفاق می کند در حالی که ایمان به خدا و روز رستاخیز ندارد؛ پس مثل او مانند آنست که بر روی تخته سنگی صاف، خاک باشد، و بارانی شدید

بر آن ببارد، و آنرا سخت و غیر قابل رویش گیاه سازد، به نحوی که نتوانند هیچ حاصلی از آن برداشت کنند. و خداوند، کافران را رهبری نمی کند.

و مَثَل آنان که اموال خود را به خاطر خشنودی خدا و ثبات بخشیدن به جان های خود انفاق می کنند، مانند باغی است که بر زمینی حاصلخیز قرار دارد و باران شدیدی بر آن ببارد و چندین برابر، حاصل دهد، و اگر باران شدید هم نمی بارید، باران نرم بر آن می بارد. و خداوند، به آنچه انجام می دهید، بیناست.

آیا هیچکدام از شما دوست دارد که او را باغی باشد از درختان خرما و انگور، و در زیر درختان آن جوی های روان، و در آن هرگونه میوه ای باشد، و دوران پیری او فرا رسیده باشد و فرزندان ناتوان داشته باشد؛ پس آن باغ را گردبادی

غبارآلودی که در آن آتش است فرا گیرد و همه آن بستان
بسوزد؟

خداوند، اینگونه آیات خود را بیان می فرماید، باشد که
بیندیشید.

ای کسانی که ایمان آورده اید، از دارایی های پاکیزه ای که
بدست آورده اید و آنچه را از زمین برای شما رویانده ایم
انفاق کنید، و به دنبال بخشیدن چیزهای پلید که خودتان
هم تحویل نمی گیرید مگر اینکه چشمتان را بر ناپاکی آن
ببندید، نباشید. و بدانید که خداوند، بی نیاز و ستوده
است.

شیطان، شما را وعده فقر می دهد و به فحشاء امر
می کند، در حالی که خداوند، شمار را وعده آمرزش و
احسان دهد، و خداوند، فراگیر و داناست.

خداوند، حکمت را به هرکه خواهد می بخشد، و هرکسی که به او حکمت داده شود، خیر فراوانی به او رسیده است. و جز خردمندان، یادآور نمی شوند.

هر بخشش و نذری که انجام دهید، خداوند آن را می داند. و برای ستمگران، یار و یآوری نخواهد بود.

اگر صدقات را به صورت آشکارا پردازید، چه خوب است؛ و اگر آن را پنهان دارید و به تهیدستان پردازید، برای شما بهتر است و کفّاره گناهانتان خواهد بود. و خداوند، به آنچه انجام می دهید، آگاه است.

هدایت مردم بر تو نیست، اما هرکه را خدا بخواهد، هدایت خواهد فرمود. آنچه را از خوبی که می بخشید، برای خودتان خواهد بود، و جز برای بدست آوردن رضای خدا انفاق نکنید، و آنچه را انفاق می کنید، به شما به صورت

تمام و کمال، بازگردانده خواهد شد، و به شما ستم نخواهد شد.

صدقات، برای تهیدستانی است که گرفتار شده اند، به خاطر پیروی از راه خدا. آنانکه نمی توانند به کسب و تجارت در زمین پردازند.

چه بسا آنان را بی نیاز می پنداری به خاطر آبروداری آنان. آنان را از رخسارشان می توانی بشناسی. آنان با اصرار از مردم درخواست کمک نمی کنند. آنچه از خیر را که انفاق کنی، خداوند به آن دانااست.

آنان که اموال خود را شب و روز و پنهان و آشکار، می بخشند، پاداش آنان در نزد پروردگارشان خواهد بود، و هیچ ترس و اندوهی برای آنان نخواهد بود.

توضیح

آئین اسلام، در ابعاد تکاملی انسانی، دارای چهار رکن اساسی به شرح زیر است:

- رکن عبادی و تربیتی
- رکن اقتصادی و معیشتی
- رکن اجتماعی و همدردی
- رکن فرهنگی و تعلیمی

بسیاری از آیات گذشته، پیرامون رکن عبادی و تربیتی، و آثار ارزشمند ارتباط با خدای متعال و تجارب معنوی مانند نماز، دعا، مناجات، مراقبه و امثال آنها، سخن می گفتند. اما این دسته از آیات که مورد بحث ما هستند، به برخی از مباحث مربوط به امور اقتصادی و معیشتی در جامعه مسلمانان، اشاره دارند.

یکی از اهداف بلند اسلام، ریشه کن کردن فقر در جوامع و کشورهاست. آیات یادشده، به منظور رسیدن به این هدف والا و حیاتی، با بیان مَثَل هایی، مردم را به حمایت از اقشار آسیب پذیر جامعه فرا می خواند و به بخشندگان و افراد خیر، برکت و مضاعف شدن اموال آنان را در دنیا وعده می دهد، و پاداش معنوی و سعادت بی کران را برای آنان در در عالم آخرت، نوید می دهد.

انفاق در راه خدا، بر دو قسم تقسیم می گردد:

1. انفاق های واجب و الزامی مانند زکات.

2. انفاق های مستحب و داوطلبانه مانند صدقات.

در هر دو نوع از انفاق که بیان شد، قرآن مجید به مسلمانان فرمان می دهد تا کمک های آنان به مستمندان، با قصد "قُرْبَت" و در جهت رضای خدا، و بدون منت، بدون

آزار، و با انتخاب نوع مرغوب اجناسی باشد که به تهیدستان و مستحقان، پرداخت می شود.

اما در مورد علنی بود انفاق و یا پنهان بودن آن، قرآن مجید، هر دو را مورد تأیید قرار می دهد و در عین حال، بخشش به مستحقان را به صورت مخفیانه، می ستاید. زیرا بخشش آشکار، می تواند مشوّق دیگران و به عنوان عامل زنده نگاه داشتن و ترویج اصل انفاق و کمک به مستمندان، قلمداد شود. در حالی که بخشش پنهانی، علاوه بر اینکه موجب حفظ آبروی حمایت شونده‌گان می گردد، در تثبیت روح معنویّت و اخلاص حمایت کنندگان نیز، تأثیر بسزایی دارد.

اما باید توجه داشت که حمایت علنی و آشکار از مستمندان، با انگیزه "ریا" نباشد. زیرا در این صورت، نقش آن در خودسازی انسان و ترفیع مقام و منزلت معنوی، از

میان می رود، و همانند انفاق با مَنّت و اذیت، اجر و پاداش الهی نیز، تباه می گردد.

بخشش همراه با مَنّت و آزار، موجب تحقیر و رنجش افرادی می شود که مورد حمایت مالی قرار می گیرند. زیان معنوی تحقیر و ایذاء مستمندان، از سود مادی کمک به آنان، بسیار بیشتر است. از اینرو، قرآن مجید چنین می فرماید:

قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذًى.

یعنی: "سخن پسندیده و گذشت کردن، بهتر از صدقه ای است که به دنبال آن، آزار باشد".

همچنین، انفاق توأم با "ریا" نیز، از ارتقاء منزلت معنوی افراد حمایت کننده، پیشگیری به عمل می آورد. در این حالت، یک پاداش بسیار ارزشمند معنوی و روحی که می تواند جاودانه باشد، به یک پاداش دنیوی زودگذر تبدیل می شود. بدین جهت، قرآن شریف چنین می فرماید:

فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ
 صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي
 الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٢٦٤﴾ وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ
 ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ
 أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ
 فَطَلَّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.

یعنی: "پس مثل او مانند آنست که بر روی تخته سنگی
 صاف، خاک باشد، و بارانی شدید بر آن ببارد، و آنرا سخت
 و غیر قابل رویش گیاه سازد، به نحوی که نتوانند هیچ
 حاصلی از آن برداشت کنند. و خداوند، کافران را رهبری
 نمی کند. و مثل آنان که اموال خود را به خاطر خشنودی
 خدا و ثبات بخشیدن به جان های خود انفاق می کنند،
 مانند باغی است که بر زمینی حاصلخیز قرار دارد و باران
 شدیدی بر آن ببارد و چندین برابر، حاصل دهد، و اگر

باران شدید هم نبارد، باران نرم بر آن ببارد. و خداوند، به آنچه انجام می دهید، بیناست."

یکی از نکات دیگری که در ضمن آیات یادشده، مورد اشاره قرار گرفته است، این است که منبع همه سیگنال های منفی و وعده های یأس آور و گمراه کننده، شیطان است. در حالی که منبع و مصدر همه سیگنال های مثبت و امواج امید آفرین و هدایت کننده، خداوند است. این قانون، بدین صورت بیان گردیده است:

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٦٨﴾ يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ.

یعنی: "شیطان، شما را وعده فقر می دهد و به فحشاء امر می کند، در حالی که خداوند، شمار را وعده آمرزش و احسان دهد، و خداوند، فراگیر و داناست. خداوند، حکمت را به هرکه خواهد می بخشد، و هرکسی که به او حکمت داده شود، خیر فراوانی به او رسیده است. و جز خردمندان، یادآور نمی شوند."

یکی از نکات مهمّ دیگری که در این آیات شریفه مورد توجّه قرار گرفته این است که بسیاری از تهیدستان، در عین حال که در حالات بسیار سخت و دشواری از فقر و تهیدستی به سر می برند، اما از تقاضای کمک از دیگران سرباز می زنند و حتّی از ابراز فقر و فلاکت خود، به خاطر حفظ آبروی اجتماعی خویش و بستگان‌شان، خودداری می کنند.

از اینرو، افراد عادی نمی توانند این دسته از تهیدستان را به منظور اینکه تحت پوشش مالی قرار دهند، شناسایی کنند.

در این زمینه، چنین می خوانیم:

لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ

یعنی: "صدقات، برای تهیدستانی است که گرفتار شده اند، به خاطر پیروی از راه خدا. آنانکه نمی توانند به کسب و تجارت در زمین پردازند. چه بسا آنان را بی نیاز می پنداری به خاطر آبروداری آنان. آنان را از رخسارشان می توانی بشناسی. آنان با اصرار از مردم درخواست کمک نمی کنند. آنچه از خیر را که انفاق کنی، خداوند به آن داناست."

قرآن مجید، از جوامع مسلمان انتظار دارد که سازوکاری مناسب در جهت شناسایی و حمایت مالی از این گروه از مستمندان و اقشار آسیب پذیر فراهم سازند، و آنان را به دست فراموشی نسپارند.

بحث علمی

خطرات فقر از دیدگاه علوم روز

به منظور روشن شدن ابعاد خطر فقر، که نه تنها افراد تهیدست را تحت تأثیر قرار می دهد، بلکه ثبات و آرامش کل جامعه را از میان می برد، و زمینه فروپاشی اجتماعی را فراهم می سازد؛ مبحث ذیل را از دیدگاه دانش های مدرن، تبیین می کنیم.

فقر، تنها نقص مالی نیست، بلکه پدیده چند بُعدی و حشتناکی است که مغز، بدن، روان فرد و جامعه، و ساختار اجتماعی را مورد تهدید قرار می دهد.

آسیب های عصبی و شناختی فقر

پژوهش های دانشمندان علوم شناختی و اقتصاد رفتاری، مانند "سندھیل مولایلاثات" (Sendhil Mullainathan) و "الدار شفیر" (Eldar Shafir) و "دکتر جیایینگ ژائو" (Dr. Jiaying Zhao)، و دیگر همکاران آنها، که تحت عنوان "فقر: مانع عملکرد شناختی" انجام گردید و نتایج آن در سال 2013 میلادی در شماره 6149 ژورنال تخصصی "*Science*"، منتشر شده، به نکات ذیل، اشاره می کند:

1. با آزمایش های مبتنی بر تست "IQ" در آمریکا و هندوستان، روشن گردید که در زمان فشار فقر و

مشکلات مالی، عملکرد ذهنی در حدود سیزده درصد، کاهش می یابد. این میزان، معادل بی خوابی کامل به اندازه یک شبانه روز است.

2. فقر، تنها کمبود پول نیست؛ بلکه موجب مشغولیت ذهنی و درگیری فکری به خاطر دغدغه بقا می گردد، و یک بار ذهنی و شناختی (Cognitive load) به وجود می آورد. این بار ذهنی، موجب آن می شود که مغز، منابع توجه و پایه های تصمیم گیری خود را از دست بدهد و حالتی ایجاد شود که در اصطلاح، به عنوان "ذهنیت کمبود" (Scarcity mindset) نامیده می شود.

در پژوهشی دیگر که توسط متخصص علوم اعصاب به نام "کیمبرلی نوبل" (Kimberly Noble) با همکاری جمعی از

محققان دیگر، تحت عنوان "درآمد خانواده، تحصیلات والدین و ساختار مغز در کودکان و نوجوانان" انجام گردید و در سال 2015 میلادی در ژورنال "علوم اعصاب طبیعت" (Nature Neuroscience) منتشر شد، در پرتو تصویربرداری "MRI" از مغز یکهزار و نود و نه کودک و نوجوان از سه ساله تا بیست ساله در بخش های مختلف آمریکا، نتایج چشمگیری بدست آمد.

در این مطالعات تجربی، تأثیر وضعیت فقر بر روی ساختار مغز، بویژه حجم قشر خاکستری، و اندازه بخش هایی مانند ناحیه هیپوکامپ و قشر پیش پیشانی؛ مورد بررسی قرار گرفت.

در نتیجه این آزمایش ها معلوم گردید که بین درآمد پایین و حجم قشر خاکستری مغز، مخصوصا در نواحی مرتبط با

زبان، کنترل هیجان و حافظه، رابطه ای مستقیم وجود دارد.

البته، تقویت تغذیه ای، و مراقبت های آموزشی، و رفتارهای حمایتی می توانند آسیب یادشده را کاهش دهند.

آسیب های جسمانی فقر

بر مبنای گزارش های سازمان بهداشت جهانی (WHO) تحت عنوان "عوامل اجتماعی تعیین کننده سلامت" در سال 2022 میلادی؛ میان فقر از یکسو، و مرگ و میر زودرس و بیماری های قلبی و دیابت و افسردگی، رابطه مستقیم وجود دارد.

نابرابری اقتصادی منجر به "گرادیان سلامت اجتماعی" (Social Gradient in Health) می شود. به عبارت دیگر، هر فردی به تناسب موقعیت اجتماعی پایین، با بیماری های

خطرناک و مرگ زودرس، دست و پنجه نرم می کند. هرچه رتبه اقتصادی و اجتماعی او پایین تر باشد، عمق و شدت آسیب های یادشده نیز، نسبت به او بیشتر خواهد بود. در نتیجه این پژوهش، راه حل بهبود سلامت عمومی در سطح جهان، مبتنی بر عدالت اجتماعی و فقرزدایی است.

پژوهش های مایکل مارموت

همچنین، تحقیقات پزشک و متخصص اپیدمیولوژی در بریتانیا به نام "مایکل مارموت" (Michael Marmot) که در کتاب "شکاف سلامت: چالش یک جهان نابرابر" (The Health Gap: The Challenge of an Unequal World) در سال 2015 میلادی منتشر شد، بر امور ذیل، تأکید می کند:

1. مردمان فقیر، عمر کوتاه تری دارند و از سلامت کمتری برخوردار هستند.

2. نابرابری با سلامت، به یکدیگر مرتبط هستند. زیرا احساس کنترل ثروتمندان بر زندگی، موجب سالم تر بودن آنان است، و بالعکس.

3. احساس ناامنی شغلی و ناتوانی و تبعیض، سیستم ایمنی بدن را تضعیف می کند و موجب استرس اجتماعی مزمن می شود.

4. از آنجا که عدالت اجتماعی، کلید سلامت پایدار جامعه است، بنا بر این، باید با سیاست‌های برابری اجتماعی و افزایش خدمات عمومی و حمایت مالی و اجتماعی، به بهبود سلامت جامعه کمک کرد تا از آسیب ها و عواقب خطرناک فقر، جلوگیری شود.

آسیب های روان شناختی فقر

پدیده فقر، علاوه بر ایجاد آسیب های مغزی و جسمی،

موجب ناهنجاری های روانی مانند افسردگی، اضطراب و زوال امید به زندگی می گردد.

همچنین، احساس ناتوانی، می تواند به پدیده ای به نام "درماندگی آموخته شده" (Learned helplessness) منتهی شود.

این پدیده در دانش روانشناسی، بدین معناست که افراد بر اساس ناکامی های گذشته و تحمل سرکوفت ها و شکست های مداوم، به نقطه پذیرش درماندگی و این حالت برسند که هرگز نمی توانند با تلاش و کوشش، به مراحل پیشرفت نائل شوند. در این حالت، چراغ امید، برای همیشه در دل ها خاموش می گردد و یأس کامل بر سراسر وجود افراد، مستولی می شود.

علاوه بر بزرگسالان، کودکان خانواده های تهیدست نیز، با اضطراب بیشتر و احساس ارزشمندی پایین تر، دست و پنجه نرم می کنند.

گزارش انجمن روانشناسی آمریکا

بر مبنای گزارش انجمن روانشناسی آمریکا (APA) که در سال 2020 میلادی، تحت عنوان "استرس در آمریکا - یک بحران ملی سلامت روان" منتشر گردید، سطح استرس و سلامت روان در ایالات متحده آمریکا، مورد بررسی قرار گرفته و به تأثیراتی که فقر، گرسنگی و بی خانمانی بر کودکان و نوجوانان می گذارد، اشاره شده است.

آسیب های اجتماعی فقر

بر مبنای تحقیقات دو متخصص معروف در جامعه شناسی

و اپیدمیولوژی اجتماعی به نام "کیت پیکت" (Kate Pickett) و "ریچارد ویلکینسون" (Richard Wilkinson) تحت عنوان "سطح روحیه: چرا جوامع برابرتر، بهتر عمل می‌کنند" که در سال 2010 میلادی منتشر گردیده و یکی از مهمتری آثار علمی در زمینه نابرابری اجتماعی و سلامت در دوران معاصر به شمار می‌رود؛ نکات ارزشمندی بدست می‌آید.

این پژوهشگران، با استفاده از داده‌های آماری سازمان‌های مهم بین‌المللی مانند سازمان جهانی بهداشت "WHO" و سازمان توسعه و همکاری اقتصادی "OECD" پیرامون وضعیت 23 کشور توسعه‌یافته در جهان، مهم‌ترین شاخص‌های اجتماعی از قبیل سلامت روان، تحرک اجتماعی، امید به زندگی، نرخ جرم و جنایت، اعتماد اجتماعی، اضافه وزن، موفقیت آموزشی و امثال آنها را در

مقایسه با میزان نابرابری درآمد در آن کشورها، مورد بررسی قرار داده اند.

برخی از نتایج بدست آمده این مطالعات، بدین شرح است:

1. در کشورهای ثروتمند، میزان نابرابری درآمدی،

تعیین‌کننده اصلی سطح سلامت عمومی، شدت یا

ضعف اعتماد به یکدیگر، میزان جرم و جنایت،

کیفیت آموزش، و سطح انسجام اجتماعی می باشد.

2. در جوامع نابرابر، سطح اعتماد اجتماعی و همدلی

پایین تر است، نرخ افسردگی، خشونت و اضطراب

بیشتر است، تعداد زندانیان و فراگیری اعتیاد افزونتر

است، و میزان سلامت جسمی و روانی در مجموع

جامعه، نازل تر است.

3. در جوامع و کشورهای برابرتر، مانند سوئد، اعتماد

عمومی و مشارکت اجتماعی بالاتر است، سلامت

عمومی جسمانی و روانی بهتر است، و میزان جرم و جنایت و ناهنجاری های اجتماعی کمتر است.

نتیجه روشن این پژوهش، به این حقیقت اشاره دارد که برابری - نه ثروت کشور - در ارتقاء سعادت انسان ها، تأثیر گذار است.

این بود فشرده ای از یافته های دانش های گوناگون مدرن، در باره خطرات و آسیب های فقر برای افراد و جوامع بشری.

نقش عدالت اجتماعی در توسعه جامع

پس از روشن شدن پیامدهای دهشتبار فقر، ضرورت حمایت دولت ها، نهادها و عموم مردم از اقشار آسیب پذیر جامعه به منظور ریشه کن کردن فقر و تهیدستی، روشن می گردد.

یکی از شیوه های اساسی در حل این معضل بزرگ، تحقق بخشیدن به دستور العمل های مدوّن در عدالت اجتماعی است که تقدیم می شود.

عدالت اجتماعی، نقش مهمّی در تحقق "توسعه جامع" دارد که شرط تعالی جوامع، و رمز سعادت و رفاه کشورهاست.

در پرتو تجارب بشری روشن می گردد که توسعه جامع، مشروط به بهبود وضعیت جامعه در هر چهار بعد اساسی آن، یعنی: توسعه سیاسی، توسعه اقتصادی، توسعه اجتماعی و توسعه فرهنگی است. در این صورت، دگرگونی اساسی و رشد مستمرّ یک کشور و یک ملّت رقم می خورد، و فرایند توسعه ملی شکل می گیرد.

توسعه اجتماعی چیست؟

توسعه اجتماعی که به عدالت اجتماعی منجر شود، موجب ایجاد سلامت و آرامش و امنیت جسمانی و معنوی جامعه می گردد و زمینه را برای ادامه توسعه و پیشرفت در همه عرصه های دیگر حیات، مستعد می سازد.

توسعه اجتماعی عبارت است از:

"فرایند رشد جامعه در جهت رسیدگی به نیازمندان، افزایش امنیت اجتماعی، جبران خسارتها، پیشگیری از آسیبها، محافظت از مردم در برابر حوادث و تضمین برخورداری همگان از مواهب اولیه زندگی".

در سایه توسعه اجتماعی ، سلامت جسمی و روحی برای مردم فراهم می شود و شادابی و امید به آینده در سطح جامعه افزایش می یابد.

اصول توسعه اجتماعی

به منظور نیل به توسعه اجتماعی، اصول زیر باید پیاده شود:

1. همگانی شدن تسهیلات آموزشی ، پرورشی ، بهداشتی و درمانی.
2. برنامه ریزی برای رشد عموم مردم.
3. گسترش سواد آموزی به صورت فراگیر.
4. افزایش امنیت اجتماعی در همه ابعاد.
5. حفظ طراوت و شادابی جامعه و کاهش میزان اضطراب و افسردگی.
6. تقویت روح برادری ، برابری ، گذشت ، همیاری ، شکیبایی، درستکاری ، آزادی و مراعات حقوق دیگران.
7. تضمین مایحتاج رفاهی ضروری برای همگان.

8. برنامه ریزی جهت پیشگیری از آسیبهای اجتماعی مانند بزهکاری ، اعتیاد ، تصادفات و سوانح ، آلودگی محیط زیست ، فقر (بویژه کودکان خیابانی)، خودکشی ، فحشا ، بیماریهای روانی و مرگ و میر زودرس.
9. حاکم ساختن اصل کار و تلاش در جامعه و زدودن روحیه تن آسای و راحت طلبی.
- 10- تناسب میزان سرانه سلامتی با نیازهای واقعی مردم.
11. تدوین و اجرای نظام جامع رفاه و تامین اجتماعی .
12. هدفمند کردن یارانه ها .
13. همخوانی میزان رشد جمعیت با ظرفیتهای و امکانات کشور.
14. قرار دادن بنیان جامعه بر اساس نظم و انضباط اجتماعی.

نظر به اهمیت تأمین اجتماعی در زمینه توسعه اجتماعی،
توضیحات بیشتری در این خصوص، بیان می گردد:

تأمین اجتماعی

نظام تأمین اجتماعی بر اساس تجارب بسیاری از کشورهای
توسعه یافته ، باید شامل بخشهای زیر می گردد:

1- بیمه های اجتماعی مانند:

- بیمه خدمات درمانی.
- بیمه حوادث و سوانح.
- بیمه بیکاری.
- بیمه بازنشستگی.
- بیمه مراقبت از بیماران در منازل و خانه های شهروندان
ارشد (سالمنندان).

2- جبران خسارتهای اجتماعی مانند:

- حمایت از قربانیان جنگ و خانواده های آنان.

- جبران خسارت زیان دیدگان به ناحق.
- جبران خسارت قربانیان جنایی.
- اعاده حیثیت اشخاص.
- 3- مساعده‌های اجتماعی مانند:
 - کمک‌های آموزشی و کارآموزی.
 - کمک مالی به نوجوانان.
 - کمک به پرورش کودکان از طریق والدین آنها.
 - کمک به نیازمندان در امر مسکن.
 - کمک به معلولان.
- 4- حمایت‌های اجتماعی مانند:
 - پرداخت کمک هزینه زندگی به خانواده های کم درآمد یا بدون درآمد.

اصول و مبانی یادشده، به صورت کلی در بسیاری از منابع
اسلامی مانند آیات شریفه قرآن و روایات مستند مانند نامه
امام علی (ع) به مالک اشتر، آمده است.

سوره بقره – آیه ۲۷۵ تا ۲۸۱

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٧٥﴾ يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ ﴿٢٧٦﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٢٧٧﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٢٧٨﴾ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ ﴿٢٧٩﴾ وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ

إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَ أُن تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ
تَعْلَمُونَ ﴿٢٨٠﴾ وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى
كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٢٨١﴾.

ترجمه

"آنانکه ربا می‌خورند، به پا نعی خیزند، مگر مانند کسی که
بر اثر تماسّ شیطان، مضطرب و آشفته گردیده است.
این، بدان سبب است که گفتند: همانا داد و ستد هم مانند
ربا است.

خداوند، داد و ستد را حلال، و ربا را حرام کرده است. پس
هر که را موعظه ای از جانب خدا رسد و ربا را ترک کند،
پس برای اوست آنچه را قبلاً بدست آورده و سروکار او با
خداوند است، و اما آنکه به ربا بازگردد، پس آنها همراهان
آتشند و در آن جاودان خواهند بود.

خداوند، ربا را تباه کند؛ و صدقات را فزونی بخشد، و خداوند، هیچ ناسپاس گنهکاری را دوست نمی‌دارد.

همانا آن کسانی که ایمان آورده اند و کار شایسته انجام داده اند و نماز را برپا داشته اند و زکات را پرداخته اند، پاداش آنان در نزد پروردگارشان است، و هیچ بیم و اندوهی برای آنان نیست.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوای الهی را پیشه سازید و آنچه از ربا باقی مانده را رها کنید؛ اگر اهل ایمان هستید. اگر چنین نکردید، پس با خدا و پیامبر او، اعلان جنگ دهید. و اگر توبه کردید، پس اصل سرمایه‌های شما، از آن شماست، نه ستم می‌کنید، و نه مورد ستم قرار می‌گیرید. و اگر شخصی تنگدست بود، او را تا وقتی که به تمکّن رسد، مهلت دهید، و در صورتی که خیرات کنید، بهتر است، اگر بدانید.

از آن روزی حذر کنید که شما به سوی خداوند بازگردانده می شوید، آنگاه آنچه که هر فردی انجام داده، به صورت کامل به او داده می شود، و آنان مورد ستم قرار نمی گیرند.

توضیح

این آیات شریفه، به تبیین یکی از اصول بسیار مهم در اقتصاد اسلامی، یعنی تحریم ربا و عواقب ناگوار آن، می پردازد.

از جمله مبانی اساسی در اقتصاد اسلامی این است که سرمایه گذاران در جامعه اسلامی، باید با تکیه بر کار، خدمت و نوآوری، چرخ های تولید را به حرکت درآورند. این عمل، در اصطلاح قرآنی و در آیات مورد بحث، به عنوان "بیع" به معنای داد و ستد، نامیده شده است.

چنین نظام اقتصادی که پول و سرمایه در مسیر تولید، ارائه خدمات ضروری و کارآفرینی قرار داشته باشد، و سودآوری آن مبتنی بر افزایش تولیدات کشاورزی و صنعتی و یا ارائه خدمات لازم برای جامعه باشد؛ به رشد روزافزون و پویایی گردش مالی و توسعه واقعی خواهد رسید.

"ربا"، به عنوان اینکه فقط پول، باعث افزایش پول گردد، بدون اینکه در مسیر تولید و خدمات و کارآفرینی و نوآوری قرار بگیرد، در مقابل سرمایه گذاری صحیح که به آن اشاره شد قرار دارد.

از اینرو، قرآن مجید، نظام اقتصادی مبتنی "بیع" را ترویج می کند و پدیده "ربا" را به عنوان عملی شیطانی و در حکم اعلان جنگ با خدا قلمداد می کند و آن را به شدت، تحریم می فرماید و چنین می گوید:

وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا.

یعنی: "خداوند، داد و ستد را حلال، و ربا را حرام کرده است".

و در ادامه می فرماید:

فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ.

یعنی: "اگر چنین نکردید، پس با خدا و پیامبر او، اعلان جنگ دهید".

بحث علمی

آسیب های اقتصادی "ربا" از دیدگاه علم

در ابتدا، به تعریف ربا از دیدگاه فقه اسلامی، و تعریف مفهوم ربا از منظر اقتصاد مدرن، می پردازیم.

تعریف ربا در فقه اسلامی

ربا در فقه اسلامی، بر دو گونه است:

نوع اول: ربای در قرض

ربای در قرض این است که پول یا جنسی را به شخصی قرض بدهند، مشروط به اینکه بیشتر از آن مقدار را از او پس بگیرند.

نوع دوم: ربای در معامله

ربای در معامله آن است که مقداری از جنسی را که با وزن یا پیمانه می فروشند به زیادت از همان جنس بفروشند. مثلاً ده کیلو گرم گندم را به یازده کیلو گرم از همان جنس یعنی گندم بفروشند.

تعریف ربا از منظر اقتصاد مدرن

اما ربا (Usury) از دیدگاه اقتصاد مدرن، به بهره های با نرخ بالا و غیر منصفانه (Excessive interest rates) یا بهره های استثماراری (Exploitative Interest Rates)، اطلاق می شود.

منظور از بهره های استثماراری، آن نوع از بهره است که از معیارهای تعیین شده بهره وری واقعی تجاوز کند و بر خلاف عدالت اقتصادی باشد و مبتنی بر سوء استفاده ثروتمندان از نیازها و ناتوانی های مالی وام گیرندگان باشد.

این گونه وام های ربوی، موجب انتقال ثروت به صورت نامتعارف از وام گیرندگانی که نوعاً فقیر و محتاج هستند، به وام دهندگانی که دارای ثروت و قدرت مالی هستند می شود، و تراکم اموال را در نزد ثروتمندان و پولداران، به قیمت فلاکت و بدبختی اقشار ضعیف و آسیب پذیر جامعه، رقم می زند.

سؤالی که مطرح می شود این است که معیار تشخیص حدّ واقعی برای "عدالت اقتصادی" یا "بهره وری واقعی" به منظور تشخیص حدّ و مرز "بهره استثماری" چیست؟ مکاتب اقتصادی مختلف، پاسخ های متعدّدی را در برابر این پرسش، عرضه کرده اند.

به عنوان مثال، بر اساس منابع اقتصاد کلاسیک و نئوکلاسیک مانند کتاب "ثروت ملل" (The Wealth of Nations) نوشته "آدام اسمیت" (Adam Smith)؛ نرخ بهره باید بازتابی از "بازده سرمایه در فعالیتهای مولد" باشد. بنا بر این، اگر نرخ بهره از نرخ بازده واقعی بالاتر باشد، استثماری خواهد بود.

اما از دیدگاه منابع اقتصاد مدرن مانند کتاب "سهمیه بندی اعتبار در بازارهای دارای اطلاعات ناقص" نوشته استاد

اقتصاد در دانشگاه "کلمبیا" به نام "جوزف استیگلitz" (Joseph Stiglitz)، و استاد اقتصاد در دانشگاه "بوستون" به نام "اندرو وایس" (Andrew Weiss)؛ در شرایطی که وام دهنده از ناتوانی و عدم توازن اطلاعات و یا اضطرار اقتصادی وام گیرنده، سوء استفاده کند و بداند هر نرخ بالای بهره را بخواهد، وام گیرنده ناچار است به خاطر وضع فلاکت باری که دارد بپذیرد؛ در چنین حالتی، بهره استثماری تحقق می یابد.

شاخص های اصلی برای تشخیص این موضوع نیز، بدین شرح است:

اگر نرخ بهره، بالاتر از سطح بازده واقعی اقتصاد (Real Return) باشد، و یا با علم به عدم توانایی بازپرداخت توسط وام گیرنده باشد، و یا همراه با وثیقه های

سنگین و توأم با تهدید و فشارهای اجتماعی باشد؛ چنین امری نیز، به عنوان "بهره استثماری" قلمداد می گردد.

سازمان های مالی جهانی به منظور تعیین معیار مذکور با اعداد و ارقام، هر چند وقت یکبار، گزارش سالانه خود را منتشر می سازند.

به عنوان مثال، از منظر گزارش مالی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در سال 2021 میلادی؛ بهره هایی با نرخ سی درصد و بالاتر از آن، به عنوان "بهره استثماری" قلمداد می گردند.

در برخی از کشورها، قوانین خاصی را برای جلوگیری از "بهره استثماری" وضع کرده اند. به عنوان مثال، در کشور کانادا؛ نرخ بهره وام بیش از 35٪ APR برای قراردادهای

جدید، در سال 2025 میلادی، غیرقانونی اعلام شده است.

(توضیح: **APR** ، مخفف "Annual Percentage Rate" به معنای "نرخ درصد سالیانه" است).

بر اساس آنچه بیان شد معلوم می گردد که از دیدگاه اقتصاد دانان زمان معاصر، نرخ سود، بر دو قسم است:

1. بهره عادلانه، به معنای بهره ای که نرخ آن در سطح بازده واقعی اقتصاد و تابع عدالت توزیعی باشد.

2. بهره استثمار، به معنای بهره غیر منصفانه ای که ناشی از سلطه مالی، سوء استفاده از حالت اضطرار اقتصادی و از روی ناچاری وام گیرنده، و عدم توازن قدرت باشد. این نوع از بهره های بالا و ناعادلانه، موجب فقر ساختاری جامعه و ناپایداری اقتصادی

می شود، و در نهایت، به بحران های اجتماعی منتهی می گردد.

بنا بر این، در اقتصاد مدرن ، نوع دوم بهره، یعنی "بهره استثماری" به عنوان مصداق "ربا" (Usury) قلمداد می گردد.

اینک، پس از روشن شدن تعریف "ربا" از منظر فقه اسلامی، و از دیدگاه اقتصاد مدرن، به تشریح آسیب های اقتصادی "ربا" از نقطه نظر دانش روز، می پردازیم. خطرات و آسیب های ربا، بدین شرحند:

تراکم ثروت و افزایش نابرابری

در سیستم اقتصادی مبتنی بر نظام رَئَوی، ثروت به صورت ناعادلانه و بدون اینکه در چرخه تولید و فعالیت اقتصادی

قرار گیرد، از قشرهای فقیر و گرفتار، به جیب افراد ثروتمند، منتقل شود. در این صورت، صرفاً پول انبوه سرمایه داران، پول بیشتری برای آنان می سازد، در حالی که اقشار آسیب پذیر و مضطرب جامعه را به سوی فقر و فلاکت عمیق تری سوق می دهد.

این امر، موجب افزایش فاصله طبقاتی و "ضریب جینی" که نابرابری اقتصادی در یک جامعه را اندازه گیری می کند، می شود و در نتیجه، به کاهش رشد اقتصادی پایدار، منتهی می گردد.

مطالعات توما پیکتی

پژوهش های اقتصاددان فرانسوی به نام "توما پیکتی" (Thomas Piketty)، که در کتاب معروف او به نام "سرمایه در قرن بیست و یکم" (Capital in the Twenty-First Century)

منعکس گردیده ؛ داده های اقتصادی را از هیجده قرن گذشته، مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و بر اساس آن، به تشریح علل نابرابری اقتصادی و افزایش اختلاف مالی طبقاتی پرداخته است.

وی می گوید: در بیشتر دوره های تاریخ، نرخ بازده سرمایه (Return on Capital) مانند سود سهام، اجار بها و میزان بهره، از نرخ رشد اقتصادی (Growth of Economy) در زمینه رشد تولید و درآمد عمومی، بیشتر بوده و این امر، موجب افزایش شکاف طبقاتی در ابعاد اقتصادی و اجتماعی گردیده است.

بنا بر این، اگر دولت ها به وضع نظام مالیات جهانی بر ثروت نپردازند و طمع سرمایه داران را در اخذ ربای استثمارگری کنترل نکنند، ثروت کشورها در نزد اقلیت کوچکی متمرکز و متراکم می گردد، و نظام سرمایه داری، به نظام

بردگی مالی تبدیل می گردد، و این امر، نهایتاً به بی ثباتی اقتصادی و بحران های اجتماعی و فروپاشی سیاسی منجر می شود.

کاهش تولید و بحران اقتصادی

در صورتی که سرمایه گذاران به ربا خواری روی آورند و از سرمایه گذاری در زمینه تولید، خدمات و نوآوری خودداری نمایند، قلب اقتصاد که تولید صنعتی و کشاورزی است، تضعیف می شود و سودآوری مالی، بر اساس خود پول وابسته می گردد.

علاوه بر این، تراکم بهره های مرکب و بدهی های انباشته، موجب به وجود آمدن "چرخه های بدهی" می شود و در نهایت، موجب بروز بحران های اقتصادی در سطح کلان،

مشابه آنچه در سال 2008 میلادی اتفاق افتاد، خواهد شد.

پژوهش های هایمن مینسکی

تحقیقات دانشمند علوم اقتصادی و متخصص نظریه نوسانات مالی به نام "هایمن مینسکی" (Hyman Minsky) که در کتاب معروف او به نام "تثبیت یک اقتصاد ناپایدار" (Stabilizing an Unstable Economy) بازتاب داده شده؛ به پرسشی که پس از بحران مالی و اقتصادی سال 2008 میلادی مطرح شده، پاسخ می دهد.

سؤال این است که چرا نظام های اقتصاد سرمایه داری، حتی در شرایط ثبات و رشد، ذاتاً به سوی بحران و فروپاشی مالی گرایش پیدا می کنند؟

او، ساختار درونی این نظام های مالی را موجب بی ثباتی و فروپاشی مذکور، معرفی می کند.

به عنوان مثال، در مواردی که بهره های استثماری افزایش می یابند، ریسک پرخاطر نیز، افزایش می یابد. زیرا این نوع بهره ها، از افرادی مطالبه می شود که در حالت اضطرار و فقر مالی قرار دارند و نه تنها قدرت بازپرداخت سود، بلکه قدرت بازپرداخت اصل وام را هم از دست می دهند. از اینرو به گرفتن وام بیشتر برای ادامه حیات، اقدام می کنند. این امر باعث می شود تا بانک ها و سرمایه داران، به منظور جبران ریسک های مذکور، نرخ سود را افزایش دهند.

این امر، به بحران های مالی از طریق مکانیزم چرخه بی ثباتی، افزایش بدهی، رکود اقتصادی، و ورشکستگی زنجیره ای، منتهی می گردد.

بنا بر این، یکی از راه حل های اساسی برای پیشگیری بحرانهای مالی، عبارت است از ممانعت از گسترش رباخواری بویژه از نوع خطرناک تر آن یعنی "بهره های استثماری" که در حقیقت، "مال زایی بدون کار" قلمداد می شود. همزمان با این عمل، باید سرمایه گذاری سازنده، شفافیت مالی، و مشارکت دادن سرمایه ها در امر تولید، مورد تشویق و ترغیب قرار بگیرد.

تفاوت "ربا" با "مُرْگِج"

در پایان این مبحث، به یک موضوع فقهی که بسیاری از مسلمانان در بسیاری از کشورها با آن سروکار دارند، اشاره می کنیم.

مُرْگِج یا مرتگج (Mortgage) به معنای "وام رهنی" است که افراد متقاضی خرید منزل یا محل کار و مشابه آن، از بانکها

دریافت می کنند. در این امر، یک شخص، بخشی از بهای ملک را می پردازد و بانک هم یک بخش دیگر را پرداخت می کند و آن ملک را به صورت مشارکتی می خرند و هردو در ملک شریک هستند. آنگاه بانک، سهم خود را به صورت تدریجی به شخص یادشده واگذار می کند و مبلغی را به صورت اقساط مدت دار، دریافت می دارد و به این صورت از سهم بانک در طول زمان کم می شود و به سهم شخص مذکور اضافه می گردد و پس از اینکه آخرین قسط توسط شخص مذکور به بانک پرداخت شد، تمام ملک به ملکیت آن شخص در می آید.

طبعاً از آنجا که بانک از سهم خود در آن ملک استفاده نمی کند و تمام ملک مذکور مورد تصرّف آن شخص است، بنا بر این مجموع مبالغ اقساطی که بانک در مدت مورد

توافق از آن شخص دریافت می کند، از مبلغی که در ابتدا برای خرید آن پرداخته است، بیشتر خواهد بود.

سؤال این است که آیا این مقدار اضافه، به عنوان "ربا" قلمداد می شود یا با عنوانی دیگر، قابل توجیه است؟

از آنجا که آن مبلغ اضافه و مابه التفاوت، می تواند از باب اجاره بها برای سهم بانک از ملک خودش باشد که از شخص شریک خود دریافت می کند، و یا آنکه به عنوان معامله قسطی باشد، بنا بر این، معامله میان بانک و شخص مذکور، به عنوان "مشارکت متناقصه" محسوب می شود، و عنوان "ربا" بر آن صدق نمی کند.

سوره بقره – آیه ۲۸۲ تا ۲۸۴

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى
فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ
يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ
وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ
الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ
وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ
يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ
تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ
إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْأَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَى
أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَى أَلَّا
تُرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ
عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ

كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا
 اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٢٨٢﴾ وَإِنْ كُنْتُمْ
 عَلَى سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ
 بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا
 تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا
 تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿٢٨٣﴾ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي
 الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ
 اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
 قَدِيرٌ ﴿٢٨٤﴾.

ترجمه

"ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرگاه که بدهی برای مدتی
 معین به یکدیگر داشتید، آن را بنویسید، و باید نویسند

در بین شما، از روی عدالت بنویسد، و نباید آن نویسنده در نوشتن، از آنچه که خداوند تعلیم داده است، خودداری کند، پس باید بنویسد و آن کس که حق بر عهده اوست، باید املا کند، و باید از خدا که پروردگار اوست پروا داشته باشد، و نباید چیزی را فروگذار کند.

و اگر کسی که حق بر عهده او قرار دارد، سفیه یا ضعیف باشد یا نتواند خودش املا کند، باید ولیّ او با مراعات عدالت، املا کند و دو نفر از مردان را گواه بگیرد و اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن را از کسانی که مورد رضایت شما هستند گواه شوند، تا اگر یکی از آن دو به بیراهه رفت، دیگری به او یادآوری کند.

و شاهد ها به هنگامی که آنها را برای شهادت فرا می خوانند، نباید ابا کنند. و از کتابت، چه کوچک باشد یا

بزرگ، ملول نشوید. این امر، در نزد خدا عادلانه تر، و برای شهادت، پایدارتر، و برای جلوگیری از تردید، نزدیکتر است. مگر اینکه داد و ستد میان شما به صورت نقدی باشد که بین خودتان انجام می دهید. در این صورت، گناهی نیست اگر آن را ننویسید. هنگامی که داد و ستد می کنید، شاهد بگیرید و نباید به نویسنده و شاهد زبانی برسد، و اگر چنین کنید، از حدود الهی تعدی نموده اید. تقوای الهی پیشه کنید و خداوند به شما تعلیم خواهد داد. و خدا به همه چیز، دانا است.

و اگر در مسافرت بودید و نویسنده‌ای نیافتید، چیزی را به عنوان گرو بگیرید. و اگر به یکدیگر اعتماد داشتید، باید کسی که امانتدار است، امانت را تحویل دهد و تقوای خدا را که پروردگار اوست، مراعات کند.

و گواهی را کتمان نکنید، و هر کس آن را کتمان کند، دلش گناهکار است. و خدا نسبت به آنچه انجام می‌دهید، داناست.

آنچه در آسمانها و زمین است، از آن خداوند است. و اگر آنچه را در نفس خویش دارید آشکار سازید یا پنهان دارید، خداوند شما را به آن، مورد محاسبه قرار می‌دهد. پس هرکه را بخواهد می‌آمزد، و هرکه را بخواهد کیفر می‌دهد، و خدا نسبت به همه چیز، تواناست."

توضیح

آیات یادشده، پیروامون احکام فقهی "قرض دادن" و ضرورت نوشتن قراردادهای مربوط به قرض و داد و ستد، و یا گرفتن گواهان، به منظور پیشگیری از بروز اختلافات احتمالی در آینده، بحث می‌کنند.

در بخشی از آیات مذکور نیز، به ضرورت امانتداری و بازگرداندن امانت به صاحب آن، اشاره شده است. از اینرو، بخشی از احکام فقهی "قرض" و "ودیعه" را به منظور توضیح بیشتر، یادآور می شویم:

احکام فقهی قرض

قرض دادن بدون "ربا" که به عنوان "قرض الحسنه" نامیده می شود، از مستحبات و کارهای پسندیده است و در آیات قرآن مجید و اخبار معصومین (علیهم السلام) مورد تشویق قرار گرفته است.

در روایتی چنین آمده است:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع)، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): الصَّدَقَةُ بِعَشْرَةٍ، وَالْقَرْضُ بِثَمَانِيَةِ عَشْرٍ. (کتاب الکافی، و مستدرک الوسائل).

یعنی: "امام صادق (ع) از پیامبر اسلام (ص) نقل کرده که فرموده است: ثواب صدقه ده برابر، و پاداش قرض، هجده برابر است."

قرارداد قرض را می توان با صیغه لفظی انجام داد و نیز با عمل، به این صورت که چیزی را به نیت قرض به کسی بدهد و او هم به همین نیت بگیرد. اما در قرآن شریف و روایات اسلام توصیه شده است تا برای محکم کاری، قرارداد قرض، به صورت کتبی نوشته شود و یا آنکه شاهدانی برای اثبات آن، در نظر گرفته شوند، تا هیچیک از قرض دهنده و وام گیرنده، نتوانند در آینده به انکار و یا فریبکاری پردازند و بدین سان، از بروز اختلافات و درگیری های مالی، پیشگیری شود.

در قرض باید مقدار و مدت و نوع جنس روشن باشد و نیز «قرض دهنده» و «قرض گیرنده» هر دو بالغ و عاقل باشند

و سفیه و ممنوع از تصرّف در اموال خود نباشند و این کار را از روی اراده و قصد انجام دهند، نه اجبار و اکراه. هرگاه طلبکار، طلب خود را مطالبه کند بدهکار باید فوراً آن را بپردازد، و تأخیر آن در صورتی که توان پرداخت را داشته باشد گناه است، ولی اگر بدهکار غیر از خانه ای که در آن زندگی می کند و اثاث و لوازم ضروری زندگی چیزی نداشته باشد، طلبکار باید صبر کند و نمی تواند او را مجبور کند که چیزهای مورد احتیاجش را بفروشد، اما بدهکار باید برای پرداخت بدهی خود تلاش کند و از طریق کسب و کار یا راههای مشروع دیگر، چیزی به دست آورده و بدهی خود را بپردازد.

احکام فقهی ودیعه (امانت)

«ودیعه» آن است که انسان مال خود را به دیگری به عنوان

امانت و به منظور حفظ و نگهداری آن بسپارد ؛ خواه این مطلب را با صیغه لفظی بگوید، یا بدون این که صیغه ای بخواند به شخص امانتدار بفهماند که مال را برای نگهداری به او می دهد و او هم به همین قصد، آن را تحویل بگیرد.

خیانت در امانت حرام و از گناهان کبیره است و اگر کسی امانتی را بپذیرد باید در نگهداری آن کوتاهی نکند و هر وقت صاحب امانت از او بخواهد به او بدهد، خواه صاحب امانت مسلمان باشد یا غیر مسلمان.

کسی که توانایی نگهداری امانت را ندارد نباید آن را قبول کند، ولی اگر صاحب مال در نگهداری آن ناتوان تر باشد و کسی هم که بهتر حفظ کند وجود نداشته باشد، قبول کردن آن مانعی ندارد.

کسی که چیزی را امانت می‌گذارد، هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس بگیرد، و کسی هم که امانتی قبول کرده، هر وقت بخواهد می‌تواند آن را به صاحبش بازگرداند.

هرگاه انسان از نگهداری امانت منصرف شود و ودیعه را فسخ کند باید هرچه زودتر مال را به صاحب آن یا وکیل یا ولیّ او برساند، یا به آنها خبر دهد که مالشان را ببرند و اگر بدون عذر مال را به آنها نرساند و خبر هم ندهد چنانچه تلف شود باید عوض آن را بدهد.

هرگاه صاحب مال بمیرد امانتدار باید مال را به وارث او برساند، یا به او خبر دهد که آن را برد و چنانچه در این کار کوتاهی کند ضامن است، ولی اگر برای آن که می‌خواهد وارث را بشناسد، یا بداند میّت وارث دیگری هم دارد یا نه،

به بررسی پردازد و در این اثناء مال به صورت اتفاقی تلف شود ضامن نیست.

اگر صاحب مال بمیرد و چند وارث داشته باشد، امانتدار باید مال را به همه ورثه بسپارد، یا به کسی که وکیل همه آنان باشد. بنابراین، اگر تمام مال را فقط به یکی از ورثه بدون اجازه دیگران بدهد ضامن سهم دیگران است. هرگاه امانتدار بمیرد، وارث او باید هر چه زودتر به صاحب مال اطلاع دهد، یا امانت را به او برساند.

هرگاه امانتدار، نشانه های مرگ را در خود ببیند چنانچه ممکن است باید امانت را به صاحب آن یا وکیل او برساند و اگر ممکن نیست باید وصیت کند و شاهد بگیرد و به وصی و شاهد، اسم صاحب مال و جنس و خصوصیات و محل آن را بگوید.

بحث علمی

اعتماد خوب است ولی کنترل بهتر است

این عبارت، در بسیاری از فرهنگ ها به صورت ضرب المثل درآمدہ است. در عین حال، این سخن، ریشه علمی دارد کہ به آن اشاره می کنیم.

چنانکہ ملاحظہ کردید، آیات مورد بحث ما، به کتابت قرارداد ها و ثبت اسناد و یا شاهد گرفتن برای قراردادهای قرض یا ودیعه، اشاره داشتند. زیرا محکم کاری در مسائل مالی، مانع از بروز اختلافات آینده میان وام دهنده و قرض گیرنده می شود، و سلامت معاهدات اقتصادی را تضمین می کند.

در عین حال، لازم است تعادل میان "اعتماد" و "کنترل" به منظور حفظ روابط از یکسو، و سلامت معاملات از سوی دیگر، رعایت شود.

زیرا "اعتماد مطلق و بی قید و شرط" می تواند در آینده به اختلافات و درگیری های زننده و سوء ظن و زوال اطمینان، منجر شود؛ و همچنین، "کنترل افراطی" نیز، می تواند به کاهش انگیزه و خدشه دار شدن روابط همدلی، منتهی گردد. بنا بر این، مراعات تعادل میان آندو امر، به عنوان "اعتماد معتدل همراه با سنجش و کنترل منطقی" راه حل درست برای نظام های پایدار انسانی است.

دیدگاه روان شناسی اجتماعی

پژوهش ارزشمند نظریه پرداز معروف آمریکا در زمینه روانشناسی به نام "جولین راتر" (Julian Rotter)، که تحت

عنوان "مقیاسی جدید برای سنجش اعتماد بین فردی" در ژورنال تخصصی "*American Psychologist*" منتشر گردیده است، به تبیین یک مقیاس علمی و معتبر برای سنجش اعتماد بین فردی (Interpersonal Trust Scale)، که از آن، به عنوان "اعتماد متقابل بین افراد" و "اعتماد در روابط انسانی" هم تعبیر می شود، می پردازد.

اعتماد بین فردی، مستلزم انتظار ذهنی از قابل اعتماد بودن دیگران در تعاملات انسانی می باشد.

از دیدگاه این دانشمند، اعتماد، تنها یک احساس محض نیست، بلکه یک انتظار و توقع روانشناختی است که مبتنی بر یادگیری اجتماعی و تجارب گذشته است.

وی با پژوهش های خود توضیح می دهد که افرادی که مورد اعتماد در سطحی بالا باشند، همکاری بیشتری از خود نشان می دهند و با رویگری مثبت و آرامشی بیشتر ادامه کار

می دهند و در عین حال، تمایل کمتری به کنترل دیگران دارند.

اما افرادی که احساس می کنند که مورد اعتماد کمتری قرار دارند و تحت کنترل شدید هستند؛ بدین تر هستند، و همکاری آنان به خاطر ترس از کنترل است، و نوعاً به سوی بی اعتمادی متقابل گرایش پیدا می کنند.

بنا بر این، اعتماد، یک باور آموخته شده و قابل سنجش با مقیاس معین است.

همچنین، افراد بشر، بر اساس تجارب پیشین خود، توقعات متفاوتی از مورد اعتماد قرار گرفتن در نزد دیگران در همکاری های متقابل دارند.

از سویی دیگر، اعتماد مطلق و بی قید و شرط نیز، به دلیل سوگیری های شناختی مختلف و یا تعارض منافع، می تواند موجب مشکلات شود.

بر این اساس، ترکیبی از اعتماد همراه با نظارت شفاف، راه حل مناسبی برای ایجاد احساس امنیت روانی در همه محیط های همکاری است.

دیدگاه اقتصاد رفتاری و مدیریت

از منظر این دانش، اعتماد کردن به افراد، موجب افزایش کارآمدی است. در عین حال، کنترل و شفاف سازی، موجب تأمین پیش بینی پذیری می باشد.

بنا بر این، نه اعتماد کورکورانه، و نه کنترل افراطی، نمی توند راه حلی صحیح و مناسب باشد.

اما اعتماد همراه با تبیین معیارهای شفافیت و سازوکارهای "بازخورد و نظارت"، می تواند موجب کارایی بیشتر، در عین حفظ انگیزش و پیش بینی پذیری گردد.

نظریه الیورویلیامسون

تحقیقات یک استاد علم اقتصاد به نام "الیورویلیامسون" (Oliver Williamson) که در کتاب معروف او تحت عنوان "نهادهای اقتصادی سرمایه‌داری" (The Economic Institutions of Capitalism) منتشر گردیده، پس از بیان علل تشکیل شرکتها علاوه بر بازارها، بر این نکته تأکید می‌کند که ایجاد اعتماد در اقتصاد، امری لازم است ولی کافی نیست.

علاوه بر آن، باید کنترل نهادی و ساختارهای حکمرانی نیز، به عنوان امری ضروری قلمداد شوند، تا فرصت‌طلبی‌ها به نحو بهتری مهار شود. زیرا سرمایه‌داری، بر مبنای تعادل میان اعتماد از یکسو، و کنترل نهادی از سوی دیگر، استوار گردیده است.

بر این اساس، افراد بشر به جای اعتماد مطلق به بازارها و قراردادهای آنها، نهادهایی را تأسیس می کنند که بتوانند کنترل لازم و اطمینان مورد نیاز خود را فراهم سازند. گرچه شرکتها از اعتماد سازمانی، و روابط بلندمدت استفاده می کنند که بر پایه اعتماد حاصل از شهرت و تکرار همکاری استوار می گردد، اما در عین حال، کنترل، شفافیت و نظارت مؤثر نیز، برای ثبات و استمرار این روابط، به عنوان اموری لازم، محسوب می شوند.

بنا بر سخن این دانشمندان، به دلیل عدم امکان پیشبینی همه جوانب، و فرصت طلبی برخی از انسانها؛ نهادها و شرکتها در نظام سرمایه داری به وجود می آیند تا در هزینه های مبادله (Transaction Costs)، شامل هزینه های ارزیابی و کنترل، صرفه جویی کنند، و این هزینه ها را در

درون ساختار شرکتهای خود که تحت کنترل و قابل اعتماد خودشان است، کاهش دهند.

از اینجا، نقش اعتماد، کنترل، نظارت، و مراعات هنجارها در قراردادهای اقتصادی و تجاری، در تأسیس شرکت ها و نهاد اقتصادی در نظام اقتصاد آزاد، روشن می گردد. زیرا سرمایه داری و اقتصاد آزاد، بر مبنای تعادل میان اعتماد حساب شده، و کنترل سازمانی، که موجب بهره وری بیشتر و تحمّل هزینه کمتر است، استوار می باشد.

سوره بقره – آیه ۲۸۵ و ۲۸۶

آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ
وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهِ وَقَالُوا
سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ﴿٢٨٥﴾ لَا
يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا
اكَتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ
عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا
مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا
فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٢٨٦﴾.

ترجمه

"رسول خدا، به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده،

ایمان آورده؛ و همه مؤمنان نیز. هریک از آنان به خدا و فرشتگان و کتابها و پیامبران او، ایمان آورده است. در میان هیچ یک از پیامبران او، فرقی نمی‌گذاریم. آنان گفتند: ما شنیدیم و پیروی کردیم. پروردگارا! آمرزش تو را می‌طلبیم؛ و بازگشت به سوی توست. خداوند هیچ شخصی را، جز به اندازه توانش، مکلف نمی‌سازد. برای اوست هر چه را بدست آورده، و به زیان اوست آنچه را برای خود رقم زده است. پروردگارا! ما را مؤاخذه نفرما، اگر فراموش کردیم یا اشتباهی مرتکب شدیم. پروردگارا! تکلیف سنگینی که بر کسانی که پیش از ما بودند قرار دادی، بر عهده ما مگذار.

پروردگارا! آنچه را که تاب تحمل آن را نداریم، بر دوش قرار نده. ما را ببخش، ما را بیامرز، به ما ترحّم فرما؛ تو سرپرست ما هستی، پس ما را بر گروه کافران، پیروز فرما".

توضیح

این دو آیه اخیر از سوره بقره، مفاهیم والایی را به شرح زیر، تبیین می کنند:

1. ایمان مسلمانان به همه کتاب های آسمانی و همه پیامبران و فرشته های الهی، امری ضروری است. از اینرو قرآن مجید، چنین می فرماید:

أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ.

یعنی: "رسول خدا، به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورده؛ و همه مؤمنان نیز. هریک از

آنان به خدا و فرشتگان و کتابها و پیامبران او، ایمان آورده است."

2. اسلام، بر این حقیقت تأکید می کند که ادیان الهی، دارای یک ریشه واحد هستند و هرکدام از آنها در زمان خاص خودشان، راه سعادت بشر و طریق صحیح حیات را ارائه کرده اند. از اینرو، چنین می فرماید:

لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ.

یعنی: "در میان هیچ یک از پیامبران او، فرقی نمی گذاریم".

منظور از عدم فرق گذاشتن میان پیامبران این است که رسالت همه آنان را آسمانی و الهی می دانیم و در اصل رسالت و پیام آوری آنان از جانب خدا، تفاوتی میان آنان وجود ندارد.

این امر، با اعتقاد به اینکه مراتب و درجات پیامبران خدا متفاوت است، منافاتی ندارد. از اینرو، در آیات ۲۵۳ و ۲۵۴ از سوره بقره، به این تفاوت اشاره شده و چنین آمده است:

"ما برخی از رسولان را بر بعضی دیگر، برتری بخشیدیم. خداوند، با برخی از آنان سخن گفت و درجات بعضی از آنان را بالا برد. و به عیسی پسر مریم، دلائل روشن عطا کردیم و او را با "روح القدس"، تقویت کردیم".

در عین حال که درجات پیامبران با یکدیگر متفاوت است، اما در اصل رسالت الهی و صدق پیامبری بر آنان و اینکه همه آنها از جانب خداوند برای هدایت بشر آمده اند، فرقی میان آنان وجود ندارد.

بنا بر این، مقصود از سخن قرآن کریم در آیات مورد بحث که می فرماید: "لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ"، یعنی: "در میان هیچ یک از پیامبران او، فرقی نمی گذاریم"، بیان همین نکته است.

3. گوش به فرمان خدا بودن و اطاعت محض از دستورات الهی، تنها مسیر رسیدن به کمال مطلق و سعادت ابدی است. انسان ها در پرتو پرستش و اطاعت اوامر پروردگار، از حضيض عالم طبیعت نجات می یابند و به سوی پروردگارشان که اوج کمال و جمال و جلال است، باز می گردند. از این جهت، فرمود:

وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ.

یعنی: "آنان گفتند: ما شنیدیم و پیروی کردیم.
 پروردگارا! آمرزش تو را می طلبیم؛ و بازگشت، به
 سوی توست".

4. در دین مبین اسلام، خداوند هرگز بیش از حدّ توانِ
 افراد و جوامع، آنان را مکلف نمی سازد. این قانون، به
 عنوان قاعده کلی "نهی تکلیف بما لا یطاق" شناخته
 می شود. قرآن مجید، در این زمینه، چنین می فرماید:
 لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا
 اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا
 تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا
 تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا
 وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ .

یعنی: "خداوند هیچ شخصی را، جز به اندازه توانش،
 مکلف نمی سازد. برای اوست هر چه را بدست آورده،

و به زیان اوست آنچه را برای خود رقم زده است.
 پروردگارا! ما را مؤاخذه نفرما، اگر فراموش کردیم یا
 اشتباهی مرتکب شدیم. پروردگارا! تکلیف سنگینی که
 بر کسانی که پیش از ما بودند قرار دادی، بر عهده ما
 مگذار. پروردگارا! آنچه که تاب تحمل آن را نداریم، بر
 دوش قرار نده. ما را ببخش، ما را بیامرز، به ما ترحّم
 فرما؛ تو سرپرست ما هستی، پس ما را بر گروه
 کافران، پیروز فرما".

علاوه بر این، در دین اسلام، تکلیفی که موجب مشقّت زیاد
 و حَرَج باشد نیز، وجود ندارد. این امر، به عنوان قاعده
 کَلِّ "نَفی حَرَج"، معروف است.
 در اینجا، به توضیح دو قاعده کَلِّ یادشده، می پردازیم.

بحث علمی

دیدگاه دانش فقه و فلسفه حقوق

از آنجا که بخشی از آیات مورد بحث، به نفی تکلیفی که فوق طاقت باشد و یا تکلیفی که موجب مشقت و حرج باشد، اشاره داشت، مبحث قاعده "نفی حرج" را که نقش مهمی در استنباط احکام شرعی دارد، ابتدا از دیدگاه دانش فقه، و سپس از دیدگاه فلسفه حقوق، از نظر شما می گذرانیم. و موضوع "نفی تلکلیف بما لایطاق" را نیز، در ضمن آن، مورد اشاره قرار می دهیم.

دیدگاه دانش فقه

قاعده "لا حرج" یا به عبارت دیگر "نفی حرج"، از جمله قواعد عام فقهی است که نقش مهمی در بسیاری از ابواب

فقه اسلامی دارد.

قبل از اینکه وارد مبحث مدارک و مفاهیم این قاعده شویم، سزاوار است در باره مراتب و درجات "حرج" و انواع آن، بحث کنیم.

مراتب و اقسام حرج، بدین شرح است:

1 حرج به معنای آنچه انسان، طاقت و قدرت انجام دادن آن را ندارد.

2 حرج به معنای آنچه موجب خسارت بزرگ جانی، مالی یا از نظر عرض و آبروی انسان می شود.

3 حرج به معنای آنچه موجب مشقت شدید است.

نوع اوّل، یعنی حرج به معنای آنچه انسان، طاقت و قدرت انجام دادن آن را ندارد، قطعاً و مسلماً در شریعت اسلامی، و هم از دیدگاه عقل، نفی گردیده است. این قانون کلی، به عنوان "نفی تکلیف بما لا یطاق" نامیده می شود.

نوع دوّم، یعنی آنچه موجب خسارت و ضرر بزرگی در مال، جان، یا آبروی انسان می باشد، از موارد قاعده "لاضرر" یا "نفي ضرر" است که به عنوان یک قاعده فقهی دیگر، در جای خود، مورد بحث قرار گرفته است، و نیازی به طرح آن در مبحث قاعده "لاخرج" نیست.

بنا بر این، نوع سوّم، یعنی حرج به معنای آنچه موجب مشقّت شدید است، موضوع بحث ما در اینجا می باشد. دانشمندان و فقهای مسلمان، برای اثبات نفي حرج به معنای مذکور، به ادلّه چهارگانه، یعنی قرآن، سنّت، اجماع و عقل، استدلال کرده اند.

دلایل قرآنی

به منظور اثبات نفي حرج در اسلام، آیات شریفه ذیل، مورد تمسّک قرار گرفته اند:

آیه اوّل

نخستین آیه برای اثبات قاعده "لا حرج"، سخن خداوند در سوره مبارکه حج، آیه 78 است که چنین می فرماید:

"وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ."

یعنی: "حق مبارزه در راه خدا را به جای آورید، او شما را برگزیده و در امر دین، حرج و مشقّت بر شما قرار نداده است.

این، آیین پدر شما ابراهیم است. او شما امت را پیش از این و در اینجا مسلمان نامیده تا پیامبر خدا بر شما و شما بر سایر خلق خدا، شاهد و گواه باشید، پس نماز را به پا دارید

و زکات بدهید و به خدا متوسل شوید، که او مولای شماست، و چه خوب مولا و یاوری است."

این آیه شریفه به صراحت، هرگونه حرج را در دین اسلام، نفی می کند.

آیه دوم

قرآن مجید در آیه ششم از سوره مائده، چنین می فرماید:

"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِّنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ."

یعنی: "ای اهل ایمان ! هنگامی که برای نماز بر می خیزید، صورت و دست هایتان را تا آرنج بشوید و سرتان و روی پاهایتان را تا برآمدگی پشت پا مسح کنید. و اگر جُنُب بودید، طهارت کنید. و اگر بیمار یا مسافر بودید یا یکی از شما قضای حاجت کرد یا با زنان آمیزش نمود و آبی نیافت، بر روی زمینی پاک، تیمم کنید و قسمتی از صورت و دست هایتان را مسح نمایید.

خداوند نهی خواهد بر شما حرج و مشقت قرار دهد، بلکه می خواهد شما را پاک کند و نعمتش را بر شما تمام نماید، باشد که سپاس گزار شوید."

همانطور که ملاحظه می شود، نفی حرج ، با صراحت در این آیه کریمه قرآن، بیان گردیده است.

این آیه شریفه ، به سه مورد به شرح ذیل که نباید حرج باشد و در صورت وجود مشقّت، تیمّم در آن موارد کافی است، اشاره دارد:

- اینکه مکلف ، مریض باشد.

- اینکه مسافر باشد.

- اینکه آب لازم را بدست نیاورد.

در اینجا ممکن این پرسش مطرح شود که نداشتن آب چه ارتباطی با حرج و مشقّت دارد؟

پاسخ این پرسش این است که مقصود از نیافتن آب، عدم آن به صورت مطلق نیست، بلکه ممکن است آب وجود داشته باشد ولی به خاطر دوری آن و یا موانع رسیدن به آن، تحصیل آن آب برای وضو یا غسل، ملازم با تحمّل مشقّت و عسر و حرج باشد. آیه شریفه، لزوم تحمّل چنین حرجی را نفی می فرماید.

آیه سوم

همچنین در آیه شریفه 185 از سوره بقره، چنین می خوانیم:

"شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُم وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ."

یعنی: "ماه رمضان، ماهی است که قرآن در آن نازل شده برای راهنمایی مردم و برای بیان هدایت و تشخیص حق از باطل، پس هر که ماه رمضان را درک کند، باید روزه بگیرد، و هر که مریض یا مسافر باشد، در ماه های دیگر روزه را قضا کند .

خداوند برای شما آسانی می خواهد، نه سختی و مشقّت. و این عدد روزه را تکمیل کنید و خداوند را به خاطر هدایت شما، بزرگ شمارید، باشد که سپاسگزار شوید." در این آیه شریف نیز، "عُسْر" به معنای سختی و مشقّت، نفی شده است.

پرسشی که در اینجا ممکن است مطرح شود این است که آیا مقصود از نفی عسر و مشقّت در این آیه مخصوص موارد روزه است، یا عمومیت دارد؟

زیرا در صورتی که نفی عسر و سختی در این آیه به موارد روزه گرفتن اختصاص داشته باشد، نمی توان از آن به عنوان سندی برای اثبات قاعده کلی "لا حرج" استدلال کرد. پاسخ این سؤال بدین صورت است که عبارت "يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ" در مقالّم تعلیل و بیان دلیل آمده است، و تعلیل، مفید عموم است.

آیه چهارم

در آیه 286 از سوره بقره، چنین آمده است:

"لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا
اَكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ
عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا
مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا
فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ."

یعنی: " خدا هیچ کس را تکلیف نمی کند مگر به اندازه
توانایی او. کارها و دستاوردهای خوب هر فرد به سود او و
کارهای بدش نیز به زیان اوست. پروردگارا، ما را نسبت به
کارهای خطایی که به خاطر نسیان یا اشتباه انجام داده ایم
مؤاخذه مکن. پروردگارا، بار گران و طاقت فرسا بر دوش ما
حمل نفرما ، چنانکه بر پیشینیان ما حمل فرموده ای.
پروردگارا، آنچه بیش از توان و طاقت ما هست را بر دوش

ما قرار نده، و ببخش ما را و بیامرز ما را، و بر ما رحمت فرما. تو مولا و سرور ما هستی، پس ما را بر گروه کافران یاری فرما."

کلمه "إِصْر" در این آیه شریفه، به معنای بار سنگین و دشواری است. بنا بر این، عبارت "وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا" بر فقدان آنچه موجب حرج و مشقت در انجام تکالیف شرعیه می شود دلالت دارد.

از آنجا که کلمه "إِصْر" در این آیه کریمه در سیاق سلب و نفی آمده است، مفید عموم است.

علاوه بر این، محقق نراقی در کتاب "عوائد الأيام" و محقق بجنوردی در کتاب "القواعد الفقهية"، عبارت "لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا" را که در صدر آیه آمده است، دلیلی دیگر بر قاعده "لا حرج" دانسته اند.

دلائل روایی

برای اثبات قاعده نفی حرج، به روایات فراوانی استدلال شده است و ما در اینجا، نمونه هایی از آنها را به عنوان مثال، از نظر گرامی شما می گذرانیم.

از میرزای آشتیانی (رحمه الله) صاحب کتاب "بحر الفوائد" نقل شده است که در "رسالة نفی الحرج" قائل به تواتر روایات وارده در این باب بوده است.

حدیث اوّل

در حدیث پنجم از باب 39 از ابواب وضوء در کتاب وسائل الشیعه، چنین آمده است:

"ما رواه شیخ الطائفة باسناده إلى عبد الاعلی مولى آل سام، قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام : عثرث فانقطع ظفري فجعلت على اصبعی مرارة ، فكيف اصنع

بالوضوء؟ قال : يعرف هذا و أشباهه من كتاب الله عز و
جل ، قال الله تعالى : (ما جعل عليكم في الدين من حرج) ،
امسح عليه."

یعنی: شیخ طوسی با اسناد خودش ، از "عبد الأعلى مولی آل
سام" نقل کرده که می گوید:

به امام صادق (ع) عرض کردم: به زمین خوردم و ناخن من
کنده شد، پس بر انگشت خودم پارچه یا دوا قرار داده ام.
چگونه وضو بگیرم؟

امام فرمود: حکم این مورد و موارد مشابه آن، از قرآن
مجید فهمیده می شود. خداوند می فرماید: "خدا در دین
برای شما حرجی قرار نداده است" (ما جعل عليكم في الدين
من حرج). پس آن را مسح کن.

سند حدیث

این حدیث نیز، صحیح السند است ، ولکن ملاحظه ای که در اینجا وجود دارد این است عبد الأعلى مولی آل سام، مورد توثیق علماء رجال به صورت قوی قرار نگرفته، مگر از نظر کُشی که او را به خوبی توثیق کرده است.

اما این ملاحظه و اعتراض را می توان به این صورت پاسخ داد که علاوه بر توثیق کُشی، یکی از راویان این حدیث، حسن ابن محبوب است که از جمله اصحاب اجماع می باشد .

در علم رجال به اثبات رسیده است که آنچه از نظر "اصحاب اجماع" صحیح باشد، به اجماع همه فقهای شیعه، به عنوان حدیث صحیح تلقی می گردد.

بنا بر سخن کُشی که از بزرگان علم رجال است، اصحاب اجماع از محدّثان شیعه، هیجده نفر از اصحاب امام باقر

و امام صادق و امام کاظم و امام رضا - علیهم السلام - هستند.

شش نفر نخست، از اصحاب اولیه امام باقر و امام صادق علیهما السلام هستند که عبارتند از:

• زرارة ابن أعین

• معروف ابن خربوذ

• برید ابن معاویة

• أبو بصیر الأسدي

• الفضیل ابن یسار

• محمد ابن مسلم الطائفي

شش نفر دیگر، از اصحاب جدید آن دو امام بزرگوار

می باشند که عبارتند از:

• جمیل ابن درّاج

• عبد الله ابن مسکان

• عبد الله ابن بكير

• حمّاد ابن عثمان

• أبان ابن عثمان

• حمّاد ابن عيسى

اما شش نفر ديگر ، از اصحاب امام كاظم و امام رضا
عليهما السلام هستند كه عبارتند از:

• يونس ابن عبد الرحمان

• صفوان ابن يحيى بياع السابري

• محمد ابن أبي عمير

• عبد الله ابن مغيرة

• الحسن ابن محبوب

• أحمد ابن محمد ابن أبي نصر

دلالت حدیث

اما دلالت این حدیث بر قاعده نفی حرج، بسیار روشن است، زیرا امام علیه السلام، به این نکته اشاره می فرماید که با وجود آیه شریفه (مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ)، نیازی به سؤال راوی وجود ندارد، بلکه این مورد و امثال آن را می توان از آیه یادشده از قرآن مجید استنباط نمود.

حدیث دوم

از امام صادق علیه السلام در حدیث 14 از باب نهم از ابواب آب مطلق از کتاب وسائل الشیعه روایت شده است که فرمود:

دین الهی، دارای ضیق و تنگی نیست، زیرا خداوند می فرماید: "مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ".

بنا بر این، امام علیه السلام، هرگونه حرج و تنگی (یعنی آنچه موجب دشواری می شود) را در دین الهی نفی فرموده و

به منظور اثبات آن، به سخن یادشده خداوند در قرآن مجید، استدلال فرموده است.

حدیث سوم

روایت دیگر، حدیث پنجم از باب نهم از ابواب آب مضاف از کتاب وسائل الشیعه، از امام صادق علیه السلام است که در باره شخص جنبی است که غسل می کند و آب را از داخل ظرف بر می دارد و به خود می پاشد، فرمود:

"لَبَّاسٌ، مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرْجٍ."

یعنی: اشکالی ندارد، خداوند بر شما در دین، حرجی قرار نداده است.

این حدیث، از نظر سند، صحیح است و اشکالی بر آن وارد نیست .

حدیث چهارم

در حدیث 11 از باب نهم از ابواب آب مطلق در کتاب وسائل الشیعه، از امام صادق علیه السلام چنین آمده است که در پاسخ به سؤالی در باره شخص جنب و کیفیت غسل کردن او می فرماید:

هذا مما قال الله تعالى (ما جعل عليكم في الدين من حرج).
یعنی: این امر، از باب آیه شریفه قرآن در نفی حرج است که می فرماید: خداوند حرجی را در دین بر شما قرار نداده است.

حدیث پنجم

همچنین، در حدیث پنجم از باب هشتم از ابواب آب مطلق در کتاب وسائل الشیعه از امام صادق علیه السلام روایت شده که در پاسخ سؤالی در باره مرد جنبی که به آب کمی در جاده می رسد و می خواهد با آن آب غسل کند، ولی

ظرفی که آن آبها را جمع کند ندارد و دستانش نیز آلوده هستند، امام فرمود:

يضع يده ثم يتوضأ ثم يغتسل ، هذا مما قال الله عز وجل:
"ما جعل عليكم في الدين من حرج."

یعنی: دست خود را قرار می دهد ، سپس وضو می گیرد و آنگاه غسل می کند. این گونه موارد، از جمله اموری است که خدای عزوجل فرموده است (خداوند در دین بر شما حرجی قرار نداده است).

حدیث ششم

از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده است که راوی می گوید: از ایشان در باره مردی پرسیدم که به بازار می رود و جبّه فراء می خرد، ولی نمی داند که آیا تزکیه شده و پاک است یا نه، آیا نماز خواندن در آن صحیح است؟

ایشان فرمودند :

نعم ، ليس عليكم المسألة" ، ثمّ اشتهد بكلام الإمام الباقر (ع) وقال: إنّ أبا جعفر (عليه السلام) كان يقول: إنّ الخوارج ضيّقوا على أنفسهم بجهالتهم ، إنّ الدين أوسع من ذلك .

(وسائل الشيعة، حديث سوم از باب 50 از أبواب النجاسات)

یعنی: آری، نیاز به اینگونه پرسش ها نیست .

آنگاه به این سخن امام باقر علیه السلام استدلال کردند که فرموده است: خوارج نهروان به خاطر نادانی خودشان، بر خودشان سخت گرفتند. دین، از این موارد، وسیع تر است.

این حدیث شریف ، علاوه بر دلالت بر نفی حرج، به این نکته اشاره دارد که در این موارد، نیازی به سؤال و تحقیق

کردن نیست. به خاطر اینکه قاعده کلی نفی حرج، اینگونه
مسائل را پاسخ می دهد.

این بود، نمونه هایی از احادیث و روایات اسلامی که به آنها
در مقام اثبات نفی حرج، استدلال شده است.

استدلال به اجماع و توضیح "تکلیف بما لایطاق"

گروهی از فقهاء مانند صاحب فصول، در مورد قاعده نفی
حرج، به اجماع علماء شیعه تمسک کرده اند. گروهی دیگر،
مدّعی اجماع همه مسلمین اعمّ از شیعه و اهل تسنّن
گردیده اند.

اما محقق لنکرانی بر آن است که این ادّعای اجماع
منقول، نمی تواند دلیلی برای اثبات قاعده کلی نفی حرج
باشد، زیرا اجماع منقول، حجیت ندارد.

علاوه بر اینکه بعضی از علماء مانند صاحب وسائل الشیعه - چنانکه در کتاب "الفصول المهمّة" آمده است، بر آنند که نفی حرج که در روایات آمده است، مجمل است و قدر متیقّن از آن، نفی تکلیف بما لایطاق و غیر المقدور است. اما غیر از این مورد، تقریبا همه تکالیف الهی شامل نوعی مشقّت و حرج هستند، بلکه کلمه "تکلیف" یعنی قرار دادن دیگری در کلفت و دشواری.

روشن است که تکلیف بما لایطاق، خارج از محل بحث ما در زمینه قاعده نفی حرج است. زیرا تکلیف بما لایطاق، عقلا محال است و حتی از نسبت به موالی عرفی هم غیر ممکن است، چه رسد به حکیم علی الاطلاق.

محقق لنکرانی چنین می افزاید: بعضی از علماء شیعه مانند یکی از اساتید شیخ انصاری، قاعده نفی حرج را از جمله قواعد عقلی مسلّم دانسته که قابل تخصیص نیست، زیرا

دلیل عقلی را نمی توان مورد تخصیص قرار داد. برخی دیگر بر آنند که این قاعده دلیل شرعی است نه عقلی، ولی تخصیصی بر آن وارد نگردیده است. زیرا خصوصیتی در آن است که مانع از هرگونه تخصیص می شود.

قول دیگری نیز در این زمینه وجود دارد و آن اینکه این قاعده مورد تخصیص بسیاری قرار گرفته است. شیخ انصاری از قائلان به این نظریه است.

بنا بر آنچه گفته شد، با وجود اینهمه اختلاف نظر در باره ماهیت قاعده نفی حرج، نمی توان ادّعی اجماع همه علماء و فقهاء بر حجیت نفی حرج را به عنوان دلیلی مستقل از کتاب و سنّت پذیرفت. زیرا حجّیت اجماع از باب کشف رأی معصومین علیهم السلام است. روشن است که با وجود اختلاف نظر فقهاء در زمینه ماهیت حرج و معنای قاعده نفی حرج، رأی معصومین با ادّعی اجماع حتّی به نحو

قضیه موجبہ جزئیه هم کشف نئی گردد. علاوه بر اینکه تحقق موجبہ جزئیه نیز، در موردی که مقصود از استدلال به قاعده کلی در موارد مختلف است، مفید فایده نئی باشد.

علاوه بر آنچه بیان شد، اجماع حتی بر فرض تحقق آن در محل بحث ما، امر تعبّدی نیست، بلکه محتمل المدرکیّه است. زیرا احتمال دارد استناد اهل اجماع، به دلائل موجود از کتاب و سنّت در خصوص قاعده نفی حرج باشد.

حاصل کلام اینکه اگر فرض شود اجماع محصّل و قطعی در نزد فقیهی حاصل گردیده و محتمل المدرکیّه نباشد، برای او می تواند دلّیلت داشته باشد، ولی در غیر این صورت، نمی توان به اجماع مورد ادّعا، در خصوص قاعده نفی ضرر تمسّک نمود.

استدلال با دلیل عقلی

استدلال به حکم عقل برای اثبات قاعده نفی حرج، مبتنی بر آن است که شامل تکلیف بما لا یطاق و عدم آن باشد. در حالت اول، یعنی در صورتی که شامل تکلیف بما لا یطاق باشد، روشن است که عقل به محال بودن اینگونه تکلیف، حکم می کند. بنا بر این، می توان گفت: عقل بر قاعده نفی حرج به صورت موجبه جزئی، دلالت دارد. ولی اگر بگوییم قاعده یادشده شامل موارد تکلیف بما لا یطاق نمی شود، بلکه فقط شامل دیگر تکالیف دشوار و مشقت بار می گردد، در این صورت، حکم عقل برای اثبات این قاعده، دخالتی نخواهد داشت.

در پرتو آنچه گذشت روشن می گردد که به منظور اثبات قاعده نفی حرج، تنها باید به ادله مستحکمی که از قرآن و سنت بیان شد، اکتفاء شود.

تشریح عنوان "حرج"

کلمه "حرج" در لغت عربی به معنا ضیق و تنگی آمده است. در اینجا، توضیحات بیشتری را با استناد به سخن دانشمندان علم لغت و دیگر علماء، از نظر گرامی شما می گذرانیم.

معنای "حرج" در لغت

ابن اثیر در کتاب "النهاية" چنین می گوید:

"إِنَّ الْحَرْجَ فِي الْأَصْلِ الضِّيقُ، وَيَقَعُ عَلَى الْإِثْمِ وَالْحَرَامِ، إِلَّا أَنَّ الْمَعْنَى الْأَصْلِيَّ لِلْكَلِمَةِ هُوَ الضِّيقُ ، وَأَمَّا مَعْنَى الْإِثْمِ

والحرام فهو ليس أصلاً. وقيل: الحرج، أضيق الضيق. أي لا مطلق الضيق، بل الضيق الشديد.

یعنی: حرج در اصل، به معنای ضیق و تنگنا هست، و گاهی به معنای گناه و حرام هم می آید، اما اصل در معنای آن، ضیق است، و گناه و حرام، اصل در معنای حرج نیست. گفته شده است که حرج، تنگترین تنگناهاست، نه فقط مطلق ضیق، بلکه تنگنای شدید.

طریحی نیز در کتاب "مجمع البحرين"

چنین می گوید:

"قوله تعالى: جعل عليكم في الدين من حرج، أي ما ضيق."

یعنی: حرج در آیه شریفه که در باره نفی حرج آمده است، به معنای آنچه موجب تنگی و مشقت است می باشد.

سپس می گوید:

"وفي كلام الشيخ علي بن إبراهيم وهو من الأدباء واللغويين،
الخرج: الذي لا مدخل له ، والضيقة: ما له مدخل . إذن
الضيق فيه مندوحة ومهرب ، وأما الخرج فلا مفرّ منه ولا
مهرب."

یعنی: در کلام شیخ علی ابن ابراهیم که از ادیبان و علماء
لغت است چنین آمده است که
خرج آنست که مدخلی ندارد، ولی ضیق، دارای مدخل است.
بنا بر این، در ضیق، راه فرار وجود دارد ولی در خرج، هیچ
راه فراری نیست.

جوهری نیز، در کتاب "الصحاح" چنین می گوید:
"مَكَانٌ خَرَجَ: أَيِ ضَيِّقٍ. وَ قَدْ يَسْتَعْمَلُ كَلِمَةَ الْخَرَجِ بِمَعْنَى
الْإِثْمِ."

یعنی: مکان دارای خرج، یعنی تنگ. گاهی هم کلمه خرج به
معنای گناه می آید.

فیروزآبادی در کتاب "القاموس المحيط" می گوید :

"الخرج: المكان الضيق الكثير الشجر."

یعنی: خرج، مکانی تنگ را گویند که دارای درختان بسیار و تنیده در هم است.

راغب اصفهانی در کتاب "المفردات" چنین می گوید:

"أصل الخرج والخراج ، هو مجتمع الشيء و تصوّر منه ضيق

بينها ، فقليل للضيّق خرج ، وللاّثم خرج ."

یعنی: خرج و خراج در اصل، به معنای محل گردآوری اشیاء است. از این امر تصوّر شده که ضیق و مشقت در میان است. پس به ضیق و تنگی گفته شده خرج. و به گناه هم گفته شده خرج.

معنای کلمه خرج در قرآن

این کلمه در چند جای قرآن مجید به شرح ذیل آمده است:

الف – در آیه 125 از سوره أنعام :

"وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا."

یعنی: هرکه را بخواهد گمراه سازد، سینه او را تنگ و دارای حرج می سازد.

کلمه حرج در اینجا به معنای ضیق است و دلالت بر تأکید می کند.

ب – در آیه 2 از سوره أعراف:

"فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ."

یعنی: پس در سینه تو حرجی از آن نباشد.

حرج در این آیه شریفه نیز، به معنای ضیق و تنگی است، در مقابل شرح صدر.

ج – در آیه 61 از سوره نور چنین آمده است:

"لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ."

یعنی: بر نابینا و فردی که لنگ و مریض است، حرجی نیست.

ممکن است کلمه حرج در این آیه شریفه نیز، حمل بر ضیق و مشقت شود. زیرا شارع مقدّس نمی خواهد بر این افراد سخت بگیرد و با وضع احکامی که انجام آنها برای این افراد دشوار است، آنان را به مشقت بیندازد.

اما برخی از مفسّران بر آنند که مراد از حرج در این آیه، گناه است که معنای مجازی حرج می باشد.

اما اعتراضی که بر این دسته از مفسّران وارد می شود این است که دلیلی بر حمل این کلمه بر معنای مجازی آن وجود ندارد، در حالی که امکان حمل آن بر معنای حقیقی که ضیق و مشقت است، فراهم است.

دیدگاه فلسفه حقوق

یکی از مباحث مهم در "فلسفه حقوق"، بررسی ماهیت حقوق و حقیقت قانون است.

در زمینه تبیین ماهیت و طبیعت قوانین و حقوق، با پرسشهایی اساسی مواجه می‌شویم که باید به آنها پاسخ دهیم.

یکی از پرسش‌ها این است که حقیقت "حقوق" از دیدگاه تحلیل عقلی چیست؟.

سؤال دیگر این است که وجه تمایز "حقوق" با قواعد اخلاقی، ضوابط اجتماعی، فلسفه سیاسی و امثال آن چیست؟

در پاسخ به پرسش های مذکور، دیدگاه های گوناگونی بر اساس مکاتب مختلف در دانش فلسفه حقوق، بیان گردیده اند که به یکی از آنها اشاره می کنیم:

دیدگاه حقوق طبیعی

منظور از حقوق طبیعی (Natural Law)، مجموعه قوانین و حقوقی است که بازتابی از اصول اخلاقی و مبانی فطرت انسانی باشند و تابع گرایشهای فرهنگی خاص یا انگیزه های سیاسی حاکمان و قانونگذاران نباشند و همواره به عنوان قواعدی ثابت و جهان شمول، باقی بمانند.

پیروان این دیدگاه در پاسخ به "چیستی حقوق" بر آنند که قوانین و حقوق نمی توانند اموری تصنعی و ساخته گرایشهای خصوصی افراد و یا جریانات فرهنگی و سیاسی باشند، بلکه ریشه در اخلاق انسانی فراگیر و ارزشهای

فطری و عقلانی دارند که ارزش هایی ذاتی، ابدی و جهانشمول هستند. "قابل اجرا بودن قانون"، "منصفانه بودن" و "عدم تحمیل مشقّت طاقت فرسا بر مردم" و امثال آنها، بخشی از آن اصول عقلانی و جهانشمول می باشند.

نظریه "لان فولر"

یکی از نظریه پردازان معروف در حقوق طبیعی، به نام "لان فولر" (Lon Fuller)، مبانی اساسی و قابل توجهی مانند "شفافیت" و "قابل اجرا بودن" و "قابل تحمّل بودن آنها" را، به عنوان معیارهای لازم برای تشخیص حقوق و قوانین حقیقی، بیان کرده است.

این دانشمند، در کتاب مشهور خود به نام "اخلاق قانون" (The Morality of Law)، دیدگاه خود را در سال 1964 میلادی

با عنوان "اخلاق درونی قانون" (The Inner Morality of Law)، در
ضمن هشت اصل معروف، بدین شرح تبیین کرده است:

1. قوانین باید عمومی باشند و برای همگان، یکسان
باشند.

2. قوانین باید مخفی نمانند، بلکه به صورت علنی، اعلام
و منتشر گردند.

3. قوانین باید روشن و قابل فهم باشند و از اجمال گویی
در آن پرهیز شود.

4. قوانین باید بدون تناقض باشند.

5. قوانین نباید از مردم، کار طاقت فرسای غیر مقدور را
بخواهد.

6. قوانین باید در حدّ امکان ثابت و پایدار باشند تا مردم
بتوانند بر مبنای آن، برنامه ریزی کنند و امور زندگانی
خود را تنظیم نمایند.

7. قوانین باید با عملکرد واقعی حکومت، همخوانی داشته باشند.

8. قوانین باید قابل اجرا باشند.

بنا بر این، اگر یک نظام حقوقی بخواهد واقعاً نظامی قانونی و مشروع باشد، باید از این هشت اصل اساسی پیروی کند.

بر اساس آنچه بیان شد معلوم گردید که اگر حاکمان و یا قانونگذاران کشور، دستورالعمل‌هایی را به عنوان قانون و حقوق به تصویب برسانند که با اصول اخلاقی و مبانی فطری و عقلانی انسان در تضاد باشند، آنها قوانین واقعی نیستند و از درجه اعتبار ساقط می‌باشند.

به عنوان مثال، اگر قانونگذاران در یک جامعه، قوانینی را وضع کنند که طاقت‌فرسا و یا غیر منصفانه باشد و موجب مشقت و حرج برای مردم گردد؛ و یا اینکه تحقق آن در

جامعه، ناممکن و غیر مقدور باشد؛ آن مقرّرات مصوّب،
اعتباری ندارند و به عنوان قوانین واقعی و حقوق مشروع،
قلمداد نمی گردند.

فهرست مطالب

3	سوره بقره – آیه ۲۲۸ تا ۲۴۲
15	مجموعه احکام طلاق در اسلام
17	عِدّه طلاق
19	عِدّه وفات
20	طلاق بائن و رجعی
21	احکام رجوع
23	طلاق خُلْع
25	طلاق مبارات

وکالت زوجه در امر طلاق.....26

مقام مرد و منزلت زن.....27

بحث علمی.....30

درجات کمالی زن و مرد از دیدگاه علوم روز.....30

دیدگاه زیست‌شناسی.....30

دیدگاه روانشناسی و علوم شناختی.....35

فرا تحلیل نخست.....36

فرا تحلیل دوم.....38

دیدگاه رشد روانی و اخلاقی.....39

- 41.....دیدگاه علوم اجتماعی
- 42.....تساوی منزلت زن و مرد از دیدگاه اسلام
- 43.....اصل تساوی زن و مرد در انسانیت
- 48.....پاسخ به یک اعتراض
- 50.....نتیجه:
- 52.....سوره بقره – آیه ۲۴۳ تا ۲۵۲
- 59.....نظریه نخست
- 60.....نظریه دوم
- 62.....داستان نبرد "طالوت" و "جالوت"

65.....	بحث علمی
65.....	تاریخ اجتماعی و قواعد آن
66.....	تاریخ اجتماعی
66.....	استنباط قواعد کلی از تاریخ اجتماعی
76.....	نتیجه
80.....	سوره بقره – آیه ۲۵۳ و ۲۵۴
85.....	پژوهشی در تفسیر "کلام خدا"
87.....	بحث علمی
87.....	حقیقت "کلام" از دیدگاه علوم مدرن

- دیدگاه زبان‌شناسی شناختی 87
- دیدگاه فلسفه تحلیلی زبان 89
- دیدگاه علوم مغز و اعصاب 90
- سوره بقره – آیه ۲۵۵ تا ۲۵۷ 93
- بحث علمی 101
- آزادی عقیده از دیدگاه علوم 101
- دیدگاه علوم شناختی و عصب‌شناسی دین 102
- تحقیقات اندرو نیوبرگ 103
- دیدگاه روانشناسی اجتماعی 104

105	 پژوهش های جک برهم
109	 دیدگاه روانشناسی رشد
109	 تحقیقات جیمز فاولر
112	 پژوهش کریستوس ماکریدیس
114	 دیدگاه جامعه‌شناسی مدرن
114	 دیدگاه امیل دورکیم
116	 دیدگاه ماکس وبر
117	 دیدگاه اسلام
118	 آزادی اندیشه و انتخاب دین

- نتیجه:..... 122
- پژوهشی در باره مجازات ارتداد..... 124
- سوره بقره – آیه ۲۵۸ تا آیه ۲۶۰ 132
- بحث علمی..... 139
- مغالطه از دیدگاه علم منطق..... 139
- صناعت مغالطه 143
- سفسطه و مشاغبه..... 143
- زمینه های پیدایش مغالطه..... 144
- عوامل مغالطه..... 145

الف - مغالطه به خاطر اشتراک مادّه لفظ 145

ب - مغالطه به خاطر اشتراک هیأت ذاتی لفظ 147

ج - مغالطه به خاطر اشتراک هیأت عرضی لفظ . 148

د - مغالطه به خاطر ترکیب کلمات 149

ه - مغالطه به خاطر جابجایی اجزاء قضیه 150

و - مغالطه با قرار دادن عرض به جای ذات در قضیه 150

ز - مغالطه با افزودن قید ناروا یا حذف قید لازم . 151

ح - مغالطه به خاطر عدم مراعات شروط قیاس 152

بحث علمی دیگر 153

- نقش ظلم در سدّ راه هدایت از دیدگاه علم..... 153
- دیدگاه عصب‌شناسی اخلاق..... 153
- دیدگاه روانشناسی شناختی..... 158
- پژوهش های تاوریس و ارنسون..... 159
- دیدگاه علوم رفتاری تکاملی..... 164
- تحقیقات مایکل توماسلو..... 165
- سوره بقره – آیه ۲۶۱ تا ۲۷۴..... 168
- بحث علمی..... 184
- خطرات فقر از دیدگاه علوم روز..... 184

185	آسیب های عصبی و شناختی فقر
188	آسیب های جسمانی فقر
189	پژوهش های مایکل مارموت
190	آسیب های روان شناختی فقر
192	گزارش انجمن روانشناسی آمریکا
192	آسیب های اجتماعی فقر
195	نقش عدالت اجتماعی در توسعه جامع
203	سوره بقره – آیه ۲۷۵ تا ۲۸۱
208	بحث علمی

- 208 آسیب های اقتصادی "ربا" از دیدگاه علم
- 209 تعریف ربا در فقه اسلامی
- 210 تعریف ربا از منظر اقتصاد مدرن
- 215 تراکم ثروت و افزایش نابرابری
- 216 مطالعات توما پیکی
- 218 کاهش تولید و بحران اقتصادی
- 219 پژوهش های هایمن مینسکی
- 221 تفاوت "ربا" با "مُرگج"
- 224 سوره بقره – آیه ۲۸۲ تا ۲۸۴

- 229 احكام فقهی قرض
- 231 احكام فقهی ودیعه (امانت)
- 235 بحث علمی
- 235 اعتماد خوب است ولی کنترل بهتر است
- 236 دیدگاه روان‌شناسی اجتماعی
- 239 دیدگاه اقتصاد رفتاری و مدیریت
- 240 نظریه الیور ویلیامسون
- 243 سوره بقره – آیه ۲۸۵ و ۲۸۶
- 251 بحث علمی

دیدگاه دانش فقه و فلسفه حقوق 251

دیدگاه دانش فقه 251

دلائل قرآنی 253

دلائل روایی 262

استدلال به اجماع و توضیح "تکلیف بما لایطاق" 272

استدلال با دلیل عقلی 276

تشریح عنوان "حرج" 277

معنای "حرج" در لغت 277

معنای کلمه حرج در قرآن 280

دیدگاه فلسفه حقوق 283

دیدگاه حقوق طبیعی 284

نظریه "لان فولر" 285